

تشديد المطاعن لكشف الضغائن

(ردّ باب دهم از كتاب تحفة اثنا عشرية)

علامه محقق سيد محمد قلي موسوي

نیشابوری کنتوری لکهنوی

(۱۱۸۸ - ۱۲۶۰ هـ. ق)

والد صاحب عبقات الأنوار

تحقیق

برات علی سخی داد، میر احمد غزنوی

غلام نبی بامیانی

جلد دهم

مطاعن عمر

قسمت دوم طعن ۱۱

متعة الحج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال عزّ من قائل:

..فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ..

وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

... پس هر کس بهره‌مند شود به عمره (با خروج از احرامِ عمره بهره‌مند شود از آنچه به احرام برایش ممنوع شده بود) تا آنکه حج بجا آورد، پس آنچه برایش ممکن بود قربانی نماید... و از (مخالفت) خدا پرهیز نمایید و بدانید که خداوند سخت کیفر است.

قال ابن عباس: أراهم سيهلكون!
أقول: قال رسول الله، ويقولون:
قال أبو بكر وعمر!

ابن عباس با استناد به كلام پیامبر ﷺ فتوا به جواز متعه حج می داد.
به او گفتند: عمر از آن منع کرده است! گفت: اینها هلاک خواهند شد!
- و بنا بر روایتی: می ترسم از آسمان بر آنها سنگ بیارد!
و بنا بر روایت دیگر: می ترسم زمین آنها را فرو برد! -
من كلام و سنت پیامبر ﷺ را بر آنها نقل می کنم و آنها در برابر آن كلام
ابوبکر و عمر را باز گو می کنند .

مراجعه شود به:

مسند احمد ۱ / ۲۳۷، جامع بیان العلم ۲ / ۱۹۶، تذكرة الحفاظ
۳ / ۸۳۷، سير اعلام النبلاء ۱۵ / ۲۴۳، المغنی ابن قدامة ۳ / ۲۳۹،
الشرح الكبير ابن قدامة ۳ / ۲۳۹، الاحكام ابن حزم ۲ / ۱۴۸
و ۴ / ۵۸۱، المحلی ۱۱ / ۳۵۵، اضواء البيان ۷ / ۳۲۸.

قال عمران بن الحصين :

أنزلت آية المتعة في كتاب الله ، ففعلناها مع رسول الله

صلى الله عليه [وآله] وسلم ، ولم ينزل قرآن يحرمه ،

ولم ينه عنها حتى مات ، قال رجل برأيه ما شاء .

قال محمد - يعنى البخاري - : يقال : إنه عمر !

مراجعہ شود به:

صحیح بخاری ۲ / ۱۵۳ ، ۵ / ۱۵۸ ، صحیح مسلم ۴ / ۴۷ - ۴۸ ، سنن نسائی ۵ / ۱۵۵ ،
مسند احمد ۴ / ۴۲۸ - ۴۲۹ ، سنن ابن ماجه ۲ / ۹۹۱ و ۵ / ۱۴۹ ، سنن نسائی ۲ / ۳۴۶
و ۶ / ۳۰۰ ، سنن بیہقی ۵ / ۲۰ ، المعجم الاوسط ۸ / ۲۴۵ ، المعجم الكبير ۸ / ۱۱۲ ،
۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۳۶ ، كنز العمال ۵ / ۸۰۱ ، طبقات ابن سعد ۴ / ۲۹۰ ، تاریخ
كبير بخاری ۱ / ۳۷۲ ، تهذيب الكمال ۲۶ / ۵۸۱ ، سير اعلام النبلاء ۶ / ۱۲۲ ، اخبار
القضاة ۲ / ۱۲۴ ، تاريخ اسلام ذهبی ۸ / ۲۶۳ ، البداية النهاية ۵ / ۱۴۴ ، امتاع الاسماع
۹ / ۳۵ ، البسيرة النبوية ابن كثير ۴ / ۲۴۱ ، مقدمه فتح الباری ۲۷۰ - ۲۷۱ ، ۳۰۸ ، فتح
الباری ۳ / ۳۴۴ ، ۸ / ۱۳۹ ، عمدة القاری ۹ / ۲۰۴ - ۲۰۵ ، ۱۹۸ - ۱۹۹ ، ارشاد
الساری ۳ / ۱۳۶ ، شرح مسلم نووی ۸ / ۲۰۵ - ۲۰۶ ، زاد المعاد ۴ / ۱۹۴ - ۱۹۵ ،
منهاج السنة ۴ / ۱۸۲ - ۱۸۳ ، عون المعبود ۵ / ۱۷۹ ، شرح معانی الآثار ۲ / ۱۴۳ ،
الاستذکار ۴ / ۳۰۶ ، التمهيد ۸ / ۲۱۳ ، تفسير ابن ابی حاتم ۱ / ۳۴۱ ، تفسير قرطبي
۲ / ۳۸۸ ، الدر المنثور ۱ / ۲۱۶ ، اضواء البيان ۴ / ۳۶۵ ، ۳۷۱ ، ۳۷۴ .

عمران بن حصین گوید:

آیه متعه در کتاب الهی نازل شد و ما همراه
پیامبر آن را بجا آوردیم، هیچگاه قرآن آن را
تحریم نکرد و پیامبر هم تا هنگام وفات از آن
منع ننمود (ولی پس از آن) کسی به نظر
خودش هر چه خواست گفت!

بخاری گوید: آن کس که به رأی خودش بر
خلاف قرآن و پیامبر نظر داد عمر بوده است!
و مسلم به صورت قطعی گفته: او عمر است.

السیب ابن عمر بن الخطاب بن موفی عن المتعة فی سیرج قال فعلت مع رسول الله صلا الله علیه وکثر
 فی اناسی منها وذلک ان بعد کرایة بن ثوق بن لافان شفا ضبا معترا لفا شریح الجوادنا مشفق نصب
 بلطیفة فی عمره ثم بقدم بیطوف بالبيت یحل یلبس یتطیب یقع علی اهله ان کانوا فی
 من انما کان يوم الترویة اهل بالیج وخرج الی منی یلبی هجرا لا مشغلا لا نصب لا بلطیفة لا یوم ان
 نقل من العز لو خطینا بینهم و بین هذا لافان فممن تحت الاموال مع ان اهل البيت لیس لهم
 الاضع وانا ان یعم فیمن یطرا علیهم حل ای طرا ابو نعیم فی الحلیة ازین روایت مراد و نعت که
 تخرج این سبب عمر بن الخطاب از سنده در شرح نهی از سوده و گفته که تحقیق که کدام من شتة الحج را با جناب
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من منع یکم اذان و در توجیه این نهی و بی خبری و تخینی که فساد و
 من ظاهر و نعت بیان کرده پس ازین روایت چند امر متحقق شد اول انکه از صحیح سعید بن السیب
 که در شرح گشت که عمر بن الخطاب نهی کرده از سنده در شرح و اگر کسی بگوید که این نهی تخریب بود نه
 تخریب است و اول است بر روایات نهی من المتعة بر تخریب متعه سبب بر می خورد و از یاد می رود و ثانی
 روایت طبری شمل بر لفظ تک حرمت و غیر آن روایان توجیه فیرومی نماید و ثانی بر تقدیر تسلیم
 من متوهی نیز بزی اثبات طعن ابتاع فی الدین کافی است چه امریکه یفعل و قول جناب رسالت صلی الله
 علیه و آله سلم ثابت باشد انرا از پیش خود بوجوب و ای کرده ساختن نیز در وقت سراج و فساد تبیح است
 و دوم انکه از قول خود عمر فقطها مع رسول الله و انما نهی منها ظاهر است که عمر او وصف امتزای یفعل
 شتة الحج با حضرت جناب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفته که من نمی یکم اذان و این عبارت حرمت
 بود که از سنده الحج یعنی عمر کردن در شهر حج مثلا فان الله و رسول منی کرده سبحان الله خلافتما باین
 رسالت و تهور و این مبالغه دیگر برای بلند نهی متعه الحج میدهد و نهی خود را مقابل سنت نبوی بگردان
 بخواهد بجا انبیب ستر العیب انکار از منع او دارد و شرم نمی آرد سوهم انکه و ذلک ان احد کم
 انما حج و انما حج نهی عمر از سنده الحج منی بر نفس ای و تخریب و تخمین بود و ستم که درین باب
 تمسک و کتاب داشت و این ذلک قطع نظر از انکه برو نعت حسب فاو و این انعم که گشت
 محل خروج ظاهر است در صحیح ترمذی در باب با جواد فی الجمع بین الحج و العمرة که گورت حد ثنا قتیبة
 بن سعید عن الک بن افس عن ابن شهاب عن محمد بن عبد الله بن الحارث بن نوفل انه سمع سعید
 بن جابر عن الفضال بن قیس بن حمانه که ان التصح بالعمرة الی الحج فقال الصحاک بن قیس ان تصح
 بالعمرة من اجل لطفه قال فقال سعید بن قیس قلت یا ابن اخی فقال الصحاک فان عمر الخطاب
 صحیح باب با جواد فی الجمع بین الحج و العمرة

محقق محترم!

لطفاً قبل از مطالعه، به چند نکته ضروری توجه فرمایید:

۱. این کتاب، ردیه‌ای است بر باب دهم از کتاب تحفه اثناعشریه، تألیف شاه عبدالعزیز دهلوی که شرح کامل آن در مقدمه تحقیق گذشت.

۲. مؤلف رحمه‌الله، در ابتدای هر بخش، اول تمام مطالب دهلوی را نقل کرده است. وی سپس مطالب دهلوی را تقطیع نموده و هر قسمت را جداگانه و تحت عنوان (اما آنچه گفته...) ذکر نموده و آنگاه به پاسخ‌گویی آن می‌پردازد.

۳. ایشان از نویسندۀ تحفه، با عنوان (مخاطب) و گاهی (شاه صاحب) یاد می‌نماید.

۴. مشخصات مصادر و منابع - جز در موارد ضرورت - در آخرین جلد ذکر خواهد شد.

۵. سعی شده که در موارد مشاهده اختلاف میان مطالب کتاب با منابع، فقط به موارد مهم اشاره شود.

۶. مواردی که ترضی (لفظ: رضی الله عنه)، و ترحم (لفظ: رحمه الله یا رحمة الله علیه)، و تقدیس (لفظ: قدس سرّه) - چه به لفظ مفرد یا تثنیه و یا جمع - بر افرادی که استحقاق آن را نداشته‌اند اطلاق شده بود؛ همگی حذف گردیده و به جای آن از علامت حذف - یعنی سه نقطه (...) - استفاده شده است.

رموزی که در این کتاب به کار رفته است به شرح ذیل می باشد:

۱. نسخه‌هایی که مورد استفاده قرار گرفته و خصوصیات آن به تفصیل در مقدمه تحقیق آمده است عبارت‌اند از:
[الف] رمز نسخه چاپ سنگی مجمع البحرین.
[ب] رمز نسخه چاپ حروفی پاکستان که ناقص می باشد.
[ج] رمز نسخه خطی آستان قدس رضوی علیه آلاف التحية والسلام که متأسفانه آن هم ناقص می باشد.
۲. رمز (ح) در پاورقی‌ها ممکن است علامت اختصاری (حامد حسین فرزند مؤلف) و نشانه حواشی وی بر کتاب باشد که در اوائل کتاب به صورت کامل آمده و در ادامه به صورت (ح) است.
۳. رمز (۱۲) و رمز (ر) معلوم نشد که علامت چیست.
۴. به نظر می‌رسد (ف—) به صورت کشیده در حاشیه‌ها اشاره به (فائده) باشد، لذا در گروه به صورت: [فائده] به آن اشاره شد.
۵. مواردی که تصلیه، تحیات و ترضی با علائم اختصاری (ص)، (ع)، (رض)، نوشته شده بود، به صورت کامل: صلی الله علیه و آله، علیه السلام و رضی الله عنه آورده شده است.
- در مواردی که نقل از عامه بوده و به صورت صلوات بترأء نوشته شده بود، در گروه [وآله] افزوده شده است.
۶. اعداد لاتین که در بین < > بین سطور این کتاب آورده‌ایم، نشانگر شماره صفحات بر طبق نسخه [الف] می باشد.
۷. علامت * نشانه مطالب مندرج در حواشی نسخه‌های کتاب می باشد که آنها را به صورت پاورقی آورده‌ایم.

طعن یا زدیم

ب:

نهی از حج تمتع

[متعة الحج] (۱)

[قال: اما متعة الحجّ که به معنای تمتع است یعنی: عمره کردن همراه حج در یک سفر در اشهر الحجّ، بی آنکه به خانه خود رجوع کند. پس هرگز عمر از آن منع نکرده، تحریم تمتع بر او افترای صریح است، بلکه افراد حج و عمره را اولی می‌دانست از جمع کردن هر دو در احرام - که قرآن است - یا در سفر واحد - که تمتع است - و هنوز هم مذهب شافعی و سفیان ثوری و اسحاق بن راهویه و دیگر فقها همین است که افراد افضل است از تمتع و قرآن.

و دلیل این افضلیت از قرآن صریح ظاهر است، قوله تعالی: ﴿وَأَتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ (۲) و در تفسیر این اتمام مروی است که: (إتمامها أن تحرم بهما من دويرة أهلك).

۱. چون بخش متعة الحج جداگانه چاپ شد، مناسب بود که به پیروی از مؤلف رحمته مطالب "تحفة اثناعشریه" قبل از پاسخ مؤلف به صورت کامل آورده شود تا دسترسی به آن ممکن باشد، لذا این چهار صفحه در قلاب افزوده شد.

۲. البقرة (۲): ۱۹۶.

و بعد از این آیه می‌فرماید: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ﴾^(۱) و بر تمتع هدی واجب ساخته، نه بر مفرد.

پس صریح معلوم شد که در تمتع نقصانی هست که منجر به هدی می‌شود؛ زیرا که به استقرای شریعت بالقطع معلوم است که در حج هدی واجب نمی‌شود مگر به جهت قصور، و مع هذا تمتع و قران هم جایز است. و از^(۲) حدیث اختیار فرمودن آن حضرت [عَلَيْهِ السَّلَام] افراد را بر تمتع و قران، صریح دلیل افضلیت افراد است؛ زیرا که آن حضرت [عَلَيْهِ السَّلَام] در حجة الوداع، افراد حج فرمود، و در عمره القضاء و عمره جعرا نه افراد عمره نمود، و با وجود فرصت یافتن در عمره جعرا نه حج نگزارد، و به مدینه منوره رجوع فرمود. و از راه عقل نیز افضلیت افراد هر یک از حج و عمره معلوم می‌شود که: احرام هر یک و سفر برای ادای هر یک چون جدا جدا باشد، تضاعف حسنات حاصل خواهد شد، چنانچه در استحباب وضو برای هر نماز، و رفتن به مسجد برای هر نماز ذکر کرده‌اند.

و آنچه عمر از آن نهی کرده و آن را تجویز ننموده متعة الحج به معنای دیگر است، یعنی: فسخ حج به سوی عمره و خروج از احرام حج به افعال عمره بی‌عذر؛ و بر همین است اجماع امت که این متعة الحج بلاعذر حرام است و جایز نیست.

۱. البقرة (۲): ۱۹۶.

۲. ظاهراً (از) زائد است.

طعن یازدهم عمر (متعة الحج) / ۱۷

آری ؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله [وآله] وسلم این فسخ را از اصحاب خود بنا بر مصلحتی کنانیده بود، و آن مصلحت دفع رسم جاهلیت بود که عمره را در اشهر حج [از] ^(۱) أفجر فجور می دانستند و می گفتند:

إذا عفا الأثر ، وبراء الدرّ ^(۲) ، وانسلخ الصفر .. حلت العمرة لمن اعتمر .

لیکن آن فسخ مخصوص بود به همان زمان، دیگران را جایز نیست که فسخ کنند به غیر عذر.

و این تخصیص به روایت ابوذر و دیگر صحابه ثابت است.

أخرج مسلم ، عن أبي ذرّ ، أنه قال: كانت المتعة في الحج لأصحاب محمد ﷺ خاصة .

وأخرج النسائي ، عن حارث بن هلال ^(۳) ، قال :

قلت: يا رسول الله! فسخ الحج لنا خاصة أم للناس عامة؟ <1263> قال: بل لنا خاصة .

قال النووي - في شرح مسلم - قال المازري: اختلف في المتعة التي نهى عنها عمر في الحج؛ فقيل: فسخ الحج إلى العمرة .

۱ . زیاده از مصدر .

۲ . در مصدر (الدبر) .

۳ . در مصدر (بلال) .

وقال القاضي عياض: ظاهر حديث جابر وعمران بن حصين
 وأبي موسى: أن المتعة التي اختلفوا فيها إنما هي فسخ الحج
 إلى العمرة، قال: ولهذا كان عمر... يضرب الناس عليها، ولا
 يضربهم على مجرد التمتع - أي العمرة - في أشهر الحج.

و آنچه از عمر نقل کرده‌اند که آنه قال: (أنا أنهى عنها).

معنايش همين است که نهی من در دلهاى شما تأثیر بسیار دارد؛ زیرا که
 خليفة وقتم، و در امور دینی تشدد من معلوم شما است، نباید که در این هر
 دو امر تساهل ورزید.

و در حقیقت نهی از این هر دو در قرآن نازل است، و خود پیغمبر [ﷺ]
 فرموده [است، اما قرآن] قوله تعالى: ﴿فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
 الْغَادُونَ﴾^(۱)، و قوله تعالى: ﴿وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ﴾^(۲).

لیکن فساق و عوام الناس نهی قرآنی و احکام حدیث را چه به خاطر
 می‌آرند؟! اینجا احکام سلطانی می‌باید، و لهذا گفته‌اند: (إن السلطان یزع
 أكثر مما یزع القرآن). پس اضافه نهی به سوی خود برای این نکته است^(۳).

۱. المؤمنون (۲۳): ۷، المعراج (۷۰): ۳۱.

۲. البقرة (۲): ۱۹۶.

۳. پایان زیاده منقول از تحفه اثناعشریه: ۳۰۲-۳۰۵.

اما آنچه گفته: اما متعة الحج که به معنای تمتع است، یعنی عمره کردن همراه حج در یک سفر در اشهر الحج بی آنکه به خانه خود رجوع کند؛ پس هرگز عمر... از آن منع نکرده.

پس بدان که حسب افادات و روایات اکابر محققین و ائمه محدثین اهل سنت ظاهر و واضح و محقق و ثابت است که: خلافت مآب از تمتع - یعنی عمره کردن در اشهر حج - منع نموده و نهی از آن کرده؛ پس انکار منع عمر از آن کذب محض و دروغ بی فروغ ناشی از مزید عجز و حیرانی است.

سابقاً دانستی که در روایت ابوجعفر طبری - که خود والد ماجد مخاطب آن را در "ازالة الخفاء" وارد فرموده، و اثبات فضل عمر به آن خواسته - مذکور است که عمران بن سواده به عمر گفت:

ذکروا أنك حرمت المتعة في أشهر الحج، وهي حلال لم يحرمها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ولا أبو بكر^(۱).

و عمر در جواب آن گفته: (أجل)^(۲)؛ پس به اعتراف و تصریح عمر ظاهر شد که او متعه را در اشهر حج حرام ساخته.

۱. ازالة الخفاء ۲/ ۲۰۵، و مراجعه شود به: تاریخ طبری ۳/ ۲۹۰، شرح ابن ابی الحدید ۱۲/ ۱۲۱، بحار الأنوار ۳۰/ ۶۱۹، الفدیر ۶/ ۲۱۳.

۲. کلمه: (أجل) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است.

و عجب که مخاطب تکذيب خلافت مآب هم به تکذيب اهل حق می نماید! و از تفضیح و تقبیح پیشوایان خود نمی هراسد!
و بالفرض اگر خلافت مآب در این اعتراف کاذب هم بود، چون بعد این اعتراف وجه تحریم آن بیان کرده، دعوی اصابة خود در آن نمود، باز هم تحریم او متعه را در اشهر حج ثابت می شود، و تقبیح دو بالا می شود که هم کذب و دروغ خلافت مآب ثابت می شود، و هم تحریم تمتع واضح می گردد!!

پس در صورت تکذيب خلافت مآب - در اعتراف به تحریم تمتع - نیز مطلوب حاصل، و بر مخاطب شعر مشهور صادق:

آنچه دانا کند، نادان لیک بعد از خرابی بسیار

و ملاعلی متقی در "کنز العمال" آورده:

عن سعید بن المسيب: <1264> أن عمر بن الخطاب نهى عن المتعة في أشهر الحجّ، وقال: فعلتها مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وأنا أنهي عنها، وذلك أن أحدكم يأتي من أفق من الآفاق شعناً نصباً معتمراً في أشهر الحجّ، وإنما شعته ونصبه وتلييته في عمرته، ثمّ يقدم فيطوف بالبيت، ويحلّ، ويلبس، ويتطيّب، ويقع على أهله - إن كانوا معه - حتى إذا كان يوم التروية أهلّ بالحجّ وخرج إلى منى يلبيّ بحجة لا شعث ولا نصب ولا تلبية إلاّ يوماً، والحجّ أفضل من العمرة.. لو خلينا بينهم وبين هذا لعانقوهنّ

تحت الأراك! مع أن أهل البيت ليس لهم ضرع ولا زرع، وإنما
ربيعهم فيمن يطرأ عليهم.

حل .. أي رواه أبو نعيم في الحلية. [حم. خ. م. ن. ق.]*.

از این روایت صراحتاً واضح است که به تصریح ابن مسیب ، عمر بن
الخطاب از متعه در اشهر حج نهی فرموده، و گفته که: به تحقیق که کردم من
متعة الحج را با جناب رسول خدا ﷺ و من منع می کنم از آن.
و در توجیه این نهی و جهی خرسی و تخمینی که فساد و بطلان آن ظاهر و
واضح است بیان کرده.

پس از این روایت چند امر متحقق شد:

اول: آنکه از تصریح سعید بن المسیب ظاهر و واضح گشت که: عمر بن
الخطاب نهی کرد از متعه در اشهر حج.

و اگر کسی بگوید که: این نهی تنزیهی بود نه تحریمی.

پس اولاً: استدلال اهل سنت به روایات نهی عن المتعة بر تحریم متعه
نسا، بر هم می خورد و از پا در می آید!

*. الزيادة من المصدر.

[الف] الفصل الثالث من الباب الثاني في وجوه الحج وفسخه [من] كتاب الحج،
من حرف الحاء المهملة. [كنز العمال ۵/ ۱۶۴].

و ثانیاً: روایت طبری مشتمل بر لفظ: (إنك حرمت) و غیر آن، ردّ این توجیه غیر وجه می‌نماید.

و ثالثاً: بر تقدیر تسلیم، نهی تنزیهی نیز برای اثبات طعن ابتداع فی الدین کافی است؛ چه امری که به فعل و قول جناب رسالت‌مآب ﷺ ثابت باشد، آن را - از پیش خود به وجه واهی - مکروه ساختن نیز بدعت صریح و ضلال قبیح است.

دوم: آنکه از قول خود عمر: (فعلتها مع رسول الله ﷺ] وأنا أنهي عنها) ظاهر است که عمر با وصف اعتراف به فعل متعة الحجّ با حضرت جناب رسول خدا ﷺ گفته که: (من نهی می‌کنم از آن).

و این عبارت صریح است در آنکه عمر از متعة الحجّ، یعنی عمره کردن دز اشهر حج - خلافاً لله ورسوله - نهی کرده.

سبحان الله! خلافت مآب به این جسارت و تهوّر و این مبالغه و تکبر ندای بلند به نهی متعة الحجّ می‌دهد، و نهی خود را مقابل سنت نبوی می‌گرداند، و مخاطب - رجماً بالغیب و سترأ للعیب - انکار از منع او دارد و شرم نمی‌آرد.

سوم: آنکه: (وذلك أن أحدكم يأتي.. إلى آخره) صریح است در آنکه این نهی عمر از متعة الحجّ مبنی بر محض رأی و تخرّص و تخمین بود، و مستمسکی در این باب از سنت و کتاب نداشت؛ و این دلالت - قطع نظر از

طعن يازدهم عمر (متعة الحج) / ٢٣

آنکه پر واضح است - حسب افاده ابن القيم که گذشت^(۱) به کمال وضوح ظاهر است.

و در "صحیح ترمذی" در باب (ما جاء في الجمع بين الحج والعمرة) مذكور است:

حدَّثنا قتيبة بن سعيد، عن مالك بن أنس، عن ابن شهاب، عن محمد بن عبد الله بن الحارث بن نوفل: أنه سمع سعد بن أبي وقاص والضحاك بن قيس، وهما يذكران التمتع بالعمرة إلى الحج، فقال الضحاك بن قيس: لا يصنع ذلك إلا من جهل أمر الله تعالى!
فقال سعد: بئس ما قلت يا ابن أخي! فقال الضحاك: فإن عمر [بن] [ابن] [الخطاب] قد <1265> نهى [عن] [عن] [ذ] [ذ] [ذ]، فقال سعد: قد صنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] [وآله] [وآله] وصنعناها معه.

هذا حديث صحيح*.

و در "سنن نسائی" مذكور است:

١. حيث قال: ويدل على أن ذلك رأي محض .. إلى آخره . انظر: زاد المعاد

١٩٦/٢ .

٢. الزيادة من المصدر .

٣. الزيادة من المصدر .

* [الف] صفحة: $\frac{144}{251}$ باب ما جاء في الجمع بين الحج والعمرة من كتاب

مناسك الحج . (١٢) . [سنن ترمذی ١٥٩/٢] .

أخبرنا قتيبة، عن مالك، عن ابن شهاب، عن محمد بن عبد الله
ابن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب : أنه حدّثه : أنه
سمع سعد بن أبي وقاص والضحاك بن قيس - عام حجّ معاوية بن
[أبي] ^(١) سفيان - وهما يذكران التمتع بالعمرة إلى الحجّ، فقال
الضحّاك: لا يصنع ذلك إلا من جهل أمر الله.

فقال سعد: بش ما قلت يا ابن أخي!

قال الضحاك: فإن عمر بن الخطاب نهى عن ذلك.

قال سعد: قد صنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم

وصنعناها معه*.

از این روایت صراحتاً ظاهر است که : عمر نهی از تمتع نموده، و هرگز
حمل آن بر فسخ حج نتوان کرد؛ چه :

اولاً: لفظ: (التمتع بالعمرة إلى الحجّ) در آن صراحتاً مذکور است، و مراد از
تمتع - به تصریح مخاطب در همین قول - عمره کردن است همراه حج در
یک سفر در اشهر الحج بی آنکه به خانه خود رجوع کند حیث قال:
اما متعة الحجّ که به معنای تمتع است، یعنی عمره کردن همراه حج در یک
سفر در اشهر الحج بی آنکه به خانه خود رجوع کند... الی آخر.

١. الزيادة من المصدر.

* [الف] التمتع من كتاب مناسك الحجّ. (١٢). [سنن نسائي ٥/١٥٢].

و هرگاه صرف (تمتع) محمول بر عمره در اشهر حج باشد، لفظ (تمتع) مقید بالعمرة إلى الحج چگونه محمول بر این معنا نخواهد شد؟!

و ثانیاً: ایراد ترمذی این روایت را در باب (ما جاء في الجمع بين الحج والعمرة) صریح است در آنکه این روایت در باب تمتع است نه فسخ^(۱) حج. و نسائی نیز آن را در ضمن احادیث دالّه بر تمتع ذکر کرده.

سوم: آنکه قول سعد: (قد صنعها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) نص صریح است بر آنکه مراد از این متعه فسخ حج نیست؛ زیرا که قطعاً و حتماً جناب رسالت^ﷺ فسخ حج را به عمل نیاورده، پس لابد که مراد از آن تمتع یعنی فعل عمره در اشهر حج باشد، و قول ضحاک بن قیس: (لا يصنع ذلك إلا من جهل أمر الله) دلیل صریح است بر آنکه نهی عمر، دلیل تحریم تمتع است؛ و اگر محمول بر اولویت می بود، این تشنیع شنیع وجهی نداشت.

و نیز در "صحیح ترمذی" مذکور است:

حدّثنا عبد بن حمید، أخبرني يعقوب بن إبراهيم بن سعد، (نا) أبي، عن صالح بن كيسان، عن ابن شهاب: أن سالم بن عبد الله حدّثه: أنه سمع رجلاً من أهل الشام وهو يسأل عبد الله بن عمر

عن التمتع بالعمرة إلى الحجّ، فقال عبد الله بن عمر: هي حلال، فقال الشامي: إن أباك قد نهى عنها! فقال عبد الله بن عمر: رأيت إن كان أبي نهى عنها وصنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم، أمر أبي يتبع أم أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم؟! فقال الرجل: بل أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم. فقال: لقد صنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم.

هذا حديث حسن صحيح^(۱).

این روایت هم دلیل صریح است بر آنکه: عمر بن الخطاب از تمتع - یعنی عمره در اشهر حج - نهی نموده به چند وجه:

اول: آنکه در آن سؤال از تمتع به عمره إلى الحج است، و معنای تمتع به تصریح مخاطب همین عمره در اشهر حج است كما ذکر.

دوم: آنکه گفت ابن عمر: (وصنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم) صریح است در آنکه: مراد از تمتع در این روایت همین عمره در اشهر حج است؛ چه فسخ^(۲) حج را آن حضرت قطعاً به عمل نیاورده. <1266>

سوم: آنکه قول ابن عمر: (لقد صنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم) نصّ است بر عدم اراده فسخ^(۳) حجّ، كما علمت.

۱. سنن ترمذی ۲/ ۱۵۹.

۲. در [الف] اشتباهاً: (نسخ) آمده است.

۳. در [الف] اشتباهاً: (نسخ) آمده است.

و ایراد ترمذی این روایت را در (باب ما جاء في الجمع بين الحج والعمرة) نیز دلیل صریح است بر آنکه مراد از تمتع، فسخ حج^(۱) نیست.

و مقابله کردن مرد شامی نهی خلافت مآب را به تجویز و تحلیل سلیل آن مقتدای جلیل [!] از ادلّ دلیل بر اراده تحریم مقابل تحلیل است.

و همچنین عدم ردّ آن سلاله خلافت بر مقابله شامی و نگفتن این معناکه: (چرا تو نهی پدر مرا مقابل و معارض تحلیل من می گردانی؟ و نمی دانی که غرض او نهی اولویت بود). دلیل صریح است بر آنکه: غرض خلافت مآب تحریم بود.

و کیف لا که تحریم تمتع به اعتراف خود خلافت مآب ثابت [است]، کما فی روایة الطبري^(۲)، پس چگونه فرزندان ارجمندشان به مرام آن عالی مقام وانرسیده، مثل مسؤلین و مأولین متأخرین، تأویل الکلام بما لا یرضی قائله، و توجیه القول بما لیس هو قابله می فرمود، و خود را در کشمکش مؤاخذه و تفضیح می انداخت؛ لهذا ناچار آن سلاله الأطیاب [!] از این تأویل ناصواب اعراض فرموده، و مقابله شامی را تسلیم کرد و ردّ بر آن ننمود، بلکه به قول خود: (أمر أبي يتبع أم أمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم)؟! تأیید و

۱. در [الف] اشتباهاً: (حج نسخ) آمده است.

۲. مراجعه شود به: تاریخ طبری ۳/۲۹۰.

تصویب مقابله شامی و فهم او نمود، و خود هم نهی والد بزرگوار خود را مقابل امر سرور اخیار صلی الله علیه وآله الأظهار گردانید.

و نسائی در "صحیح" خود گفته:

أخبرنا محمد بن علي بن الحسن بن شقيق ، قال : حدثنا ، أبي
قال : أخبرنا أبو حمزة ، عن مطرف ، عن سلمة بن كهيل ، عن
طاوس ، عن ابن عباس ، قال : سمعت عمر يقول : والله إني لأنهاكم
عن المتعة ، وإنها لفي كتاب الله ، ولقد فعلها رسول الله صلى الله
عليه [وآله] وسلّم ، يعني العمرة بالحج* .

از این روایت ظاهر است که : خلافت مآب قسم خدا یاد کرده ، گفته که : به
درستی که من هر آینه منع می‌کنم شما را از متعه ، و به درستی که آن هر آینه در
کتاب خداست و هر آینه به تحقیق که کرده است آن را رسول خدا ﷺ .
و پرتظاهر است که مراد خلافت مآب از این متعه ، متعه الحجّ به معنای تمتّع
است ، کما يدلّ عليه قوله : يعني العمرة بالحجّ .

و نیز ایراد نسائی آن را در تحت عنوان (تمتع) دلیل صریح بر آن است .
و نیز اعتراف خلافت مآب به بودن آن در کتاب خدا ، و کردن حضرت
رسول خدا ﷺ آن را بر این اراده دلالت صریحه دارد .

* [الف] التمتع من كتاب مناسك الحجّ . (۱۲) . [سنن نسائی ۵/ ۱۵۳] .

پس کمال عجب است که خلافت مآب به این تأکید نهی خود از تمتع ظاهر می‌سازد که قسم شرعی بر آن یاد می‌کند، و مخاطب بی‌محابا انکار منع او می‌نماید.

و غایت جسارت خلافت مآب و مزید بی‌مبالاتی حضرتش قابل تماشاست که خودش اعتراف می‌کند به آنکه متعه در کتاب خدا ثابت است و جناب رسالت مآب ﷺ آن را به فعل آورده، و باز بی‌بیان عذری نهی از آن می‌کند!

و در "صحیح بخاری" مذکور است:

حدَّثنا محمد بن يوسف ، قال : حدَّثنا سفیان ، عن قيس بن مسلم ، عن طارق بن شهاب ، عن أبي موسى ، قال : بعثني النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلّم إلى قومي باليمن ، فجئت وهو بالبطحاء ، فقال : بما أهلت ؟ فقلت : أهلت كإهلال النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلّم . قال : هل معك من هدي ؟ <1267> قلت : لا ، فأمرني أن أطوف بالبيت ، فطففت بالبيت وبالصفا وبالمروة ، ثمّ أمرني فأحللت ، فأتيت امرأة من قومي فمشطتني ، وغسلت رأسي^(۱) ، فقدم عمر فقال : إن نأخذ بكتاب الله فإنه يأمرنا بالتمام ،

۱. وفي غير واحد من المصادر هنا زيادة لم يرض البخاري بذكرها ، وسيدكرها

قال الله تعالى: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(١) وإن أخذ بسنة النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فإنه لم يحلّ حتى نحر الهدى* .

و مسلم هم در "صحيح" خود اين روايت رابه بسط آورده^(٢).
و ابن حجر در "فتح البارى" گفته:

قوله: (إن أخذ بكتاب الله ..) إلى آخره محصل جواب عمر في منعه^(٣) الناس من التحلل بالعمرة: أن كتاب الله دالّ على منع

➤ المؤلف رحمه الله ، ولكننا رأينا الرواية هنا ناقصة بتراء بدونها ، وهي : قول أبي موسى : فكنت أفتي الناس بذلك في إمارة أبي بكر وإمارة عمر ، فإني لقائم بالموسم إذ جاءني رجل فقال : إنك لا تدري ما أحدث أمير المؤمنين في شأن النسك ! قلت : يا أيها الناس ! من كنا أفتيناه بشيء فليتئد ، فإن أمير المؤمنين قادم عليكم فائتموا به .. فلما قدم قلت : يا أمير المؤمنين ! ماذا الذي أحدثت في شأن النسك ؟ قال : إن أخذ بكتاب الله ، فإن الله تعالى قال : ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ ، وإن أخذ بسنة نبينا فإنه لم يحلّ حتى نحر الهدى .

لاحظ : صحيح مسلم ٤ / ٤٥ ، مسند احمد ١ / ٣٩ ، سنن النسائي ٥ / ١٥٥ - ١٥٤ ، السنن الكبرى ٢ / ٣٥٠ - ٣٤٩ ، كنز العمال ٥ / ١٦٣ ، الدر المنثور ١ / ٢١٦ .
١ . البقرة (٢) : ١٩٦ .

* [الف] باب من أهل في زمن النبي ﷺ [كإهلال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من كتاب المناسك . [صحيح بخارى ٢ / ١٤٩] .

٢ . صحيح مسلم ٤ / ٤٥ .

٣ . در [الف] اشتباهاً: (منعة) أمده است .

التحلل لأمره بالإتمام، فيقتضي استمرار الإحرام إلى فراغ الحج،
وإن سنة رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم أيضاً دالة على ذلك؛
لأنه لم يحلّ حتى بلغ الهدى محلّه.

لكن الجواب عن ذلك ما أجاب به هو صلى الله عليه [وآله]
وسلّم حيث قال: «ولولا أن معي الهدى لأحللت»، فدلّ على
جواز الإحلال لمن لم يكن معه هدى. وتبيّن من مجموع ما جاء عن
عمر في ذلك أنه منع منه سداً للذريعة*.

از این عبارت ظاهر است که ابن حجر عسقلانی این روایت را بر منع عمر
تحلل را به عمره حمل کرده، و این منع را به او قطعاً نسبت نموده، و ظاهر
است که منع تحلل به عمره همان منع تمتع است که مخاطب منع آن را منع
کرده، انکار شدید از آن نموده؛ پس منع منع مخاطب منیع، منع امام رفیع - که
در حقیقت بدعت شنیع و جسارت فظیح است - به غایت وضوح
متحقق گردید.

و نیز از این عبارت ظاهر است که: استدلال خلافت مآب بر این منع
ممنوع نیز مخدوش و موهون و مجروح و مطعون است که خود جناب
رسالت مآب ﷺ از آن جواب داده، و جواز احلال به عمره برای کسی که سوق

* [الف] باب من أهل في زمن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم كإهلال النبي
صلى الله عليه [وآله] وسلّم من كتاب المناسك. (۱۲). [فتح الباری ۳ / ۳۳۲].

هدی نکرده، بیان فرموده؛ پس تمسک خلافت مآب بر منع احلال، غیر حلال باشد خواه این تمسک به زعمشان به کتاب باشد خواه به سنت؛ چه ظاهر است که هر استدلال که خلاف ارشاد جناب رسالت مآب ﷺ باشد، خواه آن استدلال به زعم مستدل به کتاب باشد خواه به سنت، بلاریب باطل و مجنون^(۱) و خرافه و جنون است!

و لله الحمد که از اینجا مزید انهماک خلافت مآب در باطل و نهایت وضوح و علو حق ظاهر می شود که حکم او و استدلال او به مثابه [ای] باطل است که خود ارشاد جناب رسالت مآب ﷺ جواب آن داده. و ابن حجر - که از معتقدان خاص خلافت مآب است - ناچار از عظمت شأن خلافت مآب نیاندیشیده، اظهار حق نموده، بطلان استدلالش ثابت ...^(۲) ساخته!

و نیز از این عبارت ظاهر است که: منع خلافت مآب از احلال به عمره - یعنی حج تمتع - بر سبیل تحریم و حظر و حتم و جزم بود، نه بر سبیل تنزیه و ترغیب و تحریص [بر] افراد؛ زیرا که ابن حجر عسقلانی مجرد ثبوت جواز احلال را موجب اختلال استدلال خلیفه با کمال گردانیده، و ظاهر است

۱. در [الف] اشتباهاً: (مجبون) آمده است.

مجبون: بی باکی، شوخی، هزل، بی پروا بودن از قول و فعل.
مراجعه شود به لغت نامه دهخدا.

۲. در [الف] به اندازه یک کلمه سفید است.

که اگر غرض خلیفه تحریم احلال نمی بود، مجرد جواز احلال موجب ابطال این استدلال نمی شد.

وَأَمَّا (۱) اعتلال ابن حجر آخراً بأنه منع من الإحلال سداً للذريعة؛ فهي شنيعة يا لها من شنيعة؛ لأن مخالفة حكم الشريعة وإن كان سداً للذريعة جسارة فظيعة، وأبي <1268> فظيعة!

و نیز بخاری در "صحیح" خود گفته:

باب التمتع على عهد النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم (۲)
حدّثنا موسى بن إسماعيل قال: حدّثنا همام، عن قتادة، قال:
حدّثني مطرف، عن عمران بن حصين قال: تمّتعنا على عهد
رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم ونزل القرآن، قال رجل
برأيه ما شاء*.

۱. در [الف] اشتباهاً اینجا: (ما) آمده است.

۲. لم يرد في المصدر: (على عهد النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم).

قال العيني: (باب التمتع على عهد النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم) أي: هذا باب في بيان من تمتع في زمن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم، وهكذا هو في رواية أبي ذر، رضي الله تعالى عنه، وفي رواية غيره: (باب التمتع) فقط، وفي رواية بعضهم لفظ: (باب) مجرد بغير ذكر ترجمة، وكذا ذكره الإسماعيلي، ورواية أبي ذر أولى.

انظر: عمدة القاري ۲۰۴/۹.

* [الف] باب التمتع على عهد النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم من كتاب

المناسك. [صحیح بخاری ۱۵۳/۲].

و در "صحیح نسائی" مسطور است:

أخبرنا إبراهيم بن يعقوب ، قال : حدثنا عثمان بن عمر ، قال :
 حدثنا إسماعيل بن مسلم ، عن محمد بن واسع ، عن مطرف ، قال :
 قال لي عمران بن حصين : إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم
 قد تمتع وتمتعنا معه ، قال فيها قائل برأيه * .

از این روایت ظاهر است که عمران عمده الاعیان تمتع خودشان را در
 عهد حضرت رسول خدا ﷺ و نزول قرآن به آن نقل کرده، بعد آن به طریق
 تعریض و تشنیع و تهجین و تعبیر تعبیر از خلافت مآب به (رجل) کرده،
 مخالفت حکم او با سنت و کتاب ظاهر فرموده.

و ظاهر است که : مراد از تمتع در این روایت، عمره در اشهر حج است نه
 فسخ حج، پس بحمد الله کذب شهادت مخاطب بر نفی منع خلافت مآب از
 تمتع به نص روایت بخاری ظاهر و باهر شد.

عجب که مخاطب با این همه لاف و گزاف رجوع به "صحیح بخاری" و
 امثال آن - که از مشاهیر کتب اهل خلاف است و خودش بر شهرت آن جابجا
 دم افتخار می زند - نیاورده، چنین خرافات آغاز می نهد!

و هر چند دلالت روایت بخاری بر مطلوب پر ظاهر است، و واضح که

مراد عمران از رجل، قائل: (إن الرجل لهجر) است لا غیر، لکن چون بعض غیر متفحصین ناواقفین راه ارتیاب و تشکیک پیش گرفته‌اند، و از تتبع و تفحص دگر کتب شایعه حدیث مثل: "صحیح مسلم" و غیره حظی بر نداشته لهذا تحقیقات بعض اعظم شراح که دفع اوهام واهیة و رفع شکوک باطله نماید ذکر می‌شود.

علامه ابن حجر عسقلانی - که نبذی از محامد او بر زبان خود مخاطب شنیدی^(۱) - در "فتح الباری" گفته:

قوله: (قال رجل برأيه ما شاء) وفي رواية أبي العلاء: (ارتاء كل امرء^(۲) بعد ما شاء أن يرتأي) قائل ذلك هو عمران بن حصين، ووهم من زعم أنه مطرف الراوي عنه، لثبوت ذلك في رواية أبي رجا عن عمران كما ذكرته قبل.

و حکى الحميدي: أنه وقع في البخاري في رواية أبي رجا، [عن عمران]^(۳): قال البخاري: يقال: إنه عمر.. أي الرجل الذي عناه عمران بن حصين. ولم أر هذا في شيء من الطرق التي اتصلت لنا من البخاري، لكن نقله الإسماعيلي عن البخاري كذلك، فهو عمدة الحميدي في ذلك.

۱. مراجعه شود به تعریب بستان المحدثین: ۱۴۹ و ۱۷۱.

۲. در [الف] اشتبهاً: (أمر) آمده است.

۳. الزيادة من المصدر.

وبهذا جزم القرطبي والنووي .. وغيرهما، وكان البخاري أشار بذلك إلى رواية الجريري عن مطرف، فقال في آخره: (ارتأى رجل برأيه ما شاء). يعني عمر.

كذا في الأصل أخرجه مسلم، عن محمد بن حاتم، عن وكيع، عن الثوري، عنه.

وقال ابن التين: يحتمل أن يريد عمر أو عثمان.

وأغرب الكرمانى فقال: ظاهر سياق كتاب البخاري أن المراد به عثمان، وكأنه لقرب عهده بقصة عثمان مع علي [عليه السلام] جزم بذلك وذلك غير لازم، فقد سبقت قصة عمر مع أبي موسى في ذلك، ووقعت لمعاوية أيضاً مع سعد بن أبي وقاص - في صحيح مسلم - قصة في ذلك.

والأولى أن يفسر بعمر، فإنه أول من نهى عنها، وكان من بعده <1269> كان تابعاً له في ذلك، ففي مسلم: إن ابن الزبير كان ينهى، وابن عباس يأمر بها، فسألوا جابراً، فأشار إلى أن أول من نهى عنها عمر.

ثم في حديث عمران هذا ما يُعَكَّرُ^(١) على عياض وغيره في جزمهم أن المتعة التي نهى عنها عمر وعثمان هي فسخ الحج إلى

١. در [الف] اشتباهاً: (يعكس) أمده است .

العمرة، لا العمرة التي يحجّ بعدها، فإن في بعض طرقه عند مسلم التصريح بكونها متعة الحجّ، وفي رواية له أيضاً: ان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم أعمّر [بعض] (١) أهله في العشر. وفي رواية له: جمع بين حجّ وعمرة. ومراده التمتع المذكور، وهو الجمع بينهما في عام واحد كما سيأتي - إن شاء الله تعالى - صريحاً في الباب بعده في حديث ابن عباس، وقد تقدّم البحث [فيه] (٢) في حديث أبي موسى*.

از این عبارت ظاهر است که: مراد عمران از رجل خلیفه ثانی است، وکیف لا که حمیدی حکایت فرموده که: در "صحیح بخاری" به روایت ابی رجا تفسیر رجل به عمر واقع شده.

و استناد و اعتماد حمیدی در نقل این تفسیر از بخاری بر اسماعیلی است که او هم چنین نقل کرده.

و قرطبی و نووی و غیر ایشان نیز به این تفسیر جزم کرده اند. و چگونه این تفسیر صحیح و درست نباشد که تصریح به این تفسیر در روایت جریری واقع شده که مسلم آن را در "صحیح" خود روایت کرده؛ پس حتماً ثابت شد که مراد از (رجل) خلیفه ثانی است لا غیر.

۱. الزیادة من المصدر.

۲. الزیادة من المصدر.

* [الف] باب التمتع على عهد النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم من كتاب

المناسك. (۱۲). [فتح الباری ۳/ ۳۴۴].

و ابن تين اگر چه بيچاره عثمان را به سوي اين تشنيعِ شنيعِ عمران كشيده،
لكن از ذكر خليفه ثانی - ولو احتمالاً مع تقدیمه - چاره نیافته.
و کرمانی نهایت کرم را در حق خليفه ثانی مرعی داشته، از افادات ائمه
سابقین غفلت یا تغافل ساخته، ثالثاً را حتماً به جای ثانی گذاشته، اغراب را
به غایت رسانیده!

و هر چند ذکر ابن تين عثمان را احتمالاً، و ذکر کرمانی حتماً به ظاهر
حمایت و صیانت ثانی می نماید، لكن عند التأمل اصلاً نفعی به مخالفین
نمی رساند، بلکه عثمان را هم همراه ثانی - به سبب طاعتِ ابتداعِ باطلِ آن
تابع هوای نفسانی - رسوا می گرداند.

و نیز از عبارت ابن حجر ظاهر است که: مراد عمران همین است که خليفه
ثانی از متعة الحجّ نهی کرده، و جزم قاضی عیاض و غیر ایشان - که نهی عمر
مخصوص به فسخ حج بوده - باطل و مردود است، و کیف لا که در بعض
طرق روایت عمران نزد مسلم تصریح واقع شده به آنکه: این متعه
منهية خلافت مآب متعة الحجّ بوده، و نیز دیگر روایات مسلم دلالت بر این
معنا دارد.

و عینی در "عمدة القاری" گفته:

قوله: (قال رجل برأيه) قال الكرمانی: ظاهر سیاق هذا
الكلام يقتضي أن يكون المراد به عثمان... ، وقال ابن الجوزي:

كأنه يريد عثمان . وقال ابن التين : يحتمل أن يكون أراد أبا بكر أو عمر أو عثمان . وفيه تأمل لا يخفى .

وقال النووي والقرطبي : يعني عمر بن الخطاب . وحكى الحميدي : أنه وقع في البخاري في رواية [أبي] ^(١) رجا عن عمران . قال البخاري : يقال : إنه عمر أي الرجل [الذي] ^(٢) عناه عمران ابن حصين . قيل : الأولى أن يفسر بها عمر ، فإنه أول من نهى [عنها] ^(٣) ، وأما من نهى بعده [في] ^(٤) ذلك فهو تابع له . وقال عياض وغيره - جازمين بأن المتعة التي نهى عنها عمر وعثمان...- : هي فسخ الحج إلى العمرة ، لا العمرة التي الحج بعدها .

قلت : يرد عليهم ما جاء في رواية مسلم - في بعض طرقه - التصريح <1270> بكونها متعة الحج ، وقد ذكرناه عن قريب . [وفي رواية له : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أمر بعض أهله في العشر] ^(٥) وفي رواية [له] ^(٦) : جمع بين حج وعمرة ، ومراده التمتع المذكور ، وهو الجمع بينهما في عام واحد .

١ . الزيادة من المصدر .

٢ . الزيادة من المصدر .

٣ . الزيادة من المصدر .

٤ . الزيادة من المصدر .

٥ . الزيادة من المصدر .

٦ . الزيادة من المصدر .

ومما يستفاد منه وقوع الاجتهاد في الأحكام بين الصحابة ،
وإنكار بعض المجتهدين على بعض بالنص* .

از این عبارت هم ظاهر و واضح است که : مراد عمران از (رجل) خلیفه
ثانی است ؛ و مراد از (متعّه) که عمر نهی از آن کرده ، متعّه الحجّ است ، یعنی
عمره در اشهر حج که بعد آن حج می شود ، و فسخ حج به عمره از این
متعّه الحجّ مراد نیست ، و جزم عیاض و غیره باطل و مردود و بعید از حزم است .
و در "ارشاد الساری" تصنیف قسطلانی در شرح روایت بخاری
مسطور است :

(نزل القرآن) أي بجواز التمتع ، قال تعالى : ﴿مَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ
إِلَى الْحَجِّ﴾^(۱) ، (قال رجل) ، هو عمر بن الخطاب لا عثمان ؛ لأن
عمر أول من نهى ، فكان من بعده تابعاً له في ذلك^(۲) .

از این عبارت هم نهی عمر از تمتّع - یعنی عمره کردن در اشهر حج - به
غایت ظهور واضح است .

پس عجب که مخاطب نه بر "صحیح بخاری" نظری انداخته ، و نه از
افادات عسقلانی و عینی و قسطلانی و دیگر ائمه و شراح محققین حظّی

* [الف] باب التمتع على عهد النبي عليه [وآله] السلام من كتاب المناسك .

(۱۲) . [عمدة القاری ۲۰۵/۹] .

۱ . البقرة (۲) : ۱۹۶ .

۲ . ارشاد الساری ۱۳۶/۳ .

بر داشته، بلامحابا زبان به انکار و ردّ ما هو فی غاية الوضوح
والاشتهار و اساخته! (۱)

و نیز بخاری در "صحیح" خود در کتاب التفسیر در باب تفسیر قوله تعالی:
﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ﴾ (۲) آورده:

عن عمران بن حصین، قال: أنزلت آية المتعة في كتاب الله،
ف فعلناها مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، ولم ينزل قرآن
يحرّمه، ولم ينه عنها حتى مات، قال رجل برأيه ما شاء*.

این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه: قول عمر درباره تمتع مخالف
کتاب و سنت بود؛ چه مراد از رجل عمر است - کما سبق.

و اگر نهی عمر محمول بر تنزیه می بود، عمران (و لم ينزل قرآن يحرّمه)
نمی گفت؛ چه ذکر عدم نزول تحریم در قرآن منافی نهی عمر نمی شد، و ردّ
بر او صورت نمی بست.

و نیز علامه قاضی القضاة محمود بن احمد العینی در "عمدة القاری" در
شرح حدیث نهی عثمان از متعة الحجّ و ردّ جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بر او که
الفاظش این است:

۱. یعنی: باز کرده.

۲. البقرة (۲): ۱۹۶.

* [الف] صفحة: ۲۵۵، باب قوله: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ﴾ [البقرة (۲):

۱۹۶] من تفسیر سورة البقرة من کتاب التفسیر. [صحیح بخاری ۵/ ۱۵۸].

حدّثنا محمد بن بشار، قال: حدّثنا غندر، قال: حدّثنا شعبة،
 عن الحكم، عن علي بن حسين، عن مروان بن الحكم، قال:
 شهدت عثمان وعلياً [عليه السلام]، وعثمان ينهى عن المتعة وأن يجمع
 بينهما، فلمّا رأى ذلك علي [عليه السلام] أهلّ بهما: «لبيك بعمره وحجّة»،
 قال: «ما كنت لأدع سنة النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم
 بقول أحد»*.

كفته:

فإن قلت: روي عن أبي ذر أنه قال: كانت متعة الحجّ
 لأصحاب محمد عليه وآله السلام خاصة، هو^(١) في
 صحيح مسلم.

قلت: قالوا: هذا قول صحابي مخالف للكتاب والسنة والإجماع
 وقول من هو خير منه..

أمّا الكتاب؛ فقوله تعالى: ﴿مَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ﴾^(٢)،
 وهذا عام؛ وأجمع المسلمون على إباحة التمتع في جميع الأعصار،
 وإنما اختلفوا في فضله..

* [الف] باب التمتع والإقران والإفراد من كتاب المناسك. [صحيح بخارى

١٥٢/٢، عمدة القارى ١٩٧/٩-١٩٨].

١. لم يكن في المصدر: (هو).

٢. البقرة (٢): ١٩٦.

وأما السُّنة ؛ فحديث سراقه: المتعة لنا خاصّة أو هي للأبد؟ قال: «بل هي للأبد»، وحديث جابر المذكور [في] ^(١) صحيح مسلم في صفة الحجّ نحو هذا ، ومعناه: وأهل الجاهلية كانوا لا يجزون ^(٢) [التمتع ولا يرون] ^(٣) العمرة في أشهر الحجّ فجوراً ^(٤)، فبيّن النبيّ عليه [وآله] الصلاة والسلام ان الله قد شرع العمرة في أشهر الحجّ، وجوّز المتعة إلى يوم القيامة.

رواه سعيد بن منصور من قول طاووس، وزاد فيه: فلمّا كان الإسلام <1271> أمر الناس أن يعتمروا في أشهر الحجّ، فدخلت العمرة في أشهر الحجّ إلى يوم القيامة؛ وقد خالف أبا ذر علي [رضي الله عنه] وسعد [وابن عباس] ^(٥) وابن عمر وعمران بن حصين .. وسائر الصحابة وسائر المسلمين.

قال عمران: تمّتنا مع رسول الله عليه [وآله] الصلاة والسلام ونزل فيه القرآن فلم يبينها عنه رسول الله عليه [وآله] الصلاة والسلام ولم ينسخها شيء، فقال فيها رجل برأيه ما شاء. متفق عليه.

١ . الزيادة من المصدر .

٢ . في المصدر: (لا يجيزون) .

٣ . الزيادة من المصدر .

٤ . في المصدر: (فجوزا) .

٥ . الزيادة من المصدر .

وقال سعد بن أبي وقاص: فعلناها مع رسول الله عليه [وآله]
 الصلاة والسلام يعني المتعة، وهذا - يعني الذي نهى عنها - يومئذ
 كافر بالعرش، يعني بيوت مكة. رواه مسلم^(١).

فإن قلت: قد نهى عنها عمر وعثمان ومعاوية.

قلت: قالوا^(٢): قد أنكر عليهم علماء الصحابة وخالفوهم [في

فعلها]^(٣)، والحق مع المنكرين عليهم دونهم*.

از این عبارت ظاهر است که: عمر و عثمان و معاویه هر سه نهی از
 متعة الحج کرده اند، و علماء صحابه مخالفت با ایشان کرده اند و انکار بر
 ایشان نموده، و حق با منکرین - یعنی طاعنین بر این اصحاب ثلثه - است، و
 حق با مطعونین نیست.

و این عبارت برای ردّ جمیع تأویلات و توجیهاات مزخرفه اسلاف و
 اخلاف سنیه کافی و وافی است که از آن به کمال صراحت ظاهر شد که: عمر

١. وزاد في المصدر: فإن قلت: روى أبو داود عن سعيد بن المسيب: أن رجلاً
 من الصحابة أتى عمر... فشهد عنده أنه سمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم
 ينهى عن المتعة قبل الحجّ.

قلت: أجيب عن هذا بأنه حالة مخالفة للكتاب والسنة والاجماع، كحديث أبي ذر،
 بل هو أدنى حالاً منه، فإن في اسناده مقالاً.

٢. لم يرد في المصدر: (قالوا).

٣. الزيادة من المصدر.

* [الف] باب التمتع والإقران والإفراد بالحجّ. [عمدة القارى ٩/ ١٩٨ - ١٩٩].

و اتباعش مخالفت حق کرده‌اند در نهی متعة الحج و طاعنین‌شان برحق‌اند؛ پس بحمدالله حقیقت طعن اهل حق بر خلافت مآب به اکمل وجوه و اوضح طرق مبرهن گشت که مثل عینی عمدة الاعیان به عین بصیرت قبح حکم خلافت مآب دیده، خط ابطال و ردّ بر آن کشیده.

و اگر حمل نهی ثانی و ثالث الأثافی - أعني معاوية الجافي - بر تنزیه [و کراهت متعة الحج] و ترغیب [بر] افراد سمتی از جواز می‌داشت، عینی - با آن همه تعصب و جزاف - چگونه تن به این اعتراف می‌داد! و بر ملا مخالفت این ثلاثة با حق و حقیقت طاعنین‌شان ظاهر می‌نمود.

و نیز حمل متعة الحج بر فسخ سمتی از جواز ندارد، و مراد از متعة الحج در این عبارت همان تمتع است، یعنی عمره کردن در اشهر حج، و فسخ هرگز مراد نمی‌تواند شد، و قول عینی: (قلت: قالوا: هذا...) إلى آخره نصّ واضح است بر آنکه مراد تمتع است نه فسخ حج؛ زیرا که در این قول به قول حق تعالی: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ﴾^(۱) استدلال کرده [بر] مخالفت خصوصیت متعة الحج^(۲) با کتاب، و مراد از تمتع در این آیه فسخ حج نیست قطعاً، پس ظاهر شد که بحث در این مقام متعلق به عمره در اشهر حج است نه فسخ حج.

۱. البقرة (۲): ۱۹۶.

۲. یعنی اختصاص متعة الحج به صحابه و عدم شمول آن نسبت به همه امت.

و نیز باید دانست که عینی مخالفت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و سعد و ابن عمر و عمران بن حصین و سایر صحابه و سایر مسلمین با ابی ذر در ادعای خصوصیت متعة الحج ثابت ساخته، و عند التحقیق گو نسبت این ادعا به حضرت ابی ذر محض افتراست، لکن غرض^(۱) آن است که ادعای این خصوصیت از هر کسی که واقع شده باشد حسب افاده عینی باطل محض و خلاف جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و سعد و ابن عمر و عمران بن حصین و سایر صحابه و سایر مسلمین است؛ پس نهی عمر نیز - که مماثل همین ادعاست^(۲) - مخالف جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و سعد و ابن عمر و عمران بن حصین و سایر صحابه و سایر مسلمین [است].. و کفی^(۳) به ضلالاً مینا.

و در "صحیح مسلم" مسطور است:

حدَّثني زهير بن حرب ، حدَّثنا إسماعيل بن إبراهيم ، حدَّثنا **<1272>** الجريري ، عن أبي العلاء ، عن مطرف ، قال : قال لي عمران بن حصين : إني لأحدِّثك بالحديث اليوم ينفكك الله به بعد اليوم ، واعلم أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم قد أعمر طائفة من أهله في العشر ، فلم تنزل آية تنسخ ذلك ، ولم ينه عنه

١ . در [الف] اشتبهاً: (عرض) آمده است .

٢ . در [الف] اشتبهاً: (نیز) تکرار شده است .

٣ . در [الف] (وکفی) خوانا نیست .

حتی مزی لوجهه، ارتأی کل امرء بعد ما شاء أن یرتأی .
وحدّثناه إسحاق بن ابراهیم و محمد بن حاتم - کلاهما - عن
وکیع، حدّثنا سفیان، عن الجریري في هذا الإسناد .
وقال ابن حاتم - في روايته - : ارتأی رجل برأیه ما شاء،
یعنی عمر^(۱) .

از این روایت هم ظاهر است که : نهی عمر از تمتع یعنی عمره کردن در
اشهر حج بود؛ زیرا که عمران بعد نقل اعمار آن حضرت طایفه [ای] از اهل
خود را در عشر، و ذکر عدم نزول آیه ناسخه آن و عدم منع آن سرور از آن،
فقرة: (ارتأی کلّ امرء...) إلى آخره گفته، و ظاهر است که : غرض از آن
تعریض و تشنیع بر حکم خلافت مآب است، چنانچه در روایت ابو حاتم
تصریح است به آن، و اگر نهی خلافت مآب متعلق به تمتع نمی بود، این فقرة
در اینجا مصرف نداشت.

و نیز در "صحیح مسلم" مسطور است:

حدّثني عبید الله بن معاذ، حدّثنا أبي، حدّثنا شعبة، عن
حمید بن هلال، عن مطرف، قال: قال لي عمران بن حصین:
أحدّثك حدیثاً عسی الله أن ینفکک به، إن رسول الله
صلی الله علیه [وآله] وسلّم جمع بین حجّة و عمره، ثمّ إنه لم ینه عنه
حتی مات، ولم ینزل فيه قرآن یحرّمه .

وقد كان يُسَلَّم عليَّ حتَّى اکتويت، فترکت ، ثم ترکت
الکيَّ فعاد^(١).

و نووی در "شرح صحيح مسلم" گفته:

و معنى الحديث: أن عمران بن الحصين كانت به بواسير، وكان
يصر على ألها، وكانت الملائكة تسلم عليه فاكتوى، فانقطع
سلامهم .. فترك الكيَّ فعاد سلامهم عليه*.

از این روایت ظاهر است که : عمران بن حصین جمع در حج و عمره از
جناب رسالت مآب ﷺ نقل کرده، و به عدم نهی آن حضرت از آن تا وفات و
عدم نزول قرآن به تحریم آن تصریح کرده؛ و چون این معنا مثبت مزید
شناعت حکم خلافت مآب بود به مفاد: (آخر الداء الكيَّ)^(٢) حدیث کئی و

١. صحيح مسلم ٤٧/٤.

* [الف] باب جواز التمتع من كتاب الحج. [شرح مسلم نووی ٢٠٦/٨].

٢. قال الجوهري: (كوى) الكيَّ معروف، وقد كويته فاكتوى هو، ويقال: (آخر
الدواء الكيَّ)، ولا تقل: آخر الداء الكيَّ. (الصحاح ٦/٢٤٧٧ - ٢٤٧٨، وقريب منه:
ترتيب إصلاح المنطق لابن السكيت الاهوازي: ٣٢٧).

هذا هو المشهور في كتب اللغة. ولكن الشيخ الطوسي رحمته الله قال - في قوله تعالى:
﴿فَتَكْوَى﴾ - : فالكيَّ إلصاق الشئ الحارَّ بالعضو من البدن، ومنه قولهم: (آخر الداء
الكيَّ) لغلظ أمره كقطع العضو إذا عظم فساده، تقول: كواه يكويه كياً واكتوى اكتواء.

تسلیم ملائکه بر خود نقل کرده تا مزید وثوق کلام متانت نظامش بر انام ثابت و لائح گردد، و معتقدین جلالت و عظمت خلافت مآب هم به سبب ادراک این معنا که عمران با این جلالت شأن - که ملائکه معصومین بر او سلام می کردند - ردّ حکم خلافت مآب کرده، بطلان آن ثابت نموده، از اسراع و ایضاع در فیافی ضلالت و بدعت عنان کشند.

و ذکر عمران عدم نزول تحریم جمع بین الحجّ و العمرة در قرآن [را] برهان واضح است بر آنکه خلافت مآب تحریم این جمع خلافاً للشرع نموده، فتأویل النهی بالتنزیه ممّا لا یرضی به إلاّ أعفک^(۱) سفیه، فإنه محض تخدیع و تمویه.

و هر چند جلالت شأن عمران محتاج به بیان نیست و خودش اظهار آن به ابلغ و جوه کرده، لکن بنابر مزید توضیح بعض دگر عبارات هم که مثبت غایت عظمت اوست نقل کرده می شود.

در "استیعاب" در ترجمه عمران بن حصین مذکور است:

وكان عمران بن حصین من فضلاء الصحابة وفقهائهم، يقول

➤ انظر: التبیان ۵/ ۲۱۳ - ۲۱۲.

وقال العجلوني: والمشهور - كما قال العسقلاني - في أمثلة العرب: (آخر الداء الكبي) والمعنى: آخر الشفاء من الداء الكبي. راجع: كشف الخفاء ۱/ ۱۵.

۱. أعفك: أحقق. انظر: كتاب العين ۱/ ۲۰۶، الصحاح ۴/ ۱۶۰۰.. وغيرهما.

عنه أهل البصرة: إنه كان يرى الحفظة، وكانت تكلمه حتى اکتوى.
قال محمد بن سيرين: أفضل من تولى^(١) البصرة من أصحاب
رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم عمران بن حصين وأبو بكر،
سكن عمران بن حصين البصرة، ومات بها سنة اثنتين وخمسين
في خلافة معاوية، روى <1273> عنه جماعة من تابعي أهل
البصرة والكوفة*.

وابن حجر عسقلاني در "أصابه" در ترجمه عمران بن حصين گفته:
وأخرج الطبراني، وابن مندة - بسند صحيح -، عن ابن
سيرين، قال: لم يكن يقدّم على عمران أحد من الصحابة ممن نزل
البصرة. وقال أبو عمر: كان من فضلاء الصحابة وفقهائهم، يقول
عنه أهل البصرة: إنه كان يرى الحفظة، وكانت تكلمه حتى اکتوى.
وأخرج الحديث ابن أبي أسامة من طريق هشام، عن الحسن،
عن عمران: أنه اشتكى^(٢) بطنه، فلبث زماناً طويلاً، فدخل عليه
رجل فذكر قصة^(٣)، فقال: إن أحبّ ذلك إليّ أحبّه إلى الله. قال:
حتى اکتوى قبل وفاته بسنتين، وكان يسلم عليه فلما اکتوى
فقدّه، ثمّ عاد إليه.

١. في المصدر: (نزل).

* [الف] صفحة: ١١٠ / [الاستيعاب ٣/ ١٢٠٨].

٢. في المصدر: (شق).

٣. في المصدر: (قصته).

وقال ابن سيرين : أفضل من نزل البصرة من الصحابة
عمران وأبو بكر .

وكان الحسن [يخلف] ^(١) إنه ما قدم البصرة والبر ^(٢) خير لهم
من عمران . أخرجه [أحمد] ^(٣) في الزهد ، عن سفيان قال : كان
الحسن يقول نحوه ، وكان قد اعتزل الفتنة فلم يقاتل فيها .
وقال أبو نعيم : كان مجاب الدعوة .

وقال الدارمي : حدّثنا سليمان بن حرب ، حدّثنا أبو هلال ،
حدّثنا قتادة ، عن مطرف ، قال عمران بن حصين : إني محدّثك
بحديث أنه كان يسلم عليّ ، وان ابن زياد أمرني فاكتويت ،
فاحتبس عني حتّى ذهب أثر الكوى .. ^(٤) فذكر الحديث * .

و ابن القيم در "زاد المعاد" تصریح کرده است به آنکه عمران بن حصين
اعظم است از عثمان ^(٥) .

و نیز مسلم در "صحيح" خود گفته:

-
- ١ . الزيادة من المصدر .
 - ٢ . في المصدر : (والسرو) .
 - ٣ . الزيادة من المصدر .
 - ٤ . في المصدر : (الكوى) .
 - * . [الف] جلد ثانی $\frac{9}{347}$. [الاصابة ٤ / ٥٨٥ - ٥٨٦] .
 - ٥ . زاد المعاد ٢ / ١٩٥ .

حدَّثنا محمد بن مثنى^(۱)، وابن بشار، قال ابن مثنى^(۲): حدَّثنا محمد بن جعفر، عن شعبة، عن قتادة، عن مطرف، قال: بعث إلى عمران بن حصين - في مرضه الذي توفي فيه - فقال: إني كنت محدّثك بأحاديث لعل الله أن ينفعك بها بعدي، فإن عشتُ فاكنم عليّ، وإن متُّ فحدّث بها إن شئت؛ إنه قد سلّم عليّ، واعلم أن نبيّ الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم قد جمع بين حجّ وعمرة، ثم لم ينزل فيها كتاب الله، ولم ينه عنها نبيّ الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم، قال رجل برأيه فيها ما شاء*.

از این روایت ظاهر است که عمران جمع بین الحجّ و العمرة از جناب رسالتّماب ﷺ نقل کرده و به عدم نزول کتاب خلاف آن و عدم نهی آن حضرت از آن استدلال بر بقای این حکم نموده و نهی عمری را از آن، مخالف سنت و کتاب و خارج از صواب وانموده.

و نیز از آن ظاهر است که اظهار جواز جمع بین الحجّ و العمرة، خلاف نهی خلافت مآب بود که عمران از روایت آن بر خود لرزیده، و از فساد

۱. في المصدر: (المثنى).

۲. في المصدر: (المثنى).

* [الف] صفحة: ۳۰۲، باب جواز التمتع من كتاب الحجّ.

[صحيح مسلم ۴/۴۸].

مفسدین و عناد معاندین ترسیده ، امر به کتمان فرموده ، طریقه روافض پیش گرفته ، و سلامت خود از آفت منحصر در اخفا و ستر دانسته !

و نیز در "صحیح مسلم" مذکور است:

حدَّثنا إسحاق بن إبراهيم ، أخبرنا عيسى بن يونس ، حدَّثنا سعيد بن أبي عروبة^(۱) ، عن قتادة ، عن مطرف بن عبد الله بن الشخير ، عن عمران بن الحصين قال : اعلم أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جمع بين حجّ و عمرة ، ثم لم ينزل فيها كتاب ولم ينهنا عنها* [رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم]^(۲) ، قال فيها رجل برأيه ما شاء .

و حدَّثنا محمد بن مثنى^(۳) ، حدَّثني عبد الصمد ، حدَّثنا همام ، حدَّثنا قتادة ، عن مطرف ، عن عمران بن حصين ، قال : تتننا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ولم ينزل فيه القرآن ، قال رجل فيها برأيه ما شاء^(۴) .

و نیز در "صحیح مسلم" مذکور است:

۱ . في المصدر : (عروبة) .

* [الف] نسخة بدل : فيها .

۲ . الزيادة من المصدر .

۳ . في المصدر : (المثنى) .

۴ . صحیح مسلم ۴ / ۴۸ .

وحدّثنا حامد بن عمر البكر اوي، ومحمد بن أبي بكر <1274>
المقدمي، قالوا: حدّثنا بشر بن المفضل، أخبرنا عمران بن مسلم،
عن أبي رجاء، قال: قال عمران بن حصين: نزلت آية المتعة في
كتاب الله - يعني متعة الحجّ - وأمرنا بها رسول الله صلى الله عليه
[وآله] وسلّم ثم لم تنزل آية تنسخ آية متعة الحجّ، ولم يمه عنها
رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم حتّى مات، قال رجل برأيه
بعد ما شاء (١).

اين روايات هم دلالت صريحه دارد بر آنكه خلافت مآب منع از
تمتع كرده.

و از اينجاست كه نووى ناچار به دلالت اين روايات بر اين مطلوب
اعتراف نموده، چنانچه گفته:

قوله: عن عمران: أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم
أمر طائفة من أهله في العشر، فلم تنزل آية تنسخ ذلك، ولم يمه
عنه حتّى مضى لوجهه.

وفي الرواية الأخرى: أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم
جمع بين حجّ و عمرة، ثم لم يمه عنه حتّى مات، ولم ينزل فيه
قرآن بحرمة (٢).

١. صحيح مسلم ٤ / ٤٨.

٢. في المصدر: (يحرمه).

وفي الرواية الأخرى نحوه، ثم قال: قال رجل برأيه ما شاء.
يعني عمر بن الخطاب....

وفي الرواية الأخرى: تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه
[وآله] وسلم فلم ينزل فيه القرآن، قال رجل برأيه ما شاء.
وفي الرواية الأخرى: تمتع و تمتعنا معه.

وفي الرواية الأخرى: نزلت آية المتعة في كتاب الله - يعني متعة
الحج - وأمرنا بها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم.
وهذه الروايات كلها متفقة على أن مراد عمران: أن التمتع
بالعمرة إلى الحج جائز، وكذلك القران.

وفيه التصريح بإنكاره على عمر بن الخطاب... منع^(۱) التمتع^(۲).
از این عبارت ظاهر است که به تصریح نووی این روایات بالاتفاق دلالت
دارد بر آنکه مراد عمران آن است که تمتع به عمره سوی حج جایز است، و
همچنین قران.

و عمران تصریح به انکار بر منع عمر از تمتع کرده؛ پس [منع] عمر از
تمتع - به تصریح عمران صحابی جلیل الشأن که ملائکه بر او سلام می کردند -
ثابت شد.

عجب که مخاطب ارشاد عمران را هذیان می داند! و بر ملا انکار این منع

۱. في المصدر: (عن) بدل (منع).

۲. شرح مسلم نووی ۸/ ۲۰۵-۲۰۶.

می‌نماید، و اصلاً از تتبع روایات بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابونعیم و افادات اصولیین مثل قاضی عضد و غیره و تحقیقات اعظم شراح مثل عسقلانی و عینی و قسطلانی و امثالشان بهره‌برنداشته، آنچه خواسته بلا تدبیر و تأمل نگاشته، به انکار و منع چنین منع مشهور، ورع و امانت و صدق و دیانت و کمال تحقیق و اطلاع خود را به غایت مرتبه رسانیده!

و آنچه نووی بعد عبارت سابقه گفته:

و قد سبق تأویل فعل عمر أنه لم یُرد إبطال التمتع، بل

ترجیح الإفراد^(۱).

پس جوابش آن است که بطلان تأویل منع عمر، به حمل آن بر ترجیح افراد، ظاهر البطلان و الفساد است؛ چه این تأویل مصداق مثل مشهور است که: (گواه چیست؟ مدعی سست) که خود خلافت مآب تحریم تمتع را قبول نموده و اعتراف به آن فرموده، پس حالا دست و پا زدن نووی و امثال او نفعی نمی‌رساند، و از کشمکش الزام و تفضیح و انمی‌رهاند.

و نیز این تأویل علیل خلاف فهم عمران بن حصین است که او این نهی را بر تحریم حمل کرده، ردّ بلیغ بر آن نموده.

کمال عجب است که عمران بن حصین - با این همه جلالت منزلت که اعظم و افضل از خلیفه ثالث بوده، و به شرف اجابت دعوت هم مشرف،

و ملائکه بر او سلام می کردند و هم کلام <1275> او بودند! - مراد عمر [را] در نیافت، و ملائکه هم در بین این سلام و کلام تنبیه او بر مراد خلافت مآب نکردند! و نووی و غیر او به این مراد وارسیدند و به حقیقت امر متنبه گردیدند.

و ابن حزم در "محلّی" در مبحث فسخ حج گفته:

واحتجّوا - أيضا - بنهي عمر وعثمان عن ذلك .

[قال أبو محمد:]^(۱) وهذا حُجَّةٌ عليهم لا لهم؛ لأنه إن كان نهيهما حُجَّةٌ فقد صحَّ عنهما النهي عن متعة الحجّ، وهم يخالفونها في ذلك. حدّثنا أحمد بن محمد الطلمنكي، حدّثنا ابن مفرح، حدّثنا إبراهيم ابن أحمد بن فراس، حدّثنا محمد بن علي بن زيد الصّائغ، حدّثنا سعيد بن منصور، حدّثنا هشيم وحماد بن زيد، قال هشيم: حدّثنا خالد - هو الحدّاء - وقال حماد: عن أيوب السجستاني - ثمّ اتفق أيوب وخالد كلاهما -، عن أبي قلابة، قال: قال عمر بن الخطاب: متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وأنا أنهي عنهما وأضرب عليهما.

هذا لفظ أيوب. وفي رواية خالد: أنا أنهي عنهما وأعاقب

عليهما: متعة النساء، و متعة الحجّ.

[وبه؛ إلى سعيد بن منصور، (نا) هيثم، (أنا) عبد الله بن عون،
 عن القاسم بن محمد: أن عثمان نهى عن المتعة، يعنى: متعة الحج] (١).
 وبه إلى سعيد بن منصور، حدّثنا عبد الله بن وهب، أخبرنا
 عمر بن الحارث، عن عبد العزيز بن ثنية، عن أبيه: أن عثمان بن
 عفان سمع رجلاً يهّلّ بعمره وحجّ، فقال: عليّ بالمهّلّ،
 فضربه وحلقه.

[قال أبو محمد:] (٢) والحال أنهم (٣) يخالفونها ويميزون المتعة
 حتّى أ ما عند أبي حنيفة والشافعي أفضل من الإفراد! فسبحان
 من جعل نهى عمر وعثمان عن فسخ الحجّ عمره (٤) حُجّة، ولم يجعل
 نهيهما عن متعة الحجّ وضربهما عليه (٥) حُجّة، إن هذا لعجب!
 فإن قالوا: قد أباحها سعد بن أبي وقاص وغيره.
 قلنا: قد أوجب فسخ الحجّ ابن عباس وغيره، ولا فرق (٦).
 اين عبارت به وجوه عديده دلالت دارد بر ردّ و ابطال انكار واهى مخاطب:

١. الزيادة من المصدر.

٢. الزيادة من المصدر.

٣. في المصدر: (وهم) بدل: (والحال أنهم).

٤. لم يكن في المصدر: (عمره).

٥. في المصدر: (عليها).

٦. المحلّن ١٠٦/٧.

اول: آنکه از قول او: (لأنه إن كان نهيهما حجة فقد صحَّ عنهما النهي عن متعة الحجّ) ظاهر است که: مراد از متعة الحجّ غیر فسخ حج است، و متعة الحجّ مغایر فسخ حج همین تمتّع است، یعنی عمره کردن در اشهر حج.

دوم: آنکه قول او: (وهم يخالفونها في ذلك) دلالت دارد بر آنکه فقهای سنیّه مخالفت شیخین در متعة الحجّ می‌کنند، و به این مخالفتشان ابن حزم احتجاج بر عدم حجّیت نهیشان از فسخ حج کرده؛ پس ثابت شد که مراد از متعة الحجّ، تمتّع است^(۱) نه فسخ حج^(۲).

و نیز واضح گردید که این نهی عمر و عثمان خلاف حق و صواب است که ناچار فقهای سنیّه هم مخالف آن برگزیدند و هیچ وجه آن را لایق توجیه ندیدند.

سوم: آنکه استدلال ابن حزم به روایت ابوقلابه، قلب اولیای مخاطب را مکسور و حجت ادعای اهل حق را در کمال ظهور ساخته که از آن نهایت

۱. در [الف] اشتباهاً: (نیست) آمده است .

۲. حاصل مطلب آنکه: شیخین هم از متعة الحجّ نهی کردند و هم از فسخ حجّ، فقهای عامه نهی آنها را در مورد فسخ حجّ پذیرفتند و آن را تحریم کردند، ولی در مورد متعة الحجّ مخالفت شیخین نموده و آن را تجویز کردند .

مؤلف رحمته از این مطلب ابن حزم چنین نتیجه می‌گیرد که: پس متعة الحجّ غیر فسخ حج است .

وضوح پيدا است كه مراد عمر از متعة الحجّ در اين قول تمتّع است نه فسخ حجّ؛ پس تأويل عليل مخاطب و تحاشي از منع خلافت مآب تمتّع را كذب بيّن است.

و چون در اين قول اخبار عمر به (ضرب) في لفظٍ و (عقاب) في آخر بر متعة الحجّ مذكور است لهذا حمل اين نهي بر تنزيه هم امكاني ندارد.

چهارم: آنكه قول او: (والحال أنهم يخالفونها و يجيزون المتعة...) الى آخر صريح است در آنكه: مراد از اين متعة الحجّ كه ابن حزم اثبات مخالفت فقهای سنّيه با عمر و عثمان در آن مي كند، همين تمتّع است مقابل افراد - كه افضل است نزد شافعي و ابوحنيفه از افراد - و ظاهر است كه: مقابل افراد، تمتّع است <1276> نه فسخ حجّ؛ پس اين قول دلالت صريحه مي كند بر آنكه مراد عمر از متعة الحجّ كه نهي از آن كرده فسخ حجّ نيست، بلكه تمتّع است. و نيز از آن صراحتاً واضح است كه: نهي عمر و عثمان لايق تأويل و توجيه نيست كه ناچار فقهای سنّيه مخالفت آن كردند، ورنه ظاهر است كه اگر حمل آن بر تنزيه، و تنزيه ثاني و ثالث به آن امكاني مي داشت، التزام مخالفت نمي كردند.

پنجم: آنكه قول او: (فسبحان من جعل...) الى آخر، ظاهر است در آنكه متعة الحجّ مقابل و مغاير فسخ حجّ است، و ابن حزم تعجب مي كند از تناقض و تهافت فقهای سنّيه كه به نهي ثاني و ثالث از فسخ حجّ تمسك و تشبث

می نمایند و آن را حجت و دلیل مذهب خود می سازند، حال آنکه خودشان به نهی هر دو از متعة الحج التفات نمی کنند، و به سبب مزید ظهور بطلان و فساد آن وزنی برای آن نمی دهند و آن را حجت نمی گیرند.

ششم: آنکه از قول او: (و ضربها علیه) ظاهر است که عمر و عثمان هر دو بر ارتکاب متعة الحج مردم را می زدند، و این دلیل واضح و برهان ساطع است بر آنکه عمر و عثمان هر دو حج تمتع را ناجایز و حرام می دانستند که مرتکبین آن را می زدند.

فساد آن وزنی برای آن نمی دهند و آن را حجت نمی گیرند.

هفتم: آنکه قول او: (فإن قالوا: قد أباحها سعد بن أبي وقاص..) الی آخر صریح است در آنکه: عمر و عثمان اباحه متعة الحج به معنای تمتع نمی کردند.

و مآل اضطرار فقهای سنیّه آن است که [در] اعتذار از مخالفت خود با ثانی و ثالث، تشبّه به اباحه سعد و غیره نمایند، و آن مردود است به ایجاب ابن عباس و غیره فسخ حج را.

بالجمله؛ هیچ عاقلی تجویز نمی تواند کرد که امری که به کتاب خدا و سنت حضرت رسول خدا ﷺ ثابت باشد، و اصحاب آن حضرت همراه آن حضرت به عمل آورده باشند، و آن حضرت بر ترک آن غضبناک شده باشد، و عایشه صدیقه سنیان! بر تارکین آن دعا به دخول نار فرموده - کیا سیجیء -،

و خود آن حضرت تمنای آن فرموده باشد، و رأس و رئیس اهل بیت علیهم السلام آن را به عمل آورده، و موافقت آن با کتاب و سنت بیان فرموده، و اکابر صحابه مثل عمران و ابن عباس جواز آن ثابت ساخته، و بر نهی آن طعن و تشنیع فرموده؛ نهی و منع از آن و وعید به ضرب و عقاب بر آن، بلکه ارتکاب ضرب و حلق مرتکب آن، سمتی از جواز داشته، و لا یجترئ علیه إلا من کان معانداً للدين، مستهزاً بالشرع المبين، مشاقاً للحق والیقین، غیر متمسک بحبل أهل البيت الطاهرين علیهم السلام].

و بالفرض اگر تمتع مفضول هم باشد، باز هم نهی از آن و وعید به ضرب و عقاب بر آن و ضرب و حلق مرتکب آن هرگز شرعاً جایز نیست، و الا لازم آید که نهی و منع از جمیع انواع عبادات و اقسام حسنات که بعض عبادات افضلیت از آن داشته باشد، و وعید به ضرب و عقاب بر ارتکاب آن و ارتکاب ضرب و حلق مرتکب آن جایز باشد، و فیه من الفساد والاختلال ما لا یخفی.

و شمس الائمة سرخسی در "مبسوط" بعد ذکر این معنا - که دم قران، دم نسک است - گفته:

وإذا ثبت أنه دم نسك فما يكون فيه زيادة نسك فهو أفضل،
ولهذا جعل التمتع أفضل من الأفراد في ظاهر الرواية؛ لأن فيه
زيادة نسك إلا أن القران أفضل فيه لما فيه من زيادة التعجيل

بالإحرام بالحجّ واستدامة إحرامها من الميقات إلى أن يفرغ منها،
وفي حق المتمتع العمرة ميقاتية والحجّة مكّية.

وعلى رواية ابن شجاع... الإفراد أفضل <1277> من التمتع
لهذا المعنى، فإن حجّة المتمتع مكّية يحرم بها من الحرم، والمفرد
يحرم بكل واحد منها من الحلّ، ولهذا جعل محمد... الإفراد بكل
واحد منها من الكوفة أفضل؛ لأنه ينشئ سفرأ مقصوداً لكل
واحد منها، وقد صحّ أن عمر... نهى الناس عن المتعة، فقال:
متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وأنا
أنهى [الناس] (١) عنهما: متعة النساء، ومتعة الحجّ.

وتأويله أنه كره أن يخلو البيت عن الزوار في غير أشهر الحجّ،
فأمرهم أن يعتمروا بسفر مقصود في غير أشهر الحجّ لكيلا يخلو
البيت عن الزوّار في شيء من الأوقات، لأن يكون التمتع مكروهاً
عنده، بدليل حديث الصبي بن معبد قال: كنت امرأاً نصرانياً،
فأسلمت، فوجدت الحجّ والعمرة واجبتين عليّ، فقرنت بينهما،
فلقيت نقرأ من الصحابة فيهم: زيد بن صوحان وسلمان بن
ربيعة... فقال أحدهما لصاحبه: هو أضلّ من بعيره. فلقيت
عمر بن الخطاب... فأخبرته بذلك، فقال: ما قالوا ليس بشيء
هديت لسنة نبيك عليه [وآله] السلام.*

١. الزيادة من المصدر.

* [الف] باب القران من كتاب المناسك. [المبسوط ٢٧/ ٤].

از اين عبارت هم ظاهر است كه : نهى عمر از متعة الحج صحيح است ،
و مراد عمر از متعة الحج - كه نهى از آن كرده - تمتع مقابل افراد و قرآن است نه
فسخ^(١) حج .

اما تاويل صاحب "مبسوط" پس فاسد و نامربوط و باطل و غير مضبوط
است ؛ زيرا كه عمر بر ارتكاب متعة الحج و متعة النساء هر دو وعيد به ضرب
و عقاب نموده ، چنانچه از روايت سعيد بن منصور - كه ابن حزم نقل كرده - و
هر دو روايت منقوله از "كنز العمال" و غير آن ظاهر است ، پس حمل نهى به
نسبت متعة نساء بر تحريم و به نسبت متعة الحج بر عدم تحريم نهايت واهى
و غير مستقيم است .

و علاوه بر اين تليل اين نهى به كراهت خلوة بيت از زوار در غير اشهر
حج و نفى كراهت تمتع خالى از تنافى نيست ؛ چه هرگاه اين نهى از
متعة الحج معلل شد به كراهت خلوة بيت از زوار در غير اشهر حج ،
كراهت تمتع لازم آمد بلاريب ، پس با وصف اين تليل ، نفى كراهت تمتع
عجب سخنى است !

و اگر غرض آن است كه تمتع را فى نفسه عمر منع نكرده ، مگر به سبب
استلزام خلوة بيت منع كرده ، پس اين فرق اعتبارى ساقط از اعتبار است ،
نفعى به مخالفين نمى رساند ؛ چه مدار طعن بر منع تمتع است به هر
وجهى كه باشد .

١ . در [الف] اشتباهاً : (نسخ) آمده است .

و قاضی عضدالدین در "شرح مختصر" ابن الحاجب گفته:
فی الصحیح: أن عمر کان نهی^(۱) عن المتعة، یعنی متعة
الحجّ إلى العمرة. قال البغوي: ثم صار إجماعاً.. أي صار جوازه
بجمعاً عليه*.

این عبارت نصّ صریح است در آنکه: نهی عمر از متعه - یعنی متعة الحجّ -
به مرتبه صحت رسیده؛ پس انکار مخاطب منع عمر را - و آن هم به این تأکید
شدید! - کذب واهی و مکابره آن است، پس انکار نهایت قبیح و شنیع.
و نیز از آن واضح است که: نهی عمر نهی تحریمی بود نه نهی تنزیهی،
ورنه جواز تمتع را - که مجمع علیه گردیده - مقابل این نهی نمی ساخت.
و این عبارت برای اثبات غایت شناخت نهی عمری نیز کافی است؛ زیرا
که از آن واضح است که بعد عمر اجماع برخلاف نهی او واقع شده، و
مخالف اجماع بلاریب باطل است؛ پس ثابت شد که حسب اجماع علمای
اهل سنت نهی عمر از تمتع باطل بود، و هذا هو المطلوب.

و علامه تفتازانی در "شرح عضدی" <1278> گفته:
قوله: (وفي الصحیح: أن عمر..) إلى آخره، فی نسخ المتن: أن

۱. فی المصدر: (يمنع).

*. [الف] مسألة اتفاق العصر الثاني على أحد قولي العصر الأول، من مباحث

الإجماع. (۱۲). [شرح مختصر المنتهى الأصولي ۲ / ۳۶۱].

عثمان وجمهور الشارحين على أن المراد: نكاح المتعة، وهو أن ينكح المرأة إلى مدّة، فإذا انقضت بانت.

وأن قول البغوي هو أن تحريمه صار إجماعاً - على ما قال في شرح السنة -: اتفق العلماء على تحريم نكاح المتعة، وهو كالإجماع بين المسلمين.

وذهب بعضهم إلى أن قوله: (ثم صار إجماعاً) من كلام المصنف، وقول البغوي [هو] ^(١): (ان في الخبر الصحيح أن عثمان... كان ينهى عن المتعة) وهو بعيد جداً، وليس يوجد هذا في شيء من كتب البغوي، والمذكور في شرح المصابيح ^(٢) وشرح السنة: أن النبي عليه [وآله] السلام نهى عن متعة النساء روايةً عن علي [عليه السلام] كرم الله وجهه وغيره من الصحابة...، وليس فيها: أن عثمان... [أو عمر] ^(٣) كان ينهى عن ذلك، فذهب الشارح المحقق إلى أن المراد: متعة الحجّ، وهو الحق؛ لما ذكر في صحيح البخاري: أن مروان بن الحكم قال: شهدت عثماناً وعلياً [عليهما السلام]...، وعثمان... ينهى عن المتعة، وأن يجمع بينهما، فلما رأى ذلك عليّ [عليه السلام] أهلّ بهما: لييك

١ . الزيادة من المصدر .

٢ . في المصدر: (كتاب الصحيح) .

٣ . الزيادة من المصدر .

بعمره وحجّة، قال: «ما كنت لأدع سنة النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلّم بقول أحد»^(١).

وان سعيد بن المسيب قال: اختلف علي [عليه السلام] وعثمان... - وهما بعسفان - في المتعة، فقال علي [عليه السلام]: «ما نريد»^(٢) أن تنهى عن أمر فعله الرسول عليه [وآله] السلام، فلما رأى ذلك علي [عليه السلام] أهلّ بها جميعاً.

وقال الإمام البغوي في شرح السنة: هذا خلاف^(٣) محكي، وأكثر الصحابة على جوازها^(٤) واتفقت الأمة عليه.

وقال أيضاً: واتفقت الأمة في الحجّ والعمرة على جواز الإفراد والتمتع والقران، فظهر أن الصواب أن عثمان... كان ينهى - علي ما في المتن - دون عمر... - علي ما في الشرح -، وكأنّه اعتبر ما يروى: أن عمر... كان يقول: ثلاث كنّ على عهد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم أنا أحرّمهنّ وأنهي عنهنّ: متعة الحجّ، ومتعة النكاح، وحيّ علي خير العمل.

١. في المصدر: (واحد).

٢. كذا، والظاهر (تريد)، وفي المصدر: (ما نريد أن ننهي..).

٣. في المصدر: (اختلاف).

٤. في المصدر: (جوازهما).

وما ذكر في شرح السنة: أنه روي عن عمر... النهي أيضاً، لكن على هذا لا يكون المراد كتاب الصحيح؛ إذ لا يوجد هذا فيه. ثم في قوله: (متعة الحج إلى العمرة) حزازة، والصواب: متعة العمرة إلى الحج، قال الله تعالى: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ﴾^(١)، وهو أن يحرم من على^(٢) مسافة القصر من الحرم بالعمرة من ميقات، ثم بعد الإتيان بأعمال العمرة يحرم بالحج في تلك السنة من مكة بلا عود إلى ميقات^(٣).

از اين عبارت به نهايت وضوح ظاهر است كه: مراد قاضى عضد از متعة الحج - كه نهى آن را به عمر نسبت کرده - تمتع است نه فسخ حج. اما زعم تفتازانى حصر صواب [را] در نهى عثمانى و تبرئه خليفه ثانى؛ پس ناشى از قلت تتبع و انهماك در وساوس نفسانى و هواجس ظلمانى است؛ زيرا كه در صحت نهى عمر از متعة الحج اصلاً كلامى نيست، و به تصريحات ائمه ثقات ثابت است - كما سترى نمودجه -، و آخر خود هم روايتى نقل کرده كه صريح است در آنكه عمر متعة الحج را حرام ساخته و نهى از آن نموده، و اين روايت - بحمد الله - قطع دابر تأويل عليل

١. البقرة (٢): ١٩٦.

٢. لم يكن في المصدر: (على).

٣. شرح مختصر المنتهى الأصولي ٢/٣٦٣-٣٦٤.

نووی <1279> و غیره می نماید که نهی خلافت مآب را بر تنزیه حمل می کنند. و نیز خود تفتازانی از بغوی آورده که او نهی عمری را هم نقل کرده، و در مابعد - بحمد الله - می دانی که نهی عمری از متعة الحج شایع و ذایع است تا آنکه روایات "صحیحین" و غیر آن نیز بر آن دلالت صریحه دارد، پس زعم تفتازانی که بنابر ثبوت نهی عمری نیز مراد از "صحیح" در قول عضد "کتاب صحیح" نیست، غیر صحیح است.

و بالفرض اگر مراد کتاب "صحیح" نباشد، بلکه خبر صحیح مراد باشد، باز هم مضرتی به ما نمی رسد؛ چه مطلوب، ثبات صحت این نهی است خواه در "صحاح" باشد خواه غیر آن، بلکه اراده خبر صحیح در قول عضد ابلغ است در اثبات مطلوب.

و مولوی عبدالعلی - که علمای معاصرین سنیه او را به نهایت تعظیم و تبجیل می کنند - به سبب مزید عصبیت و غایت عجز، نهایت مبالغه در انکار نهی عمری نموده، چنانچه در "شرح مسلم" گفته:

أما نهی أمير المؤمنين عمر فلم يثبت بسند صحيح، لكن يروى في غير المعبرات: أن عمر كان يقول: ثلاث كنّ على عهد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم أنا أحرّمهنّ وأنهي عنهنّ: متعة الحجّ، ومتعة النكاح، وحيّ على خير العمل* .

مقام حيرت است كه مولوى عبدالعلى - با اين همه نازش و فخار و دعوى
مقابله و مناظره علمای كبار - تا حال بر كتب مشهوره حديث و فقه
و تحقيقات اعلام محققين و شراح منقدين خود اطلاعى به هم نرسانيده،
بى محابا نهى عمرى را انكار مى كند! حال آنكه - حسب افادات و روايات ائمه
و اعلام سنیه - نهى عمر از متعة الحج ثابت است، و قول عمر:

متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم

وأنا أنهى عنهما، وأضرب عليهما: متعة النساء، و متعة الحج.

حسب تصريحات ائمه محققين شان صحيح است، و نیز نهى او از تمتع از
"صحاح" ایشان ظاهر است، كما علمت.

و نیز عبدالعلى به سبب مزید ضيق عطن^(۱) ذكر ذكر بغوى نهى عمرى را

➤ الإجماع. (۱۲). [فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت ۲/ ۲۲۷].

۱. قال ابن منظور: العطن للإبل: كالوطن للناس، وقد غلب على مبركها
حول الحوض.

وقال: كل مبرك يكون مألفا للإبل فهو عطن له بمنزلة الوطن للغنم والبقر.

وقال: ورجل رحب العطن، وواسع العطن.. أي رحب الذراع، كثير المال، واسع

الرحل. والعطن: العرض.. (لسان العرب ۱۳/ ۲۸۶-۲۸۷)

وقال في موضع آخر: من أمثالهم: إنه لواسع الحبل وإنه لضيق الحبل، كقولك: هو

ضيق الخلق وواسع الخلق، أبو العباس في مثله: إنه لواسع العطن وضيق العطن.

انظر: لسان العرب ۱۱/ ۱۳۸.

که تفتازانی اعتراف به آن نموده هم ننموده، تا به تفحص دیگر روایات داله بر نهی عمری که در کتب حدیث و فقه مذکور است چه رسد!

و نیز از مزید تعصب روایت: (ثلاث کنّ..) را به غیر معتبرات نسبت ساخته؛ حال آنکه تفتازانی نسبت آن به غیر معتبرات نکرده، بلکه اعتبار شارح "مختصر" را بر آن قریب دانسته و تأیید آن به نقل بغوی نهی عمری را در "شرح السنة" نموده.

و هرگاه نهی عمری به روایات صحیحه ثابت باشد و در غایت اشتها بود، و محدثین و فقهای سنی و شراح حدیث به آن اعتراف داشته باشند، باز کاوش بر روایت: (ثلاث کنّ..) از عجایب تعصبات است!

و لله الحمد که حسب افاده مخاطب سکوت تفتازانی از ردّ این روایت، و همچنین سکوت اصفهانی شارح قدیم "تجرید"^(۱) و قوشجی شارح جدید^(۲) بر این روایت، برای احتجاج و استدلال اهل حق به آن کافی است. بالجمله؛ از افادات ائمه سنیه به کمال وضوح و ظهور ثابت است که عمر از حج تمتع منع کرده، و شناعة این منع در کمال وضوح و ظهور است که

۱. تشیید القواعد (شرح قدیم تجرید): ۳۴۲ (نسخه عکسی، مرکز احیاء تراث اسلامی شماره ۱۹۸۰)، ۱۱ ورق مانده به آخر کتاب (نسخه آستان قدس، میکروفیلم شماره ۱۳۹۶۲).

۲. شرح تجرید العقائد قوشجی: ۳۷۴.

این منع مخالف کتاب و سنت و افادات^(۱) اهل بیت علیهم السلام است.

و از اینجاست که خود خلافت مآب شناعت و فظاعت آن دریافته، با آن همه غلظت و فظاظت به جواب ارشاد جناب امیرالمؤمنین علیه السلام که از او سؤال فرموده که: «آیا نهی کردی از متعه؟» چاره کار منحصر در انکار دیده، چنانچه در «کنز العمال» مذکور است:

عن عبید بن عمیر، قال: قال <1280> علی بن ابی طالب علیه السلام [لعمر بن الخطاب: «أنهیت عن المتعة؟» قال: لا، ولكنی أردت زیارة البیت، فقال علی علیه السلام]: «من أفرد الحجّ فحسن، ومن تمتّع فقد أخذ بکتاب الله وسنة نبیّه». هق*.

از این روایت ظاهر است که هرگاه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر بن الخطاب فرمود که: «آیا نهی کردی از متعه؟» انکار از آن نمود، و این معنا دلالت صریحه دارد بر آنکه نهی متعه الحجّ نزد جناب امیرالمؤمنین علیه السلام منکر و شنیع بود که مؤاخذه به آن فرمود، و نیز شناعت آن به مرتبه [ای] ظاهر بود که خلافت مآب را تاب اعتراف و اقرار به آن نبود، ناچار طریق فرار و انکار

۱. در [الف] اشتباهاً: (از سادات) آمده است.

*. [الف] الفصل الثالث، من الباب الثاني، من کتاب الحجّ، من حرف الحاء.

(۱۲). [کنز العمال ۵/ ۱۶۵].

پیمود، وناهیك به دلیلاً زاهراً علی کمال شناخته، و نهاییه فظاعته!
واعجباه! که خلافت مآب نهی [از] متعة الحج را به مثابه [ای] قبیح و
فضیح داند که به مشافهه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام انکار از آن آغاز نهد، و
حضرات اهل سنت بر خلاف ارشاد جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و
خلاف خلافت مآب تا حال دست از تصویب و تأویل و توجیه این نهی
شنیع بر نمی دارند.

و نیز از این روایت ظاهر است که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بعد انکار
خلافت مآب ارشاد فرموده که: «کسی که افراد کند حج را بهتر است، و کسی
که تمتع کند پس به تحقیق که اخذ کرد او به کتاب خدا و سنت نبی او». و از
این ارشاد هم نهایت شناعة و فظاعت نهی تمتع ظاهر است؛ چه بلاریب
امری که فعل آن اخذ به کتاب و سنت باشد، نهی آن نهایت قبیح، و عین منع
عمل به کتاب و سنت است! پس جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بر مجرد تقبیح نهی
تمتع به کلمه: «أنهیت عن المتعة» و ثبوت قبح آن از انکار خود خلافت مآب
اکتفا فرموده، برای مزید توضیح و اظهار حق، نهایت شناعة آن به این کلام
بلاغت نظام ثابت فرموده.

و نیز در "کنز العمال" مذکور است:

عن الحسن: أن عمر أراد أن ينهى عن متعة الحج، فقال له أبي:
ليس ذلك لك، قد تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

ولم ينهنا عن ذلك، فأضرب عمر.

وأراد أن ينهى عن حلل الحبرة^(۱)؛ لأنها تصبغ بالبول، فقال له أبي: ليس ذلك لك، قد لبسهن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ولبسناهن^(۲) في عهده. حم*.

از این روایت ظاهر است که عمر اراده نهي از متعة الحج کرد و أبي بن كعب عدم جواز نهي از آن بیان کرد، و به تمتع خود با جناب رسالت مآب ﷺ و عدم نهي آن حضرت از آن، عدم جواز نهي را مدلل و مبرهن ساخت، و خلافت مآب اراده فاسده را به وقوع نیاورد، فأضرب عنها إضراباً، وأرخی دونها حجاباً.

پس اگر نهي از تمتع - ولو بأبي وجه كان - وجهی از جواز می داشت چگونه أبي بن كعب از این نهي نهي می کرد و عدم جواز آن ثابت می ساخت؟ و چگونه خلافت مآب آن را به استماع و اصفا و قبول می نواخت؟!

پس این روایت هم برای ابطال تأویل و توجیه نهي، به نهي تنزیهی و تجویز آن، دلیل قاطع و برهان ساطع است.

۱. في المصدر: (الحيرة).

۲. در [الف] اشتباهاً: (وليسناهن) آمده است.

* [الف] الفصل الثالث، من الباب الثاني، من كتاب الحج، من حرف الحاء.

(۱۲). [كنز العمال ۵/ ۱۶۷].

و اگر کسی بگوید که: از این روایت امتناع عمر از نهی تمتع ظاهر است، پس گو از آن عدم جواز نهی تمتع ظاهر است، لکن چون دلالت بر وقوع نهی تمتع از عمر ندارد لهذا طعن بر عمر متوجه نمی‌تواند شد.

پس خواهم گفت که: غرض از این روایت صرف اثبات عدم جواز نهی تمتع و شناعت منع از آن و ابطال تأویل بی‌اصل نووی است، و آن - بحمد الله - به کمال وضوح ظاهر و ثابت است، اما وقوع نهی خلافت مآب از تمتع پس از روایات دیگر و اعترافات **<1281>** ائمه سنیه ظاهر و لائح است، پس عدم ثبوت وقوع نهی از این روایت^(۱) خاص، قادح در ثبوت این نهی از روایات نمی‌تواند [شد].

و جمع در روایات دالّه بر وقوع نهی و در این روایت داله بر عدم وقوع، بر ذمه مخالفین است.

مع هذا تبرعاً وجه جمع هم بیان کرده می‌شود و آن این است که: جایز است که خلافت مآب اولاً اراده نهی از تمتع کرده باشد و هرگاه اُبی بن کعب بر آن واقف شد - از راه خیرخواهی - منع از آن نمود، و عدم جواز آن روشن و مبرهن ساخت، و خلافت مآب در این وقت از قبول حرف حق اُبی ابا نکرد، و بعد از این به غلیان ماده عناد و بی‌مبالاتی عمل به نصیح ناصح نکرده، اجرای هوای خود ساخت و حکم شرعی را برانداخت.

۱. در [الف] اشتباهاً: (روایت) آمده است .

و شاه ولي الله در "قرة العينين" گفته:

و از آن جمله آن است که فاروق و ذوالنورين نهی می کردند از متعة الحج و قران، و آن ثابت است به کتاب و سنت و اجماع، و در این معنا صحابه بر ایشان انکار کردند، خصوصاً حضرت مرتضى [عليه السلام] بر حضرت ذی النورين اشد انکار نموده؛ باید دانست که اصحاب مذاهب مشهوره روایت کرده اند از

قصه صبي بن معبد:

عن أبي وائل: أن رجلاً كان نصرانياً يقال له: الصبي بن معبد، أسلم، فأراد الجهاد، ف قيل له: ابدأ بالحجّ، فأتى الأشعري، فأمره بالعمرة والحجّ جميعاً، ففعل، فبينما هو يلبي إذ مرّ بزید [بن] (١) صوحان وسليمان بن ربيعة، فقال أحدهما لصاحبه: لهذا أضلّ من بعير أهله، فسمعها الصبي فكبر ذلك عليه، فلما قدم إلى عمر فذكر ذلك له، فقال له عمر: هديت لسنة نبيّك، قال: وسمعتة - مرّة أخرى - يقول: وُفِّقَتْ لسنة نبيّك. أخرجه أحمد (٢).

وعن أبي موسى: أن عمر... قال: هي سنة رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، يعني المتعة، ولكنني أخشى أن يعرّسوا

١. الزيادة من المصدر.

٢. مسند احمد ١/٢٥.

بهنّ تحت الأراك، ثم يروحوها بهنّ حجّاجاً. أخرجه أحمد^(۱).
و این قصه دلالت می‌کند بر آنکه فاروق انکار نمی‌کرد متعه را، بلکه آن را مشروع می‌دانست.^(۲) انتهى.

محتجب نماند که اثبات ولی‌الله مشروعیت تمتع [را] نزد خلافت مآب ضروری به ما نمی‌رساند بلکه طعن را دو بالا می‌گرداند؛ چه هرگاه حسب روایت صبی بن معبد خلافت مآب فعل تمتع را عین هدایت و محض صواب و موافق سنت که مطابق کتاب است می‌دانست، و گاهی آن را عین توفیق رب الارباب و می‌نمود؛ نهی از این چنین امر مستحسن نهایت شنیع و قبیح خواهد بود، فهذه الرواية لنا لا علينا.

و اما روایت احمد بن حنبل پس از آن هم ظاهر است که خلافت مآب اعتراف کرده به آنکه متعة الحجّ سنت حضرت رسول خدا ﷺ است و آن هم دلیل ظاهر است بر عدم جواز منع از آن.

وأما الإقدام على النهي والمنع لخوف الاعراس، فمن وساوس الخنّاس في صدور الناس، وليس إلا من اتباع أول من قاس، كيف ولو^(۳) كان ذلك مانعاً

۱. مسند احمد ۱/ ۴۹.

۲. قرّة العینین : ۲۱۱.

۳. در [الف] اشتباهاً: (وکیف لو) آمده است.

للزم النقص والعضّ^(۱) من خیر الناس الذی سنّ لهم التمتع بلا بأس.

و از غرایب اکاذیب و افتراءات این حضرات آن است که چون جواز تمتع از کتاب و سنت ظاهر یافتند، و حیلۀ برای دفع منع خلافت مآب از تمتع هم نیافتند، و قدرت بر انکار نهی تمتع - مثل مخاطب خلیع العذار! - نداشتند، و توجیه و تأویل آن را به نهی تنزیهی هم ظاهر الفساد یافتند، و آن را سحب خیال به اطراف و جوانب سودمند نانگاشتند، و این همه علل مستقذره را نهایت واهی و باطل پنداشتند، ناچار افترای صریح و کذبی به غایت فضح بر یافتند **<1282>** یعنی ادعا ساختند که - معاذ الله - جناب رسالت مآب ﷺ در مرض وفات خود نهی از عمره قبل حج فرموده، چنانچه ابوداود در "سنن" خود گفته:

حدّثنا أحمد بن صالح، (نا) عبد الله بن وهب، أخبرني حياة، أخبرني أبو عيسى الخراساني، عن عبد الله بن القاسم، عن سعيد بن المسيب: أن رجلاً من أصحاب النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أتى عمر بن الخطاب...، فشهد عنده أنه سمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم في مرضه الذي قبض فيه ينهى عن العمرة قبل الحج*.

۱. در [الف] اشتباهاً: (والغصّ) آمده است.

* [الف] باب أفراد الحجّ من كتاب المناسك. [سنن ابوداود ۱/ ۴۰۳].

و در بطلان این روایت و نهایت وضوح کذب آن هیچ عاقلی ریبی نمی‌کند، و شناخت آن به حدی رسیده که متعصبین این حضرات - که در اصلاح معایب و مثالب خلافت مآب به هر رطب و یابس بلکه محض یابس دست می‌اندازند و استحیایی نمی‌آرند - نیز از تشبث به این بهتان شرم کرده‌اند! و والد مخاطب و مخاطب هم یارای تمسک به آن نیافته‌اند، بلکه والد مخاطب به صراحت تمام مشروعیت تمتع [را] نزد خلافت مآب ثابت ساخته، و مخاطب نیز از نسبت منع تمتع به او تحاشی زده.

و ابوداود داد سرپرستی خلافت مآب و حمایت و رعایت او داده، اکتفا بر اخراج این بهتان ننموده، روایتی متضمن نهی از قرآن هم در کتاب خود آورده، رهزنی عوام کالأنعام - کما ینبغی - کرده، در مخالفت حق ظاهر و معاندت اهل بیت علیهم السلام به غایت قصوی کوشیده، چنانچه گفته:

حدَّثنا موسى أبو سلمة، (نا) حماد، عن قتادة، عن أبي شيخ الهنائي خيوان بن خالد، مَنَّ قرأ على أبي موسى الأشعري من أهل البصرة: أن معاوية بن أبي سفيان قال لأصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم: هل تعلمون^(۱) أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن .. كذا وكذا وركوب جلد النمر؟ قالوا: نعم، قال: فتعلمون أنه نهى أن يقرب بين الحج والعمرة؟ فقالوا: أمَّا

۱. در [الف] اشتباهاً: (تعلمون) آمده است .

هذا فلا، فقال: أما إنها معهنّ ولكنكم نسيتم*.

و در بطلان این روایت مثل سابق اصلاً ریبی نیست که دلائل قاطعه بر جواز قران - مثل تمتّع - فزون تر از آن است که احصا کرده شود، پس نهی سرور انس و جان از قران محض بهتان و هذیان است.

و از اینجاست که ابن القیم در ردّ و توهین آن مبالغه فرموده، چنانچه در "زاد المعاد" - در مقام ردّ حدیث معاویه: أنه قصّر عن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بمشقص في العشر - گفته:

والحدیث الذي في البخاري عن معاوية: قصّرت عن [رأس] (۱) رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بمشقص .
[و] (۲) لم يزد على هذا، والذي عند مسلم: قصّرت من رأس رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عند المروة بمشقص .

وليس في الصحيحين غير ذلك، وأما رواية من روى في أيام العشر، فليس في الصحيح، وهي معلولة أو وهم من معاوية، قال قيس بن سعد - راويها عن عطا، عن ابن عباس، عنه -: والناس ينكرون هذا على معاوية.

وصدق قيس، فنحن نحلف بالله أن هذا ما كان في العشر قطّ،

* [الف] باب في أفراد الحجّ من كتاب المناسك . [سنن ابوداود ۱/ ۴۰۳].

۱ . الزيادة من المصدر .

۲ . الزيادة من المصدر .

ويشبه هذا وهم معاوية... في الحديث الذي رواه أبو داود، عن قتادة، عن أبي شيخ الهنائي: أن معاوية قال لأصحاب النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم: هل تعلمون أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم نهى عن كذا، وعن ركوب جلود النور؟ قالوا: نعم، قال: فتعلمون أنه نهى عن [أن] ^(١) يقرن بين الحج والعمرة؟ قالوا: أما هذه فلا، فقال: أما أنها معها **<1283>** ولكنكم نسيتم.

ونحن نشهد بالله أن هذا وهم من معاوية، أو كذب عليه، فلم ينه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عن ذلك قط، وأبو شيخ لا يحتج به فضلاً عن أن يقدم على الثقات الحفاظ الأعلام، وإن روى عنه قتادة ويحيى بن أبي كثير، واسمه: خيوان بن خالد - بالخاء المعجمة - وهو حيوان ^(٢) مجهول*.

اما آنچه گفته: تحریم تمتع بر او افترای صریح است.

پس دانستی که: تحریم عمر تمتع را به اعتراف خودش ثابت است حسب روایت طبری که والد ماجد مخاطب نقل کرده، وفضل عمر به آن ثابت ساخته، و معاویه - خلیفه رابع سنیان - مکرراً آن را نقل می نمود، و تصدیق

١. الزيادة من المصدر.

٢. لم يكن في المصدر: (حيوان).

* [الف] فصل وأما من قال: أنه حج متمتعاً.. إلى آخره من فصول هديه في

حجة وعمرة. (١٢). [زاد المعاد ٢/ ١٣٧-١٣٨].

مفاخرت عمر در آن می فرمود، پس تحریم تمتع را افترای صریح گفتن، افترای صریح است.

و دیگر دلائل داله بر تحریم عمر تمتع را سابقاً از این شنیدی، پس تکذیب آن غایت وقاحت و مخالفت صراحت است.

اما آنچه گفته: بلکه افراد حج و عمره را اولی می دانست از جمع کردن هر دو در احرام واحد که قرآن است یا در سفر واحد که تمتع است.

پس وارد می شود [بر آن]:

اولاً: آنکه اولی دانستن افراد از تمتع و قرآن مجوز نهی و منع تمتع نیست، و عمر - حسب تأویل کسانی که از حمل نهی بر تحریم فرار کرده اند - نهی تنزیهی از تمتع می نمود، و نهی تنزیهی هم از عبادت مفضول - که بی کراهت جایز باشد - سمتی از جواز ندارد، مثلاً قرائت قرآن مفضول است به نسبت نشر علم دین و تعلیم و تعلم آن، و مع هذا نهی از قرائت قرآن و منع از آن ناجایز است. و اگر کسی گوید که: من از قرائت قرآن نهی می کنم، و بر آن عقاب می نمایم، بلاشبهه ارباب دین حکم به الحاد آن کس خواهند کرد.

وثانیاً: آنکه اولی دانستن افراد از تمتع و قرآن نیز صریح مخالفت حق واجب الاذعان و ابطال شریعت سرور انس و جان ﷺ است؛ زیرا که بطلان

افضلیت افراد به دلایل قطعیة و اضحة الانسداد^(۱) ثابت و متحقق است،

اول: آنکه جناب رسالت مآب ﷺ - حسب روایات صحیحہ - اصحاب خود را در حجة الوداع به تمتع نقل فرموده، و این دلیل واضح و برهان لایح است بر افضلیت تمتع، و هیچ عاقلی باور نتوان کرد که آن حضرت با آن همه حرص خیر و محبت افضل امور و اختیار اصلح در هر باب برای امت خود، اصحاب را از افضل به مفضول نقل فرموده باشد.

و قطع نظر از آنکه این دلالت به کمال وضوح ظاهر است، اکابر ائمة سنیہ هم به آن اعتراف دارند. ابن القیم در "زاد المعاد" در جمله ترجیحات قرآن گفته:

و ترجیح خامس عشر: وهو أنه قد ثبت أن التمتع^(۲) أفضل من الإفراد لوجوه كثيرة:

منها: أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم أمرهم بفسخ الحج إليه، ومحال أن ينقلهم من الفاضل إلى المفضول الذي هو دونه.. إلى آخره*.

۱. در [الف] اشتبهاً (انسداد) بدون (الف و لام) آمده است.

۲. در [الف] اشتبهاً: (المتمتع) آمده است.

*. [الف] فصل محصل الترجیح الروایة من روی القرآن لوجوه عشر.. إلى

آخره، من فصول هديه في حجة و عمرة. (۱۲). [زاد المعاد ۲/ ۱۳۵].

و نیز ابن القیم در مقام دیگر در اثبات افضلیت تمتع گفته:
ولأنه من المحال أن ينقلهم من النسك الفاضل إلى المفضول* .
و نیز ابن القیم در "زاد المعاد" بعد نقل توجیه مذهب شیخ ابومحمد - که
قائل است به آنکه حج آن حضرت ﷺ تمتع بود - گفته:

ولكن أحمد لم يرجح [التمتع]^(۱)؛ لكون النبي صلى الله عليه
[وآله] وسلم حجّ متمتّعاً، كيف وهو القائل: لا أشك أن رسول الله
صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً؟! وإنما اختار التمتع؛
لكونه آخر الأمرين من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ،
وهو الذي أمر به أصحابه أن يفسخوا حجّهم إليه، وتأسف على
فوته .. إلى آخره**.

دوم: آنکه غضب آن حضرت بر توقف اصحاب در امثال حکم آن
حضرت <1284> که امر فرموده ایشان را به فسخ حج به تمتع، دلالت صریحه
دارد بر آنکه تمتع افضل بود، چنانچه ابن القیم گفته:
ولأن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم غضب حيث أمرهم

*. [الف] فصل، وأما قول الطائفة الثانية فأظهر بطلاناً من فصول مبحث فسخ
الحج. [زاد المعاد ۲ / ۲۲۰].

۱. الزيادة من المصدر.

** [الف] فصل، وأما من قال: أنه حج متمتّعاً. [زاد المعاد ۲ / ۱۴۱].

بالفسخ إليه بعد الإحرام بالحج فتوقفوا^(۱).

سوم: آنکه تمتع را حق تعالی در قرآن شریف ذکر فرموده، ونسک منصوص علیه افضل است از غیر آن، چنانچه ابن القیم در "زاد المعاد" در ترجیح تمتع گفته:

ولآته - أي التمتع - النسك المنصوص عليه في كتاب الله*.

و در "هدایة" مذکور است:

وقال مالك: التمتع أفضل من القران؛ لأن له ذكراً في القرآن،

ولا ذكر للقران فيه**.

چهارم: آنکه روایتی که قبل این از "کنز العمال" منقول شد، و بیهقی آن را از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده، دلالت دارد بر افضلیت تمتع از افراد؛ زیرا که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این روایت فرموده که: هرکسی که افراد کند حج را، پس خوب است؛ و کسی که تمتع کند، پس اخذ کرد به کتاب خدا و سنت نبی او^(۲).

۱. زاد المعاد ۲/ ۲۲۰.

* [الف] فصل، وأما قول الطائفة الثانية فأظهر بطلاناً من فصول مبحث فسخ

الحج. (۱۲). [زاد المعاد ۲/ ۲۲۰].

** [الف] باب القران من كتاب الحج. (۱۲). [الهداية ۱/ ۱۵۳].

۲. كنز العمال ۵/ ۱۶۵.

و از اين ارشاد صراحتاً ظاهر است كه: عمل به تمتع اخذ به كتاب و سنت است، پس اگر از كتاب و سنت افضليت افراد ثابت مي‌شد، تخصيص تمتع به اخذ كتاب و سنت وجهي نداشت^(۱).

و اگر در دلالت اين روايت بر افضليت تمتع نزد جناب اميرالمؤمنين عليه السلام مشككين و مسولين را ربي باشد، بحمد الله تعالى و حسن توفيقه نص بر ثبوت افضليت تمتع نزد جناب اميرالمؤمنين عليه السلام ذكر مي‌شود:

پس بايد دانست كه علامه ابوالعباس احمد بن عمرو القرطبي المالكي - در "مفهم" شرح "صحيح مسلم" - در شرح حديث اختلاف جناب اميرالمؤمنين عليه السلام با عثمان در باب متعة الحج - گفته:

واختلف المتأولون في هذه المتعة التي اختلف فيها عثمان وعلي عليه السلام، هل هي فسخ الحج في العمرة أو هي التي يجمع فيها بين حج وعمرة في عمل واحد وسفر واحد؟

فمن قال بالأول، صرف خلافتها إلى أن عثمان كان يراها خاصة بمن كان مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حجة الوداع، وكان علي عليه السلام لا يرى خصوصيتهم بذلك.

۱. در [الف] اشتباهاً: (افضليت تمتع ثابت مي‌شد، تخصيص افراد به اخذ كتاب و سنت وجهي نداشت) آمده است.

ويستدلّ علي [هذا] ^(۱) بقول عثمان: أجل، ولكننا كنا خائفين -
أي من فسخ الحج في العمرة - فإنه علي خلاف الإتمام الذي
أمر الله به.

وفيه بُعد، والأظهر القول الثاني، وعليه فخلافها إنما كان
في الأفضل، فعثمان كان يعتقد أن أفراد الحجّ أفضل، وعلي [عليه السلام]
كان يعتقد أن التمتع أفضل؛ إذ الأمة مجمعة علي أن كلّ واحد
منها جائز. * انتهى.

از این عبارت به صراحت تمام ظاهر است که: تمتع نزد جناب
امیرالمؤمنین عليه السلام افضل بود، و چون عمر افراد را از تمتع و قران هر دو افضل
می دانست، پس ثبوت افضلیت تمتع - به هر معنی که آن را تفسیر کنند - برای
ردّ مزعوم عمری کافی است.

پنجم: آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در حجة الوداع فرموده:
«لو استقبلتُ من أمری ما استدبرتُ ما سقتُ الهدی
ولجعلتُها عمرة».

و سوق این کلام دلالت صریحه دارد بر آنکه: تمتع افضل است؛ چه اگر
تمتع افضل نمی بود، آن حضرت تمنای آن نمی فرمود، و چگونه عاقلی

۱. الزیادة من المصدر.

* [الف] باب الاختلاف في أي أنواع الإحرام أفضل. (۱۲). [المفهم ۳ / ۳۴۹ -

تجويز توان كرد كه جناب رسالت مآب ﷺ در چنين عبادت عظيمه و طاعت جليله تمنای مفضول می فرمود! و می خواست كه افضل از آن حضرت واقع نمی شد؟!

و چون دلالت اين كلام بر افضليت تمتع پر ظاهر است؛ لهذا ناچار جمعی از صحابه و تابعين و اتباع تابعين قائل به افضليت تمتع شده اند. و امام مالك <1285> و امام احمد بن حنبل نیز به افضليت تمتع قائل گردیده، و موافقت حق در اين باب برگزیده، دست از جزافات و خرافات ديگر ائمه سنيه كشيده اند.

و بحمد الله دلالت تمنای آن حضرت بر افضليت تمتع به حدی ظاهر است كه ابن القیم - كه از اكابر محققين و منقدين قوم است - نیز به آن اعتراف کرده، و استدلال به اين تمنا بر افضليت تمتع نموده چنانچه در "زاد المعاد" گفته:

فالوجه الأول جوابه: بأن التمتع وإن تخلله الإحلال فهو أفضل من الإفراد الذي لا حلّ فيه؛ لأمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من لا هدي معه بالإحرام به؛ ولأمره أصحابه بفسخ الحج إليه؛ ولتمنيته أنه كان أحرم به.. إلى آخره*.

* [الف] فصل، وأما قول الطائفة الثانية فأظهر بطلاناً من فصول مبحث فسخ الحج (۱۲). [زاد المعاد ۲ / ۲۲۰].

و ابن الحجر در "فتح الباری" گفته:

وذهب جماعة من الصحابة والتابعين ومن بعدهم إلى أن التمتع أفضل؛ لكونه صلى الله عليه [وآله] وسلم تمنّاه فقال: «لولا أني سقتُ الهدى لأحللتُ»، ولا يتمنى إلا الأفضل، وهو قول أحمد بن حنبل في المشهور عنه*.

و نووی در "شرح صحیح مسلم" گفته:

وقال أحمد وآخرون: أفضلها التمتع^(۱).

و افضلیت تمتع و استدلال به قول جناب رسالت مآب ﷺ بر آن در اصل، مذهب اهل بیت ﷺ است، و احمد بن حنبل و امثال او در اختیار آن موافقت و اتباع حضرات اهل بیت ﷺ نموده اند، فی الصحیح:

عن أبي أيوب إبراهيم بن عيسى، عن الصادق عليه السلام، قال: سألته أيّ الأنواع أفضل؟

فقال: «المتعة، وكيف يكون شيء أفضل منها ورسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول: «لو استقبلتُ من

* [الف] باب التمتع والإقران والإفراد من كتاب المناسك . (۱۲) . [فتح الباری

أمري ما استدبرتُ فعلتُ كما فعل الناس»^(۱).

وروايت "كنز العمال" - كه سابق گذشت^(۲)، و روايت بخارى و مسلم در مناظره جناب امير المؤمنين عليه السلام با عثمان، مؤيد صحت اين روايت است^(۳).
و عيني در "عمدة القارى" در شرح آن گفته است:
ذكر ما يستفاد^(۴) منه:

فيه : إشاعة العالم ما عنده من العلم ، وإظهاره ، ومناظرته
ولاية الأمور وغيرهم في تحقيقه لمن قوي على ذلك بقصد
مناصحة المسلمين.

وفيه : البيان بالفعل مع القول؛ لأنّ علياً عليه السلام [عليه السلام] أمر

۱. كافي ۲۹۱/۴، فقيه ۳۱۵/۲، تهذيب ۲۹/۵، استبصار ۱۵۴/۲، وسائل الشيعة ۲۵۰/۱۱.
۲. كنز العمال ۱۶۵/۵.
۳. مراجعه شود به: صحيح بخارى ۱۵۲/۲ صحيح مسلم ۴۶/۴، مسند احمد ۱۳۶/۱، السنن الكبرى للبيهقي ۳۵۲/۴ و ۵-ص ۲۲، مسند أبي داود الطيالسي: ۱۶، المعجم الأوسط للطبراني ۱۳۷/۴، الاستذكار لابن عبد البر ۴/۶۶، تاريخ المدينة لابن شبة ۳/۱۰۴۳، مسند أبي يعلى ۱/۲۸۴، تنقيح التحقيق في أحاديث التعليق للذهبي ۲/۱۵، نصب الراية للزيلعي ۳/۱۹۹، الدر المنثور ۱/۲۱۶، كنز العمال ۵/۱۶۷، البداية والنهاية ۵/۱۴۴-۱۴۶، السيرة النبوية لابن كثير ۴/۲۴۸، ۲۵۳، المجموع للنووي ۷/۱۵۶، المغني لابن قدامة ۳/۲۳۵، شرح مسند أبي حنيفة لملا علي القاري: ۱۱۴، فتح الباري ۳/۳۳۶-۳۳۷، عمدة القاري ۹/۱۷۶.
۴. در [الف] اشتباهاً اينجا: (واو) آمده است .

وفعل ما نهاه [عنه] (۱) عثمان .

وفیه : ما كان عليه عثمان من الحلم [إنه لا يلوم مخالفه] (۲) .

وفیه : أن القوم لم يكونوا يسكتون عن قول يرون أن غيره

أمثل منه إلا يتنوه .

وفیه : أن طاعة الإمام إنما تجب في المعروف * .

از این عبارت ظاهر است که : جناب امیرالمؤمنین علیه السلام تمتع را افضل می دانست ، و نهی عثمان از آن امر غیر معروف بود ، پس هیچ عاقلی - بعد ادراک این معنی که افضلیت تمتع و استدلال بر آن به ارشاد باسداد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله ماثور و منقول است از اهل بیت علیهم السلام و جمعی از صحابه و تابعین ، وائمه سنیه نیز ناچار موافقت اهل بیت علیهم السلام در این باب کرده اند ، و با وصف ارتکاب مخالفات کثیره ، چاره [ای] از اتباع در این باب نیافته [اند] - ارتیاب و شک در صحت این مذهب و نهایت بطلان خلاف آن نخواهد کرد .

و خود مخاطب در باب امامت گفته است :

پس اهل سنت متفق علیه را أخذ نمودند ، و مختلف فیه را که محض شیعه باوصف معلوم بودن حال روات ایشان روایت می کنند ، طرح کردند ؛ لأن

۱ . الزیادة من المصدر .

۲ . الزیادة من المصدر .

* . [الف] باب التمتع والإقران والإفراد . [عمدة القاری ۹ / ۱۹۸] .

العاقل يأخذ بالمتفق عليه، ويترك المختلف فيه. * انتهى.

پس به اعتراف مخاطب عقلا را باید <1286> که به افضلیت تمتع - که متفق علیه شیعه و جمعی از ائمه سنی است - اخذ نمایند، و تفضیل افراد را - که مخصوص به بعض متعصبین ایشان است - ترک نمایند.

و غایت احتیال جمعی از حضرات سنی در جواب این استدلال آن است که افادات اسلاف و اخلاف خود را در باب انکار و طعن و تشنیع شان بر اهل حق به سبب حمل بعض افعال و اقوال ائمه طاهرین علیهم السلام بر تألیف فراموش نموده، ارشاد آن حضرت را محمول بر محض تطیب قلوب اصحاب نموده‌اند چنانچه در "فتح الباری" بعد عبارت سابقه گفته:

وأجیب : أنه (۱) صلى الله عليه [وآله] وسلم إنما تمناه تطيباً
لقلوب أصحابه لحزنهم على فوات موافقته، وإلا فالأفضل ما
اختاره الله تعالى له واستمر عليه **.

مخفی نماند که تمنای آن حضرت تمتع را دلیل واضح است بر آنکه آن حضرت می‌خواست که حج آن حضرت هم تمتع می‌بود، پس اگر تمتع

* [الف] دلیل چهارم از ادله عقليه امامت جناب امیر علیه السلام . [تحفة
اثنا عشریه: ۲۲۳].

۱. في المصدر: (بأنه).

** [الف] باب التمتع والإقران والإفراد من كتاب المناسك. (۱۲). [فتح الباری

مفضول باشد، لازم آید که آن حضرت تمنای مفضول و ترک افضل کرده باشد، و تمنای ترک افضل و فعل مفضول از آن حضرت - خصوصاً در این عبادت جلیله - مستقیح است که آن حضرت سابق إلى کلّ خیر، و مبادر إلى کلّ فضل بوده.

پس تجویز تمنای مفضول به سبب تطیب قلوب اصحاب در حقیقت راجع می‌شود به اظهار باطل به سبب تألیف و تطیب قلوب که اسلاف و اخلاف سنیه آن را قدیماً و حدیثاً نهایت مذموم و معیوب می‌دانند.

و نیز بنا بر این طعن عظیم بر صحابه لازم می‌آید که از این تأویل ثابت می‌شود که: صحابه ایمان به حکم شرعی نیاوردند تا که آن حضرت محتاج شد به اظهار امر غیر واقعی که برای تطیب قلوبشان تمنای مفضول نمود. و نیز هرگاه تمتع مفضول بود، پس چرا اصحاب خود را نقل به تمتع نمود تا که بعد شاق آمدن این انتقال نبی رسول متعال [ﷺ] محتاج انتقال به سوی اظهار تمنای مفضول و ترک افضل آن...^(۱) اعمال گردید؟!!

و در حقیقت این معامله بدان می‌ماند که فقیهی اتباع خود را که مشغول به عبادتی افضل باشند - مثل تعلیم علوم دینیه - امر کند به ترک آن، و حکم نماید به اختیار عبادت مفضول از آن مثل اشتغال به نماز مستحب، و هرگاه بر اتباع او این معنی شاق آید، برای تطیب قلوبشان اظهار تمنای اشتغال

۱. در [الف] به اندازه یک کلمه سفید است.

به نوافل و عدم اشتغال به تعلیم علوم دینی^(۱) - که خود مشغول به آن باشد - نماید.

و باز کسی عذر کند که این تمنا برای محض تطیب قلوب معتقدین است. پر ظاهر است که این عذر هرگز مقبول نخواهد شد، بلکه عقلاً خواهند گفت که: این بیچاره معتقدین، خود راضی به ترک تعلیم علوم دینی نبودند، و بر ایشان ترک آن شاق و ناگوار بود، پس ایشان را از این امر افضل به مفضول نقل کردن، و باز اظهار تمنای موافقت خود با آنها نمودن، و طریقه خلاف‌نمای پیمودن، و آن را محمول بر تسلیت کردن، خلاف دأب اولی الالباب و عکس حق صواب است.

آری اگر این معتقدین خود به ترک افضل راغب می‌بودند و مفضول را از خودی خود اختیار می‌کردند، و از قبول افضل ابا و استنکاف می‌نمودند، و به راه خلاف عناد و شقاق می‌رفتند^(۲)، البته در این صورت اگر تمنای ارتکاب مفضول بنا بر تألیف و دفع شرّ کرده شود، معقول می‌تواند شد.

و ابن قیم در "زاد المعاد" گفته:

والنبيّ صلی الله علیه [وآله] وسلم لم یتمنّ أنّه کان جعلها عمرة

۱. قسمت: (به نوافل و عدم اشتغال به تعلیم علوم دینی) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است.

۲. در [الف] اشتباهاً: (می‌رفتید) آمده است.

مع سوقه الهدي^(١)، <1287> بل وَدْ أَنَّهُ كَانَ جَعَلَهَا عِمْرَةً وَلَمْ يَسُقِ
الهدي، فبقي أن يقال: فَأَيُّ الْأَمْرَيْنِ أَفْضَلُ؟ أَنْ يَسُوقَ وَيُقْرَنَ
أَوْ يَتْرَكَ السُّوقَ وَيَتَمَتَّعَ، كَمَا وَدَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ
أَنَّهُ فَعَلَهُ.

قيل: قد تعارض في هذه المسألة [أمران]^(٢):

أحدهما: أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ قَرَنَ وَسَاقَ الْهَدْيَ، وَلَمْ
يَكُنِ اللَّهُ لِيُخْتَارَ لَهُ إِلَّا أَفْضَلُ الْأُمُورِ، وَلَا سِيَّماً وَقَدْ جَاءَهُ الْوَحْيُ
مِنْ رَبِّهِ تَعَالَى، وَخَيْرَ الْهَدْيِ هَدْيُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ.

الثاني: قوله: «لَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ لَمَّا سَقْتُ
الْهَدْيَ وَجَعَلْتُهَا عِمْرَةً»، فَهَذَا يَقْتَضِي أَنَّهُ لَوْ كَانَ هَذَا الْوَقْتُ الَّذِي
تَكَلَّمَ فِيهِ هُوَ وَقْتُ إِحْرَامِهِ لَكَانَ أَحْرَمَ بِعِمْرَةٍ، وَلَمْ يَسُقِ الْهَدْيَ؛
لَأَنَّ الَّذِي اسْتَدْبَرَهُ هُوَ الَّذِي فَعَلَهُ وَمَضَى فَصَارَ خَلْفَهُ، وَالَّذِي
يَسْتَقْبَلُهُ هُوَ الَّذِي^(٣) لَمْ^(٤) يَفْعَلْهُ بَعْدَ، بَلْ هُوَ أَمَامَهُ، فَتَبَيَّنَ أَنَّهُ لَوْ كَانَ

١. در [الف] اشتبهاً اينجا اضافه شده: (بل وَدْ أَنَّهُ كَانَ جَعَلَهَا عِمْرَةً مَعَ
سُوقِ الْهَدْيِ).

٢. الزيادة من المصدر.

٣. قسمت: (استدبره هو الذي فعله ومضى فصار خلفه، والذي يستقبله هو
الذي) از مصدر افتاده است.

٤. در [الف] اشتبهاً: (ولم) آمده است.

مستقبلاً لما استدبره - وهو الإحرام - لأحرم^(١) بالعمرة دون هدي، ومعلوم أنه لا يختار أن ينتقل عن الأفضل إلى المفضول، بل إنما يختار الأفضل.

وهذا يدلّ على أن آخر الأمرين منه ترجيح التمتع، ولمن رجّح القرآن مع السوق أن يقول: هو صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يقل هذا لأجل أن الذي فعله مفضول مرجوح، بل لأن أصحابه شقّ عليهم أن يحلّوا من إحرامهم مع بقائه هو محرماً، فكان يختار موافقتهم ليفعلوا ما أمروا به مع انشراح ومحبة وقبول، وقد ينتقل عن الأفضل إلى المفضول لما فيه من الموافقة وائتلاف القلوب، كما قال لعائشة: «لولا أن قومك حديثو عهد بجاهلية لنقضت الكعبة وجعلت لها بابين»، فهنا ترك ما هو الأولى؛ لأجل الموافقة والتأليف، فصار هذا هو الأولى في هذه الحال، فكذلك اختياره للمتعة بلاهدي، وفي هذا جمع بين ما فعله وبين ما ودّه وتمناه، ويكون الله سبحانه وتعالى قد جمع له بين الأمرين: أحدهما بفعله له، والآخر بتمنيه ووداده له، فأعطاه أجر ما فعله وأجر ما نواه من الموافقة وتمناه، وكيف يكون نسك يتخلّله التحلل ولم يسق فيه

١. در مصدر (لأحرم) نيامده است.

الهدی، أفضل من نسك لم يتخلله تحلل، وقد ساق فيه مائة بدنة؟! وكيف يكون نسك أفضل في حقه من نسك اختاره الله له، وأتاه الوحي من ربه به؟!!

فإن قيل: والتمتع وإن تخلله تحلل، لكن قد تكرر فيه الإحرام، وإنشاءه عبادة محبوبة للرب والقران لا يتكرر فيه الإحرام. قيل: في تعظيم شعائر الله بسوق الهدى والتقرب إليه بذلك من الفضل ما ليس في مجرد تكرار الإحرام، ثم إن استدامته قائمة مقام تكرر، وسوق الهدى لا مقابل له يقوم مقامه*.

از این عبارت ظاهر است که: ابن قیّم از جانب مرجّحین قران به جواب این ارشاد جناب رسالت مآب ﷺ که خودش دلالت آن بر افضلیت تمتع به بیان واضح و تقریر بلیغ ظاهر نموده، همین عذر تطیب قلوب آغاز نهاده، و هر چند بطلانش از بیان سابق نهایت واضح است، لکن بطلان آن از افادات خود ابن قیّم هم ظاهر است؛ چه اگر این قول دلالت بر افضلیت تمتع از قران نکند - به سبب <1288> محمول شدن آن بر تطیب - لازم آید که این قول دلالت بر افضلیت تمتع از افراد هم نکند، حال آنکه دلالت این ارشاد بر افضلیت تمتع از افراد - حسب اعتراف خود ابن القیّم - ثابت است، کما سبق.

* [الف] فصل، وأما من قال حجّ متمتعاً متمتعاً لم يحلّ فيه لأجل سوق الهدى.

و نیز در مقام دیگر در اثبات افضلیت تمتع از افراد در جمله ترجیحات قران گفته:

وترجیح خامس عشر: وهو أنه قد ثبت أن التمتع أفضل من الأفراد لوجوه كثيرة:

منها: أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم أمرهم بفسخ الحج إليه، ومحال أن ينقلهم من الفاضل إلى المفضول الذي هو دونه.
ومنها: أنه تأسف على كونه لم يفعله بقوله: «لو استقبلت من أمري ما استدبرت لما سقت الهدى ولجعلتها عمرة»*.

بالجمله؛ استدلال به این قول بر افضلیت تمتع از افراد و حمل آن بر محض تطیب، به جواب احتجاج به آن بر افضلیت تمتع از قران، تناقض صریح البیان است، یک بام و دو هوا نمی‌تابد! اگر این قول دلیل افضلیت تمتع است، پس دلالت آن بر افضلیت تمتع از افراد و قران هر دو ثابت خواهد شد، بلکه دلالت آن بر افضلیت تمتع از قران اوضح خواهد شد به این سبب که: آن حضرت متلبس به قران بوده به خلاف افراد که متلبس به آن نبودند.

* [الف] فصل، محصل الترجیح لروایة من روی القرآن... إلى آخره. [زاد المعاد

اما تشبث ابن قیم و تعلل او به تخلل تحلل.

پس مدفوع است به اینکه : تخلل تحلل در تمتع دلیل مفضولیت آن نمی تواند شد؛ چه هرگاه افضلیت آن به تمنای آن حضرت ثابت شد، و واضح گردید که آخر امرین از آن حضرت ترجیح تمتع بود، محض تخلل تحلل موجب مفضولیت نمی تواند شد و الا لازم آید که به همین وجه تمتع از افراد هم مفضول باشد، حال آنکه خود ابن قیم تفضیل افراد را به این وجه - کما سیجیء - به بیان مشبع باطل کرده، در حق آن دو وجه دیگر افاده کرده که این وجوه اعتراضات بر سنت است، و جواب از آن به التزام تقدیم وحی بر رأی است، و هر رأی که خلاف سنت باشد آن باطل است، و بیان بطلان آن به مخالفت سنت صحیحه است برای آن، و آراء تابع سنت است و سنت تابع آراء نیست، إلی غیر ذلك مما سمعت، و تسمع فیما بعد إن شاء الله تعالی.

و آنچه گفته: و کیف یكون نسك أفضل في حقه من نسك اختاره الله!

پس البته افضلیت قران در حق آن حضرت قبل از امر اصحاب خود به انتقال سوی تمتع و ارشاد: «لو استقبلت من أمري ما استدبرت لما سقت الهدی و لجعلتها عمرة» مسلم است، و از آن لازم نمی آید که در حق دیگر مردم - بعد این امر و این ارشاد - نیز تمتع افضل باشد؛ چه افضلیت تمتع به سبب ارشاد آن حضرت و نقل آن حضرت اصحاب خود را به تمتع ظاهر گردید، پس معلوم شد که افضلیت قران قبل از این بود، و بعد آن افضلیت قران برای دیگر

مردم مسلم نیست، و ارشاد آن حضرت دلالت صریحه دارد که: اگر آن حضرت سیاق هدی نمی فرمود، آن حضرت نیز تمتع اختیار می نمود.

و تثبت به سوی هدی بر افضلیت قرآن نیز مدفوع است به اینکه: این استدلال هم از قبیل سابق است، فیرد علیه ما آورده علی الأول، و مجرد سوق^(۱) هدی مثبت افضلیت نمی تواند شد هرگاه افضلیت تمتع از ارشاد آن حضرت ظاهر باشد.

اما ادعای افضلیت سوق هدی بر تکرار احرام، پس مجرد دعوی است، و دلیلی بر آن وارد نکرده.

و استدامه احرام را قائم مقام تکرر احرام نمودن، نیز محل کلام است؛ چه می تواند شد که استدامه احرام به سبب اعتیاد آن، اخف گردد از انشاء **<1289>** آن مکرراً بعد تحلل، و از تجربه معلوم است که بسا بعض افعال شاقه هرگاه اعتیاد به آن حاصل شود سهل می گردد، و اخذ بعد ترک، اشق می باشد از استدامه، مثلاً هرگاه شروع در صوم می کنند شاق می شود و بعد دو سه روز سهل می گردد، و اما دو روز صوم گرفتن و باز ترک آن نمودن و باز شروع در آن کردن، پس نهایت شاق می شود.

ششم: آنکه بر جواز تمتع بلکه استحباب آن اجماع واقع است، و در غیر

۱. در [الف] اشتبهاً: (مسوق) آمده است.

تمتع اختلاف است، ابن قیم در وجوه ترجیح تمتع گفته:
ولأنَّ الأُمَّةَ أجمعت على جوازهِ بل على استحبابهِ، واختلفوا في
غيره على قولين*.

هفتم: آنکه حج اصحاب - که خیر قرون و افضل عالمین حسب
تصریحات اهل سنت اند - همراه حضرت رسول خدا ﷺ حج تمتع بود؛
زیرا که آن حضرت جمیع اصحاب را - سوای کسی که سوق هدی کرده -
حکم فرموده به تمتع؛ پس چگونه حج دیگر افضل از این حج خواهد بود؟!
ابن قیم در "زاد المعاد" گفته:

فإن قيل: فالأفضل^(۱) أفراد يأتي عقيبهِ بالعمرة، أو تمتع يحلّ
منه ثمَّ يحرم بالحجّ عقيبهِ؟

قيل: معاذ الله أن نظنَّ أن نسكاً قطّ أفضل من النسك الذي
اختاره رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم^(۲) لأفضل الخلق
وسادات الأُمَّة! وأن نقول في نسك لم يفعله رسول الله
صلى الله عليه [وآله] وسلم ولا أحد من الصحابة الذين حجّوا معه،

* [الف] فصل، وأما قول الطائفة الثانية فأظهر بطلاناً من مبحث فسخ الحج.

(۱۲). [زاد المعاد ۲ / ۲۲۰].

۱. في المصدر: (فأَيُّما أفضل).

۲. في المصدر: (اختاره الله).

بل ولا غيرهم من أصحابه: أنه أفضل مما فعلوه معه بأمره! فكيف يكون حجّ على وجه الأرض أفضل من الحجّ الذي حجّه صلوات الله وسلامه عليه [وآله] أو أمر به أفضل الخلق واختاره لهم، وأمرهم بفسخ ما عداه من الأنسك إليه، وودّ أنّه كان فعله، فلا حجّ قطّ أكمل من هذا وهذا؛ وإن صحّ عنه الأمر لمن ساق الهدى بالقران، ولمن لم يسق بالتمتع، ففي جواز خلافه نظر، ولا يوحشك قلة القائلين بوجوب ذلك، فإن منهم البحر الذي لا ينزف عبد الله بن عباس وجماعة من أهل الظاهر، والسنة هي الحكم بين الناس، والله المستعان*.

ونيز ابن القيم در "زاد المعاد" - در مقام ردّ اعتراض بر تقرير موافقت فسخ حج با قياس - گفته:

فالوجه الأول جوابه: بأن التمتع وإن تخلله الإحلال فهو أفضل من الأفراد الذي لا حلّ فيه، لأمر النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم من لا هدي معه بالإحرام به، ولأمره أصحابه بفسخ الحجّ إليه، ولتمنيه أنه كان أحرم به، ولأنّه النسك المنصوص عليه في كتاب الله، ولأنّ الأمة أجمعت على جوازه بل على استحبابه واختلفوا في غيره على قولين، ولأنّ النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم غضب

* [الف] فصل، فأما من قال: حجّ متمتعاً. [زاد المعاد ٢/ ١٤٣- ١٤٤].

حيث أمرهم بالفسخ إليه بعد الإحرام بالحج فتوقفوا، ولأنه من المحال قطعاً أن يكون حجّ قطّ أفضل من حجة خير القرون وأفضل العالمين مع نبيهم صلى الله عليه [وآله] وسلم، وقد أمرهم كلهم بأن يجعلوها متعة إلا من ساق الهدى، فمن المحال أن يكون غير هذا الحجّ أفضل منه إلا حجّ من قرن وساق الهدى كما اختاره الله لنبيه [ﷺ] واختار لأصحابه التمتع، فأبي حجّ أفضل من هذين؟! ولأنه من المحال أن ينقلهم من النسك الفاضل إلى المفضول المرجوح، ولوجوه أخر كثيرة، ليس هذا موضعها، فرجحان هذا النسك أفضل من البقاء على الإحرام الذي يفوته بالفسخ* . <1290>

از اين عبارت - كه بعض جمل آن سابقاً مذکور شد - ظاهر است كه: حج تمتع افضل است از افراد به وجوه كثيره و دلائل عديده و از جمله آنها اين است كه: محال است قطعاً كه حجّى افضل باشد از حج خير قرون و افضل عالمين كه آن حج را با جناب رسالت مآب ﷺ نمودند؛ چه آن جناب جميع اصحاب را حكم کرده كه حج خود را متعه بگردانند مگر كسى كه سياق هدى نموده، پس محال است كه غير اين حج افضل باشد از آن سواى كسى كه حج قرآن كند و سياق هدى نمايد، و حق تعالى اختيار نموده براى آن حضرت

* [الف] فصل، فأما قول الطائفة الثانية فأظهر بطلاناً من مبحث فسخ الحج.

قران را و برای اصحاب آن حضرت تمتع را، پس هیچ حج افضل از این دو قسم نیست؛ پس کمال عجب است که خلافت مآب - به معارضه اختیار قادر مختار! - اختیار و انتصار ترجیح افراد - به زعم نووی و اتباعش کالمخاطب و غیره - و منع غیر افراد - حسب دلالت روایات - نموده.

و مغفلین سنیه چندان مسفوف اتباع مختار غیر مختار آن مختار غیر مختارند که مختار ایزد مختار را ترک داده بر خلاف اختیار ایزد قهار و اختیار حضرت رسول خدا و ائمه اطهار - صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم ما اختلف الليل والنهار - اختیار ترجیح افراد می کنند، و از تأویل و توجیه و تصویب آن دست بر نمی دارند.

و حمل نقل آن حضرت اصحاب خود را به تمتع، بر بیان جواز، خلاف عقل و نقل است، و ابن القیم در رد آن گوی مسابقت از اقران و امثال ربوده، کما ستطلع علیه فیما بعد إن شاء الله تعالی.

هشتم: آنکه نزد حضرات حنفیه - که جم کثیر و جمع غفیرند، و مخاطب به موافقتشان با خلیفه ثانی در مسأله خمس بر خود بالیده است^(۱) - حج جناب رسالت مآب ﷺ^(۲) تمتع بود به سوق هدی، و هرگاه آن حضرت خود حج تمتع را اختیار فرموده باشد بلاشبهه آن، افضل از افراد و قران باشد، و

۱. تحفه اثناعشریه: ۲۹۹-۳۰۰.

۲. در [الف] اشتهاها اینجا: (است) آمده است.

منع عمر از تمتع - ولو على سبيل التنزيه - ناجايز و حرام [باشد] و عين بدعت و ضلال، «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ»^(۱).

ولى الله در "قرة العينين" گفته:

و مذهب منصور پيش حنفيان آن است كه: تمتع بودبه سوق هدى، و از اين صورت متجه مى شود قول مرتضى.. إلى آخر^(۲).

و ابن القيم در "زادالمعاد" گفته:

فصل: فأما من قال حجّ متمتعاً متمتعاً لم يحلّ فيه^(۳) لأجل سوق

الهدى - كما قاله صاحب المغني وطائفة - فعذرهم قول عائشة

و ابن عمر: تمتع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم..

وقول حفصة: ما شأن الناس حلّوا ولم تحلّ من عمرتك..

وقول سعد في المتعة: قد صنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله]

وسلم وصنعناها معه..

وقول ابن عمر - لمن سأله عن متعة الحجّ -: هي حلال، فقال له

السائل: إنّ أباك قد نهى عنها! فقال: رأيت إن كان أبي نهى عنها

وصنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، أمر أبي يتبع أم أمر

رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم؟! فقال الرجل: بل أمر

۱. الأحزاب (۳۳): ۲۵.

۲. قرة العينين: ۲۱۳.

۳. في المصدر: (منه).

رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، فقال: لقد صنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم.

قال هؤلاء: ولولا الهدي لحلّ، كما يحلّ المتمتع الذي لا هدي معه، ولهذا قال: «لولا أنّ معي^(١) الهدي لأحللت»، فأخبر أنّ المانع له من الحلّ سوق الهدي، والقارن إنّما يمنعه من الحلّ القران لا الهدي، وأرباب هذا القول قد يسمّون هذا المتمتع: قارناً؛ لكونه أحرم بالحجّ قبل التحلّل من العمرة، ولكن القران المعروف أن يحرم بهما جميعاً أو يحرم بالعمرة ويدخل عليها الحجّ قبل الطواف. <1291>

والفرق بين القارن والمتمتع السابق من وجهين:

أحدهما: من الإحرام؛ فإن القارن هو الذي يحرم بالحجّ قبل الطواف إما في ابتداء الإحرام أو في أثناءه.

والثاني: أن القارن ليس عليه إلاّ سعي واحد؛ فإن أتى به أولاً وإلاّ سعى عقيب طواف الإفاضة، والمتمتع عليه سعي ثانٍ عند الجمهور، وعند^(٢) أحمد رواية أخرى: أنه يكفي سعي واحد كالقارن، والنبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يسع سعيّاً ثانياً عقيب طواف الإفاضة، فكيف يكون متمتعاً على هذا القول؟!

١. در [الف] اشتباهاً: (مع) آمده است.

٢. في المصدر: (وعن).

طعن يازدهم عمر (متعة الحج) / ١٠٧

فإن قيل: فعلى الرواية الأخرى يكون متمتعا، ولا يتوجه الإلزام، ولها وجه قوي من الحديث الصحيح، وهو ما رواه مسلم - في صحيحه - عن جابر، قال: لم يطف النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ولا أصحابه بين الصفا والمروة إلا طوافاً واحداً، طوافه الأوّل. هذا مع أن أكثرهم كانوا متمتعين، وقد روى سفيان الثوري، عن سلمة بن كهيل، قال: جلف طاوس: ما طاف أحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بحجّه وعمرته إلا طوافاً واحداً.

قيل: الذين نصروا كونه متمتعا متمتعا خاصاً لا يقولون بهذا القول، بل يوجبون عليه سعيين، والمعلوم من سنته صلى الله عليه [وآله] وسلم أنه لم يسع إلا سعياً واحداً، كما ثبت في الصحيح عن ابن عمر: أنه قرن وقدم مكة، فطاف بالبيت، وبالصفا والمروة، ولم يزد على ذلك، ولم يخلق، ولا قصر، ولا حلّ من شيء حرم منه حتى كان يوم النحر فنحر، وحلق رأسه، ورأى أنه قد قضى طواف الحجّ والعمرة بطوافه الأوّل.

وقال: هكذا فعل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم.

ومراده بطوافه الأوّل الذي قضى به حجّه وعمرته: الطواف

بين الصفا والمروة بلا ريب.

وذكر الدارقطني: عن عطا، ونافع، عن ابن عمر، وجابر:

أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم إنما طاف لحجّه وعمرته طوافاً واحداً و[سعى] (١) سعيّاً واحداً، ثمّ قدم مكّة فلم يسع بينهما بعد الصدر.

فهذا يدلّ على أحد الأمرين، ولا بدّ إما أن يكون قارناً، وهذا الذي لا يمكن من أوجب على المتمتع سعيين أن يقول غيره؛ وإما أن المتمتع (٢) يكفيه سعي واحد، ولكن الأحاديث التي تقدّمت في بيان أنه كان (٣) قارناً صريحة في ذلك فلا يعدل عنها.

فإن قيل: فقد روى شعبة، عن حميد بن هلال، عن مطرف، عن عمران بن الحصين: أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم طاف طوافين، وسعى سعيين. رواه الدارقطني عن أبي صاعد، حدّثنا محمد بن يحيى الأزدي، حدّثنا عبد الله بن داود، عن شعبة.

قيل: هذا خبر معلول، وهو غلط، قال الدارقطني: يقال: إن محمد بن يحيى حدّث بهذا من حفظه ووهم في متنه. والصواب بهذا الإسناد: أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن بين الحجّ والعمرة. والله أعلم. وسيأتي إن شاء الله ما يدلّ على أن هذا

١. الزيادة من المصدر.

٢. در [الف] اشتبهاً: (التمتع) أمده است.

٣. در [الف] اشتبهاً: (كانا) أمده است.

الحديث غلط، وأظنّ أن الشيخ أبا محمد [بن قدامة] ^(١)... إنّما ذهب إلى أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم كان متمتّعاً؛ لأنه رأى الإمام أحمد قد نصّ على أن التمتع أفضل من القران، ورأى أن الله سبحانه وتعالى لم يكن ليختار لرسوله إلا الأفضل، ورأى الأحاديث قد جاءت **<1292>** بأنه تمتّع، ورأى أنها صريحة في أنه لم يحلّ، فأخذ من هذه المقدمات الأربع أنه تمتّع تمتّعاً خاصاً لم يحلّ منه.

ولكن أحمد لم يرجع التمتع لكون النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم حجّ متمتّعاً، كيف وهو القائل: لا أشك أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً.

وإنما اختار التمتع لكونه آخر الأمرين من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، وهو الذي أمر به أصحابه أن يفسخوا حجّهم إليه، وتأسف على فوته.. إلى آخر ما قال*.

از این عبارت ظاهر است که: صاحب "مغنی" و طایفه دیگر قائل اند به آنکه حج آن حضرت حج تمتّع بود، و ابن حزم ابو محمد نیز همین مذهب [را] اختیار کرده.

١. الزيادة من المصدر.

* [الف] من فصول هديه صلى الله عليه [وآله] وسلم في حجه وعمره.

[زاد المعاد ٢ / ١٣٨ - ١٤١].

بالجمله ؛ افضلیت تمتع از افراد و نیز افضلیت قران از افراد به مثابه [ای] ظاهر و واضح است که هرگز هیچ محصلی ارتیاب در آن نمی‌کند، و بعد اندک تتبع کتب احادیث بر او این معنا قطعاً واضح و لایح می‌گردد.

و ثبوت محض افضلیت قران از افراد، و نیز ثبوت افضلیت تمتع از محض افراد هم برای توجیه طعن به خلافت مآب کافی و وافی است که او مخالفت این هر دو حکم می‌کرد، و حسب تصریح مخاطب افراد را افضل از تمتع و قران می‌دانست.

و افضلیت قران و تمتع از افراد به مثابه [ای] روشن و عیان است که حضرات حنفیه با آن همه کثرت جلالت و عظمت - که مخاطب نیز برکثرتشان نازیده، و به موافقتشان با خلافت مآب در مسأله خمس بر خود بالیده^(۱) - در این باب مخالفت خلافت مآب برگزیده، به دلایل باهره و براهین قاهره اثبات بطلان افضلیت افراد از تمتع و قران کرده‌اند. در "هدایه" مذکور است:

التمتع أفضل من الإفراد [عندنا]^(۲)، وعن أبي حنيفة... أن الإفراد أفضل؛ لأنَّ التمتع سفره واقع لعمرته، والمفرد سفره واقع لحجته، وجه ظاهر الرواية أن في التمتع جمعاً بين العبادتين، فأشبهه

۱. تحفة اثناعشریه : ۲۹۹-۳۰۰.

۲. الزیادة من المصدر.

القران ، ثمّ فيه زيادة نسك ، وهو إراقة الدم ، وسفره واقع لحجّته ، وإن تخلّلت العمرة ؛ لأنها تبع للحجّ كتخلّل السنة بين الجمعة والسعي إليها .

والمتمتع على وجهين ، متمتع يسوق الهدي [ومتتمّع لا يسوق الهدي] ^(١) ، ومعنى التمتع : الترفق بأداء النسكين في سفر واحد من غير أن يلتم بأهله بينها إماماً صحيحاً ، وتدخله اختلافات نبينها إن شاء الله تعالى * .

و ابن الهمام در "فتح القدير" كفته :

قوله : (وجه الظاهر أن في التمتع جمعاً بين العبادتين فأشبهه القران) حقيقة هذا الوجه أنه ثبت أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم حجّ قارناً ، ومعلوم أن ما ارتكبه أفضل خصوصاً في عبادة فريضة لم يفعلها إلا مرة واحدة في عمره ، ثم رأينا المعنى الذي به كان القران أفضل متحققاً في التمتع دون الأفراد ، فيكون أفضل منه ، وذلك المعنى هو ما يلزم كونه جمعاً بين العبادتين في وقت الحجّ من زيادة التحقق بالإذعان والقبول للشرع ^(٢) الناسخ لشرع الجاهلية في المطلوب رفضه ، ثمّ هذا أرفق ، فوجب دم

١ . الزيادة من المصدر .

* [الف] باب التمتع من كتاب الحج . (١٢) . [الهداية ١ / ١٥٦] .

٢ . في المصدر : (للمشروع) .

الشكر على أمرين:

أحدهما: إطلاق الارتفاق بالعمرة في وقت الحج حتى خفت المؤونة بالنسبة إلى لزوم إنشاء سفر آخر للعمرة؛ أو التأخير بعد قضاء الأفعال لينشئ أخرى من أدنى الحلّ، وهذا شكر على أمر دنيوي.

وثانيهما: توفيقه للتحقق بهذا الإذعان الشرعي المطلوب تحقيقه وإظهاره وجعله مظهراً له، فإنه أكمل من مجرد اعتقاد <1293> الحقيقة من غير تحقق به بالفعل، وهذا يرجع إلى أمر أخروي، ولهذا تسمعهم يقولون تارة: وفق لأداء النسكين، ومرة: ترفق بأدائها في سفرة واحدة، فزادت الفضيلة بشرعية هذا الدم؛ لأنه زاد في النسك عبادة أخرى شكراً، لا جبراً لنقصان متمكن فيه غير أن القران زاد عليه باستدامة الإحرام إلى يوم النحر بهما والمسارعة إلى إحرام الحجّ، فبالأمرين يفضل على تمتّع لم يسق فيه هدي حتى حلّ التحلل، وبالتالي على التمتع الذي سبق فيه الهدى، فوجب استدامة الإحرام فيه*.

اما آنچه گفته: و هنوز مذهب شافعی و سفیان ثوری و اسحاق بن راهویه و دیگر فقها همین است که افراد افضل است از تمتّع و قران.

* [الف] باب التمتع من كتاب الحج . [فتح القدير ٣/٣].

طعن یازدهم عمر (متعة الحج) / ۱۱۳

پس محتجب نماند که: والد مخاطب در این مقام از شافعی و مالک منصوریت این معنا که نسک آن حضرت ﷺ افراد به حج بود، نقل کرده، چنانچه در ما بعد می دانی، و مخاطب از ذکر منصوریت افرادیت حج نزد شافعی اعراض نموده، به جای آن ذکر افضلیت افراد نزد شافعی نموده، و از ذکر نصرت مالک افرادیت حج آن حضرت [را] هم اعراض کرده، و به جای آن ذکر مذهب مالک در افضلیت اصلاً ننموده، و شاید مالک را لایق ذکر ندانسته! و ذکر مذهب اسحاق و سفیان ثوری و دیگر فقها بر آن افزوده، و شاید که اولیای مخاطب به این تغییر و تبدیل و زیاده، اثبات تحقیق او نمایند، لکن آن مشتمل است بر خلط و خبط صریح، و مخدوش است به چند وجه:

اول: آنکه پر ظاهر است که: برای دفع طعن از خلافت مآب ذکر موافقت اتباع او - خواه شافعی باشد، خواه ابوحنیفه، خواه غیر ایشان - به میان آوردن و به مقابله اهل حق که طاعن بر اصل اصول قوم جهول اند، تمسک به اقوال زمره بوالفضول - که به خاک پای ائمه مطعونین شان نزدشان نمی رسند - نمودن، دانشمندی را به غایت قصوی رسانیدن، و مزید تبجر و رعایت قواعد مناظره ثابت کردن است!!

دوم: آنکه حسب افاده خود مخاطب در صدر کتاب واضح است که:

الزاماتی که عاید به شیعه شود می‌باید که از کتب معتبره ایشان منقول باشد، و الزاماتی که عاید به اهل سنت می‌شود، می‌باید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک را از طرفین تهمت تعصب و عناد لاحق است، و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع^(۱)؛ پس چرا خلاف ارشاد باسداد خود در این مقام و دیگر مقامات لا تعدّ و لا تحصی از طریق انصاف دست برداشته، به ذیل خرافات اسلاف و مزعومات مقتدایان ناانصاف خود دست انداخته؟!!

سوم: آنکه والد ماجد مخاطب - که او را آیتی از آیات الهی، و معجزه از معجزات جناب رسالت پناهی ﷺ در این کتاب می‌داند^(۲) - نیز احادیث "صحیحین" و امثال آن را لایق ذکر به مناظره امامیه بلکه زیدیه هم ندانسته^(۳)؛ پس کمال عجب است که از تشبث به مرویات "صحیحین" و امثال آن در گذشته، رو^(۴) به ذکر مزعومات و مقولات شافعی و امثال او آورده، در مخالفت و عقوق والد خود و ترک اصغای نصیح آیه الهی و معجزه جناب رسالت پناهی - علی حسب مزعومه - کوشیده!

چهارم: آنکه اکابر ائمه سنیه و اجله معتمدین اینها از شافعی افضلیت

۱. تحفه اثناعشریه : ۲ .

۲. تحفه اثناعشریه : ۱۸۴ .

۳. مراجعه شود به : قره العینین : ۱۴۵ .

۴. در [الف] اشتباهاً: (او) آمده است .

تمتّع نقل کرده اند، در "صحيح ترمذی" مذکور است:

حدّثنا أبو موسى محمد بن المثنى، (نا) عبد الله بن إدريس، عن ليث، عن طاوس، عن ابن عباس، قال: تمتّع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم <1294> وأبو بكر وعمر وعثمان، وأول من نهى عنه معاوية، وفي الباب عن علي [عليه السلام] وعثمان وجابر وسعد وأسماء بنت أبي بكر وابن عمر.

قال أبو عيسى: حديث ابن عباس حديث حسن، واختار قوم من أهل العلم من أصحاب النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم وغيرهم التمتع بالعمرة، والتمتع: أن يدخل الرجل بعمرة في أشهر الحج ثم يقيم حتى يحجّ فهو متمتع، وعليه دم ما استيسر من الهدى، فمن لم يجد فصيام ثلاثة أيام في الحجّ وسبعة إذا رجع إلى أهله، ويستحب للمتمتع إذا صام ثلاثة أيام في الحجّ أن يصوم في العشر ويكون آخرها يوم عرفة، فإن لم يصم في العشر صام أيام التشريق في قول بعض أهل العلم من أصحاب النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم منهم: ابن عمر وعائشة، وبه يقول مالك والشافعي وأحمد وإسحاق..

وقال بعضهم: لا يصوم أيام التشريق، وهو قول أهل الكوفة. قال أبو عيسى: وأهل الحديث يختارون التمتع بالعمرة في الحجّ،

وهو قول الشافعي وأحمد وإسحاق*.

از این عبارت ظاهر است که: اختیار تمتع به عمره در حج قول شافعی و احمد و اسحاق است، و ظاهر است که: مراد از اختیار تمتع آن است که اینها تمتع را افضل می‌دانند؛ چه اگر مراد [از] اختیار جواز باشد لازم آید که اختلاف در جواز تمتع متحقق باشد، و هو باطل؛ و اگر مراد اختیار وجوب تمتع باشد، پس آن هم برای ابطال تمسک به ترجیح افراد بر تمتع کافی است.

و نیز از تصریحات دیگر علما ثابت نیست که احمد بن حنبل تمتع را افضل از افراد و قران می‌داند، ترمذی مذهب واحد را به شافعی و احمد و اسحاق بن راهویه منسوب ساخته، پس معلوم شد که شافعی و اسحاق هم به مذهب احمد بن حنبل قائل‌اند، و چون مذهب احمد افضلیت تمتع است، معلوم شد که مراد ترمذی از اختیار تمتع اختیار افضلیت تمتع است. و فخر رازی هم از کتاب "اختلاف حدیث" شافعی افضلیت تمتع نقل کرده، چنانچه در "تفسیر کبیر" گفته:

اختلف الناس في الأفضل من هذه الثلاثة.

فقال الشافعي: أفضلها الأفراد، ثم التمتع، ثم القران، وقال في

اختلاف الحديث: التمتع أفضل من الأفراد، وبه قال مالك.

* [الف] صفحة: $\frac{143}{651}$ باب ما جاء في التمتع من أبواب الحج. [سنن ترمذی

وقال أبو حنيفة: القرآن أفضل ثم الأفراد [ثم التمتع] (۱)، وهو قول المزني وأبي إسحاق والمروزي من أصحابنا.

وقال أبو يوسف ومحمد: القرآن أفضل، ثم التمتع، ثم الأفراد (۲).

و ابن حزم هم در عبارت سابقه تصریح کرده به آنکه متعة الحج نزد شافعی و ابوحنیفه افضل است از افراد، و مراد ابن حزم از متعة الحج تمتع است (۳).

پنجم: آنکه از عبارت ترمذی ظاهر شد که: مذهب اسحاق بن راهویه مثل احمد بن حنبل و موافق اهل حدیث افضلیت تمتع است، و از عبارت ابن حجر عسقلانی و عینی - که در ما بعد مذکور می شود (۴) نیز بطلان نسبت ترجیح افراد بر قرآن به اسحاق ظاهر می شود، پس چگونه مخاطب تمسک می نماید به چنین نقلی که خلاف آن در کتب ائمه دین او موجود است؟!

ششم: آنکه نسبت ترجیح افراد بر قرآن به ثوری کذب محض و بهتان صرف است، بلکه به نصوص علمای محققین شافعیه و حنفیه (۵) ثوری قرآن را افضل از افراد می داند!

۱. الزيادة من المصدر.

۲. تفسیر رازی ۱۵۵/۵.

۳. المحلّی ۱۰۶/۷.

۴. در [الف] اشتبهاً اینجا: (واو) آمده است.

۵. در [الف] اشتبهاً اینجا: (واو) آمده است.

عجب كه مخاطب را با وصف دعوى كرامت و خرق عادت ، اطلاع بر مذاهب <1295> علمای خود هم حاصل نيست ، چه جامذهب خصم ، و با اين همه عجز و فرومايگى گردن كبر و غرور مى افزارد!

ابن حجر در "فتح البارى" - بعد ذكر دلائل ترجيح روايت اينكه حج آن حضرت قرآن بود - گفته :

ومقتضى ذلك أن يكون القرآن أفضل من الأفراد ومن التمتع، وهو قول جماعة من الصحابة والتابعين، وبه قال الثوري وأبو حنيفة وإسحاق بن راهويه، واختاره من الشافعية المزني وابن المنذر وأبو إسحاق المروزي، ومن المتأخرين تقي الدين السبكي، وبحث مع النووي في اختياره أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً وأن الأفراد مع ذلك أفضل مستنداً إلى أنه عليه [وآله] السلام اختار الأفراد أولاً ثم أدخل عليه العمرة لبيان جواز الاعتمار^(۱) في أشهر الحج؛ لكونهم كانوا يعتقدونه من أفجر الفجور، كما في ثالث أحاديث الباب، وملخص ما يتعقب به كلامه أن البيان قد سبق منه صلى الله عليه [وآله] وسلم في عمره الثلاث، فإنه أحرم بكلّ منها في ذي القعدة: عمرة

۱. در [الف] اشتهاها: (الاعتماد) آمده است .

طعن بازدهم عمر (متعة الحج) / ١١٩

الحديبية التي صُدَّ عن البيت فيها، وعمرة القضية التي بعدها،
وعمره الجعرانة، ولو كان أراد [باعتماره] ^(١) مع حجته بيان الجواز
فقط - مع أن الأفضل خلافه - لاكتفى في ذلك بأمره أصحابه أن
يفسخوا حجهم إلى العمرة*.

و عيني در "عمدة القارى" گفته:

و ممن ذهب إلى تفضيل القران وتمسك بالأحاديث التي ذكرناها
الدالة على أفضلية القران ، وعلى أن النبي عليه [وآله] السلام كان
قارناً في حجة الوداع : شقيق بن سلمة والثوري وأبو حنيفة
وأبو يوسف ومحمد وإسحاق والمزني من أصحاب الشافعي،
وأبو إسحاق المروزي وابن المنذر، وهو قول علي بن
أبي طالب عليه السلام [عبدالله] **.

هفتم: آنکه مخاطب عجب تلون و اضطراب در حمايت خلافت مآب
دارد که گاهی در مسأله خمس به موافقت حنفيه با خلافت مآب دست

١ . الزيادة من المصدر، وفي [الف] هنا بياض بقدر كلمة.

* . [الف] باب التمتع والإقرا ن والإفراد من كتاب المناسك . (١٢) . [فتح البارى

. [٣٤١/٣]

** . [الف] باب كيف تهل الحائض والنفساء ، من كتاب المناسك . (١٢) .

[عمدة القارى ١٨٩/٩] .

می‌اندازد، و بر کثرتشان می‌نازد، و به مخالفت شافعی و اتباعش با خلافت مآب اعتنایی نمی‌سازد؛ و هرگاه حنفیه را مخالف خلافت مآب در ترجیح قران و تمتع بر افراد می‌یابد از ذکرشان اعراض ساخته به مذهب شافعی و غیره تمسک می‌نماید!

هشتم: آنکه حسب افاده ترمذی، شافعی هم قائل به افضلیت تمتع است، و ابن حزم هم ذکر فرموده که: نزد شافعی متعة الحج افضل است از افراد، و فخر رازی هم از "اختلاف حدیث" شافعی افضلیت تمتع نقل کرده^(۱)؛ پس اگر بنای ادراک حقیقت صواب با موافقت شافعی است، باز هم طعن بر خلافت مآب به کمال وضوح ثابت می‌شود که در این باب خاص نیز مخالفت شافعی با ایشان متحقق شد حسب افادات ائمه قوم^(۲)، والله الحمد علی ذلك.

و دانستی که اسحاق بن راهویه قائل به افضلیت تمتع است - کما ذکره الترمذی - و افضلیت قران از افراد نزد اسحاق به نقل عسقلانی و عینی هم ظاهر است، پس بحمد الله تشبیه مخاطب به موافقت اسحاق با خلافت مآب به افحش و جوه بر او منقلب گردید، و حسب استدلالش بطلان حکم خلافت مآب به سبب مخالفت اسحاق ثابت شد.

۱. قبلاً از سنن ترمذی ۱۵۹/۲، المحلّی ۱۰۶/۷، تفسیر رازی ۱۵۵/۵ گذشت.

۲. در [الف] اشتباهاً: (قدم) آمده است.

نهم: آنکه اگر موافقت شافعی با عمر در ترجیح افراد بر تمتع موجب دفع طعن از او خواهد شد، لامحاله مخالفت شافعی با عمر در مسأله <1296> خمس با او موجب توجه طعن به او خواهد شد، و همچنین مخالفت شافعی در مسائل دیگر با خلفا موجب افتضاحشان خواهد گردید.

دهم: آنکه به افضلیت تمتع احمد بن حنبل - که یکی از ارکان ائمه سنی است - قائل گردیده، و همچنین اتباع او و جماعتی^(۱) از صحابه و تابعین به این مذهب رفته [اند]، کما سبق سابقاً، پس کمال عجب است که مخاطب تشبث به دامان شافعی و ثوری و اسحاق برای تخلیص گلوی امام خود می نماید، و از استهزای ارباب الباب نمی هراسد، و از مخالفت جمعی کثیر و جمعی غفیر از ائمه و حذّاق سنیّه با خلافت مآب در نفی ترجیح افراد بر تمتع، خبری بر نمی دارد، حال آنکه مخالفت این حضرات با خلافت مآب - خصوصاً بعد تأیّد آن به موافقت اهل حق - دلیل قاطع است بر آنکه خلافت مآب در ترجیح افراد بر تمتع اگر بر صرف ترجیح اکتفا کرده باشد، نیز مطعون و ملوم و معیوب و مذموم است.

اما آنچه گفته: و دلیل این افضلیت از قرآن صریح ظاهر است

۱. در [الف] (جماعه) آمده است که اصلاح شد.

قوله تعالى: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(۱).

پس اولاً: باید دانست که استدلال مخاطب بر افضلیت افراد از قرآن و سنت و عقل نه از تحقیقات خاصه اوست تا کسی به آن و مثل آن عار سرقت کتاب کابلی را دفع کند، و اگر چه این استدلال را کابلی ذکر ننموده، لکن مخاطب آن را از کتاب والد خود اخذ نموده، و چنانچه در اخفای سعی کابلی کوشیده، دادِ انتحال داده! همچنان در این مقام و دیگر مقامات سعی پدر خود را هم مخفی کردن خواسته، بلکه چون استدلال به کتاب و سنت را خود خلافت مآب سر داده، در این مقام مخاطب اخفای حدت ذهن و قوت استنباط خلافت مآب هم خواسته، و والد او راضی به این اخفا نشده، استدلال عمری را از بخاری نقل کرده، در "قرة العینین" گفته:

و مذهب منصور نزد شافعی و مالک آن است که: نسک آن حضرت افراد بود به حج، و همین است مفهوم از قصه حجة الوداع که جابر آن را ضبط کرده است و روایت بر وی مختلف نشدند در حکایت آن، و همین است قول فاروق و ذی النورین، پس متوجه شد ایشان را استدلال به کتاب و سنت و معقول.

اما کتاب؛ پس خدای تعالی می فرماید: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(۲) و بعد

۱. البقرة (۲): ۱۹۶.

۲. البقرة (۲): ۱۹۶.

طعن یازدهم عمر (متعة الحج) / ۱۲۳

از آن می فرماید: «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ»^(۱)، و آن را در مقام رخصت ذکر می نماید، و مجبور می گرداند به دم یا صوم.

و اما سنت؛ پس آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم اختیار فرمود افراد را به حج در حجة الوداع، و افراد به عمره در عمره القضا و عمره^(۲) جعرانه، پس آنچه فعل آن حضرت است صلی الله علیه [وآله] وسلم اکمل است، هر چند دیگران را رخصت داده باشند به جهت ردّ مذهب جاهلیت که: (العمرة في أشهر الحج من أفجر الفجور)، یا اولاً ایشان را مجرد ترخیص فرموده بود، و چون در قبول رخصت استبظا کردند، مبالغه کرده باشند، چنانکه در مسأله قبله صائم مبالغه واقع شد، و در همه این علل احادیث درست شده است.

و اما معقول؛ پس شک نیست که اتمام حج و عمره جدا جدا باشد افضل و اتم و اکمل است، چنانکه در تضاعف حسنات به سبب رفتن به مسجد ذکر کرده اند، و در استحباب وضو برای هر نماز مکتوبه ذکر نموده اند، و این امری است که برای قائل به شرطیت احرام متجه می شود، فضلاً از برای کسی که به رکنیت آن قائل است، و این استدلال فاروق مذکور است در "بخاری":
عن أبي موسى الأشعري، قال: قدمت على النبي صلى الله عليه وآله وسلم بالبطحاء - وهو منبئ - فقال: «أحججت؟»

۱. البقرة (۲): ۱۹۶.

۲. در [الف] اشتباهاً: (عمر) آمده است.

قلت: نعم، قال: «بما أهللت؟» قلت: لبيك بإهلال <1297>
 كإهلال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم، قال: «أحسن، طف
 بالبيت وبالصفا وبالمروة».

ثم أتيت امرأة من قيس ففلت رأسي، ثم أهللت بالحج، فكنت
 أفتي به حتى كان في خلافة عمر، فقال: إن آخذ بكتاب الله فإنه
 يأمرنا بالتمام، وإن آخذ بقول النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فإنه
 لم يجلّ حتى بلغ الهدى محله. أخرجه البخاري.

انتهى ما في قرة العينين*.

از ملاحظه این عبارت واضح است که: مخاطب همین عبارت را به تغییر
 سیر وارد کرده و برای اظهار مزید دانشمندی و جودت ذهن و صفای فکر و
 حصول ملکه استنباط و سرعت انتقال خود راضی نشده که استدلال را به
 کتاب و سنت به خلافت مآب نسبت نماید، یا سعی جمیل پدر خود که بر
 استدلال خلافت مآب زیادتها کرده که عقل را هم - که تشبث به آن از آن عقل
 کل سر نزده! - افزوده، و در استدلال به کتاب و سنت توضیح و تشریح و

* [الف] صفحه: $\frac{174}{216}$ مطاعن عمر از فصل شبهات قومی که در حدیث ناظرند،
 از مقدمه سابعه، از دلایل عقلی. (۱۲). [قرة العينين: ۲۱۲-۲۱۳، ولاحظ:
 صحیح البخاری ۲/۲۰۳]. [آدرس صفحه: $\frac{174}{216}$ اشتباهاً در اثنا تکرار شده است].

تأیید و اضافه بعض امور از طرف خود نموده، ظاهر فرماید.

ثانیاً: نهایت عجب است که مخاطب و اسلاف او به جواب استدلالات اهل حق به آیات بینات صریحة الدلالات مثل آیه مسح و آیه متعة - خصوصاً با قرائت: (إلى أجل مسمى) - و آیات دالّه بر میراث انبیاء علیهم السلام و مثل آن، آن همه پیچ و تاب می خورند، و به ایجاد تأویلات رکیکه بی اصل و اختراع خرافات پر هزل، رونق دین و ایمان می برند، و به احتمالات واهی می خواهند که رخنه در استدلالات صحیحه اندازند، و اختراعات نفسانی را متمر ترویج باطل می پندارند، و خود بر مطالب خویش به آیات مجمله - که هم حسب دلالت و هم تصریحات ائمه شان در آن احتمالات عدیده متطرق، و توجیهاات سدیده متحقق، و در مطلبشان ظهوری هم ندارد - متمسک می شوند، به اختلال استدلال به تطرق احتمال مرضی اهل کمال اعتنا نمی کنند.

و ثالثاً: ادعای صراحت این آیه در افضلیت افراد نهایت صریح الفساد است؛ چه اگر به فرض باطل دلالت این آیه بر این افضلیت مسلم هم شود، صراحت دلالت هر گز مسلم نمی تواند شد، و از اینجاست که ولی الله پدر مخاطب دعوی صراحت نکرده، اضافه صراحت از صراحت وقاحت مخاطب با دیانت است!

و رابعاً: در تفسیر این آیه اقوال عدیده است، فخر رازی در "تفسیر کبیر"

كفته:

المسألة الرابعة: في تفسير الإتمام في قوله: ﴿وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(١) وفيه وجوه:

أحدها: روي عن علي [عليه السلام] وابن مسعود: أن تمامها أن تحرم من دويرة أهلك.

وثانيها: قال أبو مسلم: المعنى أن من نوى الحجّة والعمرة لله وجب عليه الإتمام، قال: ويدلّ على صحة هذا التأويل أن هذه الآية إنما نزلت بعد أن منع الكفار النبيّ عليه [وآله] السلام في السنة الماضية عن الحجّ والعمرة، فالله تعالى أمر رسوله [صلى الله عليه وآله] في هذه الآية أن لا يرجع حتّى يتمّ هذا الفرض، ويحصل من هذا التأويل فائدة فقهية وهي: أن تطوع الحجّ والعمرة كفرضيهما^(٢) في وجوب الإتمام.

وثالثها: قال الأصم: إن الله تعالى فرض الحجّ والعمرة، ثمّ أمر عباده أن يتمّ الآداب المعتبرة فيها.. إلى أن قال - بعد ذكر عبارة الغزالي المشتملة على آداب الحجّ :-

الوجه الرابع في تفسير قوله: ﴿وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(٣) أن

١. البقرة (٢): ١٩٦.

٢. في المصدر: (كفرضيهما).

٣. البقرة (٢): ١٩٦.

المراد: أفردوا لكل واحد منها سفراً، وهذا تأويل من قال:
الإفراد أفضل، وقد بيناه بالدليل، وهذا التأويل يروى عن
علي بن أبي طالب [ع]، وقد روي مرفوعاً عن أبي هريرة: وكان
عمر ترك القرآن <1298> والتمتع به*.

از این عبارت ظاهر است که: در تفسیر اتمام اقوال عدیده هست، پس
بدون اثبات ترجیح قول رابع به دلیل متین، حمل آیه بر آن سمتی از جواز
ندارد، و ظاهر است که اگر یک قول هم خلاف قول رابع در تفاسیر اهل سنت
یافته می‌شد، اهل حق را تشبث به آن برای ابطال این احتمال کافی بود چه جا
که سه قول خلاف این احتمال منقول باشد.

بلکه اگر هیچ قولی مخالف این قول در تفاسیرشان یافته نمی‌شد، باز
هم مجرد قول ایشان لائق اصغاً نبود به غیر ثبوت آن از دلالت لفظ یا
روایت متفق علیها.

و ادعای فخر رازی روایت وجه رابع از جناب امیرالمؤمنین عليه السلام کذبی
بیش نیست، آری روایت تفسیر اتمام به احرام از دویره اهل چنانچه خود
رازی از آن حضرت نقل کرده، همچنین در بعض دیگر کتب سنیه مسطور
است، وهو بمعزل عن ذاك.

* [الف] آیه: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ [البقرة (۲): ۱۹۶] رکوع ۸، جزء ۲.

[تفسیر رازی ۱۵۷/۵ - ۱۵۹].

و خامساً : در تفسير "درّ منثور" مسطور است :

أخرج ابن أبي حاتم ، وأبو نعيم - في الدلائل - ، وابن عبد البرّ - في التمهيد - ، عن يعلى بن أمية ، قال : جاء رجل إلى النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم - وهو بالجرعانة - وعليه جبّة ، وعليه أثر خلوق ، فقال : كيف تأمرني يا رسول الله [ص] أن أصنع في عمرتي ؟ فأنزل الله : ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(۱) ، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : «أين السائل عن العمرة؟» فقال : ها أنا ذا ، قال : «اخلع الجبّة ، واغسل عنك أثر الخلوق ، ثمّ ما كنت صانعاً في حجّك فاصنع في عمرتك» * .

از اين روايت ظاهر مي شود كه : مراد از اتمام عمره آن است كه احرام آن را مثل احرام حج بكنند .

و سادساً : در "درّ منثور" مذكور است :

أخرج الحاكم ، عن زيد بن ثابت ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : إن الحجّ والعمرة فريضتان لا يضرّك بأيهما بدأت^(۲) .

۱ . البقرة (۲) : ۱۹۶ .

* [الف] تفسير آية : ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ﴾ . [الدرّ المنثور ۱ / ۲۰۸] .

۲ . الدرّ المنثور ۱ / ۲۰۹ .

از این روایت ظاهر است که: حسب ارشاد جناب رسالت مآب ﷺ بدایت به عمره قبل حج ضرر ندارد، پس اگر معنای «أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ» (۱) امر به تأخیر عمره از حج می بود چگونه آن حضرت نفی ضرر از بدایت به عمره می فرمود؟!

و سابعاً: نیز در "درّ منثور" مذکور است:

أخرج ابن أبي شيبة، والحاكم، عن ابن سيرين: أن زيد بن ثابت سئل عن العمرة قبل الحجّ، فقال صلاتان - وفي لفظ: نسكان - لله عليك، لا يضرّك بأيهما بدأت (۲).

این روایت هم به تقریب سابق دلالت دارد بر بطلان تفسیر اتمام به افراد، والله ولي التوفيق والرشاد.

و ثامناً: از روایات عدیده ظاهر می شود که قرائت جناب امیرالمؤمنین عليه السلام و ابن مسعود و مسروق: (أقيموا الحجّ والعمرة) بود، پس بنابر این قرائت ثابت شد که مراد از اتمام هم اقامه است، و با امر اقامه حج و عمره مستلزم افراد نیست.

در "درّ منثور" مذکور است:

أخرج أبو عبيد - في فضائله -، وسعيد بن منصور، وعبد بن

۱. البقرة (۲): ۱۹۶.

۲. الدرّ المنثور ۱/ ۲۰۹.

حميد ، وابن جرير ، وابن المنذر ، وابن أبي حاتم ، وابن الأنباري ،
عن علقمة ، وإبراهيم ، قالوا: في قراءة ابن مسعود: (وأقيموا الحجَّ
والعمرة..) إلى آخره*.

و نیز در "درّ منثور" مذکور است:

أخرج عبد بن حميد ، وابن جرير ، عن علي [عليه السلام] أنه قرأ:
(وأقيموا الحجَّ والعمرة للبيت)، ثم قال: هي واجبة مثل الحجَّ^(١).

و نیز در آن است:

أخرج ابن مردويه ، والبيهقي - في سننه - ، والإصبهاني - في
الترغيب - ، عن ابن مسعود ، قال: أمرتم بإقامة أربع: ﴿وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^(٢)، (وأقيموا الحجَّ والعمرة إلى البيت):
والحجَّ: الحجَّ الأكبر، والعمرة: الحجَّ الأصغر^(٣).

و نیز در آن است:

أخرج <1299> عبد الرزاق ، وابن أبي شيبة - كلاهما في

* [الف] آية: ﴿وَأَقِيمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ [البقرة (٢): ١٩٦]. (١٢).

[الدرّ المنثور ١/ ٢٠٨].

١. الدرّ المنثور ١/ ٢٠٨.

٢. البقرة (٢): ٤٣.

٣. الدرّ المنثور ١/ ٢٠٨.

طعن یازدهم عمر (متعة الحج) / ۱۳۱

المصنف -، وعبد بن حميد، عن مسروق، قال: أمرتم في القرآن بإقامة أربع: أقيموا الصلاة والزكاة، وأقيموا الحج والعمرة^(۱).

و نیز در آن مذکور است:

أخرج عبد بن حميد، وابن أبي داود - في المصاحف -، عن ابن مسعود أنه قرأ: (وأقيموا الحج والعمرة للبيت)^(۲).

و تاسعاً: در "درّ منشور" مسطور است:

وأخرج عبد بن حميد، عن مجاهد، قال: تمامها ما أمر الله فيها^(۳).

از این روایت ظاهر است که: مراد از اتمام حج و عمره آن است که آنچه حق تعالی امر در این هر دو کرده آن را بجا آرند، پس تا وقتی که امر الهی به افضلیت افراد ثابت نشود، تمسک به این آیه بر افضلیت افراد نتوان کرد.

و عاشراً: نیز در تفسیر "درّ منشور" مذکور است:

أخرج ابن جرير، وابن المنذر، عن ابن عباس - في الآية - قال: من أحرم بحجّ أو عمرة فليس له أن يحلّ حتى يتمّها تمام الحجّ يوم النحر إذا رمى جمره العقبة وزار البيت فقد حلّ، وتام العمرة

۱. الدرّ المنثور ۱/ ۲۰۹.

۲. الدرّ المنثور ۱/ ۲۰۹.

۳. الدرّ المنثور ۱/ ۲۰۸.

إذا طاف بالبيت وبالصفا والمروة فقد حل^(۱).

از این روایت ظاهر است که: مراد از اتمام حج و عمره آن است که از این هر دو محلّ نشود تا آنکه تمام کند این هر دو را، و تمام حج یوم نحر است وقتی که رمی جمره عقبه کند و زیارت بیت نماید، و تمام عمره وقتی است که طواف بیت نماید و سعی در میان صفا و مروه^(۲) نماید که این وقت از عمره محلّ می شود؛ پس ثابت شد که غرض از امر به اتمام آن است که: قبل از وقت احلال محلّ نشوند، و این هذا من الأمر بالافراد؟! کما لا یخفی علی من قسط من التحقیق والانتقاد.

و حادی عشر: آنکه نیز در "درّ منثور" مذکور است:

أخرج سفیان بن عیینة، والشافعی، والبیہقی - فی سننه -، عن طاوس، قال: قیل لابن عباس: أتأمر بالعمرة قبل الحجّ والله تعالی یقول: ﴿وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾؟! (۳) فقال ابن عباس: کیف تقرؤون^(۴): ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾ (۵) فبأيهما

۱. الدرّ المنثور ۱/ ۲۰۸.

۲. در [الف] اشتباهاً: (عمره) آمده است.

۳. البقرة (۲): ۱۹۶.

۴. در [الف] اشتباهاً: (نقرؤون) آمده است.

۵. سورة النساء (۴): ۱۲.

تبدون؟ قالوا: بالدين. قال: فهو ذاك^(۱).

از این روایت هم ظاهر است که: ابن عباس امر می فرمود که: عمره را قبل حج بجا آرند، و ظاهر است که: این حج تمتع است، و چون کسی اعتراض بر او به تقدیم ذکری حج کرد، جواب شافی از آن به استشهاد آیه دیگر از کلام الهی داد؛ پس ثابت شد که مراد از این آیه امر به افراد نیست.

و ثانی عشر: آنکه در "درّ المنثور" مذکور است:

أخرج سعيد بن منصور، وابن أبي شيبة، وعبد بن حميد، وابن أبي حاتم، والبيهقي، عن الشعبي أنه قرأها: «وَأَتُوا الْحَجَّ»، ثم قال: «وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ»^(۲) يعني برفع التاء، وقال: هي تطوع^(۳).

از این روایت ظاهر است که: شعبی لفظ عمره را به رفع می خواند؛ پس بنابر این هم امر به افراد ثابت نخواهد شد که بنای آن بر تعلق اتمام به آن است.

و چون عدم ارتباط این آیه کریمه با افضلیت افراد و مرجوحیت تمتع نهایت ظاهر و واضح است، ناچار محققین اساطین سنیه اعتراف به حق کردند که استدلال عمری را بر تقدیر تعلق آن به افضلیت افراد و مفضولیت

۱. الدرّ المنثور ۱/ ۲۰۹.

۲. البقرة (۲): ۱۹۶.

۳. الدرّ المنثور ۱/ ۲۰۹.

تمتع ضايع و فاسد و باطل و كاسد و بى جا و بى محل دانستند.

قرطبى در "مفهم شرح صحيح مسلم" گفته:

وقوله: (كان ابن عباس يأمر بالمتعة، وكان ابن الزبير ينهى عنها) هذه المتعة التي اختلف فيها، هي فسخ الحج في العمرة التي أمرهم بها النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فكان ابن عباس يرى أن ذلك جائز لغير الصحابة، وكان ابن الزبير يرى أن ذلك خاص بهم، وهي التي قال فيها جابر بن عبد الله: على <1300> يدي دار الحديث: تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وهي التي منعها عمر، واستدل على منعها بقوله تعالى: ﴿وَأْتُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(١)، ولا معنى لقول من قال: إن اختلافهما إنما كان في^(٢) الأفضل في المتعة التي هي الجمع بين الحج والعمرة في عام واحد وسفر واحد، ومن^(٣) غيرها من الأفراد والقران؛ لأنه لو كان اختلافهما في ذلك لكان استدلال عمر ضائعاً؛ إذ كان يكون استدلالاً في غير محله، غير أنه لما كان لفظ (المتعة) يقال عليها بالاشتراك، خفي على كثير من الناس، وكذلك يصلح هذا اللفظ

١. البقرة (٢): ١٩٦.

٢. في المصدر: (بين) بدل (في).

٣. في المصدر: (وبين) بدل (ومن).

لمتعة النكاح، ولذلك ذكرهما جابر عن عمر في نسق واحد* .
از این عبارت ظاهر است که: اگر استدلال عمر به آیه: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(۱) بر افضلیت افراد و عدم افضلیت تمتع باشد، لازم آید که استدلال عمر ضایع گردد، و استدلال او در غیر محل باشد؛ پس هرگاه استدلال خلافت مآب بر این افضلیت فاسد و باطل و ضایع و در غیر محل واقع باشد، این استدلال از مخاطب با کمال چگونه مقبول ارباب عقول می تواند شد؟! پس کمال عصیبت است که - به غایت ذهول و غفول! - افادات ائمه فحول خود به نظر نیاورده، و از وعید «من فسّر القرآن برأیه فقد کفر» نترسیده^(۲)، در تفضیح خلافت مآب و تفضیح خود می کوشند، و به این آیه کریمه استدلال بر افضلیت افراد می نمایند، و اسناد آن به خلافت مآب هم می کنند. و ابن حزم در "محلّی" گفته:

روی النسائي^(۳)، عن أبي موسى الأشعري، قال: قدمت على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وهو بالبطحاء، فقال: «بما

* [الف] باب ما جاء في فسح الحج إلى العمرة من كتاب الحج .

قوبل على أصل نسخة من المفهم، قوبلت على نسخة القرطبي الشارح، والحمد لله على ذلك . (۱۲) . [المفهم ۳/ ۳۱۷] .

۱ . البقرة (۲) : ۱۹۶ .

۲ . در [الف] اشتباهاً: (نرسیده) آمده است .

۳ . لم يرد في المصدر: (روی النسائي) .

أهللت؟» قلت: بإهلال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم. قال: «هل سقت من هدي؟» قلت: لا. قال: «فطف بالبيت وبالصفا وبالمروة، ثم حلّ»، فطفْتُ بالبيت والصفا والمروة، ثم أتيت امرأة من قومي فمشطتني، وغسّلت رأسي، فكنت أفتي الناس بذلك في إمارة أبي بكر وإمارة عمر، فإني لقاؤم بالموسم إذ جاءني رجل فقال: إنك لا تدري ما أحدث أمير المؤمنين في شأن النسك! قلت: يا أيها الناس! من كنا أفتيناه بشيء فليتد^(١)، فإن أمير المؤمنين قادم عليكم فائتموا به، فلما قدم قلت: يا أمير المؤمنين! ماذا الذي أحدثت في شأن النسك؟ قال: إن نأخذ بكتاب الله، فإن الله تعالى قال: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(٢)، وإن نأخذ بسنة نبيّنا فإنه لم يجلّ حتّى نحر الهدى. [قال أبو محمد:]^(٣) فهذا أبو موسى قد أفتي بما قلنا مدّة إمارة أبي بكر... وصدراً من إمارة عمر، وليس توقفه لما شاء الله أن يتوقف له حجة على ما روى عن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم، وحسبنا قوله لعمر: (ما الذي أحدثت في النسك) فلم ينكر ذلك عمر.

١. في المصدر: (فليتد).

٢. البقرة (٢): ١٩٦.

٣. الزيادة من المصدر.

وأما قول عمر في قول الله تعالى: ﴿وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ (۱)
فلا إتمام لهما إلا ما علّمه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم
الناس، وهو الذي أنزلت عليه هذه الآية، وأمر ببيان ما أنزل عليه
من ذلك. (۲) انتهى بنوع من الاختصار.

از این عبارت ظاهر است که: اتمام را بر منع تمتع حمل کردن مخالف
ارشاد سرور کائنات ﷺ است، عجب که جناب رسالت مآب ﷺ که بر آن
حضرت این آیه نازل شد، اتمام حج و عمره را مانع تمتع نگرداند، و اتمام را
به افراد سفر تفسیر نفرماید، و خلافت مآب به هواجس نفسانی آیه قرآنی را
بر غیر مراد حمل کرده، خلافاً لله ولرسوله حکم شریعت را باطل سازد، و داد
مشاقه و معاززه الهی دهد!

وآخر بطلان حکم عمر و فساد تمسک **<1301>** اوبه مثابه [ای] رسید که
مثل ابن حزم - که از بندگان خاص خلافت مآب است - سر از اتباع جنابش
پیچیده، مخالفت حکم و تفسیرش به ارشاد سرور کائنات - علیه وآله
آلاف التحیات - به مزید وضوح ثابت ساخته، ضبط درد جگر نتوانسته!
و ابن الهمام در "فتح القدير" گفته:

۱. البقرة (۲): ۱۹۶.

۲. المحلّي ۷/۱۰۲.

وقد استدلل للفور بالمنقول والمعنى.

فالأول : حديث الحجّاج بن عمرو الأنصاري : «من كسر أو عرج فقد حلّ وعليه الحجّ من قابل»، وهذا بناءً على أن لفظة (قابل) متعارف في السنة الآتية التي تلي هذه السنة، وإلّا فهو أعَمّ من ذلك، فلا دليل فيه.

والثاني : هو أن الحجّ لا يجوز إلّا في وقت معين واحد في السنة، والموت في سنة غير نادر، فتأخيره بعد التمكن في وقته تعريض له على الفوات فلا يجوز، ولذا يفسق بتأخيره ، ويأثم ، ويردّ شهادته، فحقيقة دليل وجوب الفور هو الاحتياط، فلا يدفعه أن مقتضى الأمر المطلق جواز التأخير بشرط أن لا يخلي العمر منه، وإنه ﷺ حجّ سنة عشر، وفريضة الحجّ كانت سنة تسع، فبعث أبا بكر يحجّ بالناس فيها، ولم يحجّ هو إلى القابلة، أو فرض سنة خمس على ما روى الإمام أحمد من حديث ابن عباس : بعثت بنو أسعد^(١) بن بكر حمام^(٢) بن ثعلبة وافداً إلى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، [فذكر له عليه [وآله] السلام فرائض الإسلام : الصلاة ، والصوم ، والحجّ . قال ابن الجوزي : وقد رواه شريك بن

١ . في المصدر : (سعد).

٢ . في المصدر : (ضمام).

أبي نمر، عن كريب، فقال فيه: بعثت بنو سعد ضماماً وافداً^(١) في شهر رجب سنة خمس، فذكر له رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فرائض الإسلام: الصلاة، والصوم، والحج، أو سنة ست، فإن تأخيره صلى الله عليه [وآله] وسلم ليس يتحقق فيه تعريض القوات، وهو الموجب للفور؛ لأنه كان يعلم أنه يعيش حتى يحج ويعلم الناس مناسكهم تكميلاً للتبليغ، وليس مقتضى الأمر المطلق جواز التأخير ولا الفور حتى يعارضه موجب الفور - وهو هذا المعنى - فلا يقوى قوته، بل مجرد طلب المأمور^(٢) به، فيبقى كل من الفور والتأخير على الإباحة الأصلية، وذلك الاحتياط يخرج عنها.

على أن حديث ابن عباس قد رواه أحمد، وليس فيه ذكر تاريخ، وأما التاريخ المذكور فإثماً وجدت تفصيله^(٣) في ابن الجوزي، وقد رواه شريك ابن أبي بهز، عن كريب، فقال فيه.. وذكر ما قدمناه.

قال صاحب التنقيح: لا أعرف لها سنداً، والذي نزل سنة ست

١. الزيادة من المصدر.

٢. در [الف] اشتباهاً: (المأمون) آمده است.

٣. في المصدر: (معضلة).

قوله تعالى: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(۱)، هو افتراض الإتمام، وإنما يتعلّق بمن شرع فيها فتخلّص من هذا أن الفورية واجبة، والحجّ مطلقاً هو الفرض، فيقع أداءه إذا أخّره، ويأثم بترك الواجب على نظير ما قدّمناه في الزكاة سواءً، فارجع إليه، وقسه به*.

از این عبارت ظاهر است که: قول حقّ تعالى: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(۲) قبل افتراض حج در سنه سادسه از هجرت نازل شده، و مراد از آن افتراض اتمام است، و آن متعلق نیست مگر به کسی که شروع در عمره یا حج نماید؛ پس ثابت شد که دلالت این آیه، محصور و مقصور بر اتمام عمره و حج در صورت شروع در آن است، فأین هذا من الدلالة على أفضلية أفراد كلّ منهما عن الآخر!؟

و هر چند جواب ترهات ولی الله^(۳) از ردّ خرافات مخاطب به کمال وضوح ظاهر می شود، لکن چون مخاطب مغرور، بعض امور [را] مستور ساخته؛ لهذا تعرض به آن مناسب می نماید، پس باید دانست که افادات ولی الله که مخاطب به آن تعرض <1302> نکرده -مخدوش است به

۱. البقرة (۲): ۱۹۶.

* [الف] اول کتاب الحج . [فتح القدير ۲/ ۴۱۳-۴۱۴].

۲. البقرة (۲): ۱۹۶.

۳. قبلاً از قره العينين: ۲۱۲-۲۱۳ گذشت.

وجوه عدیده:

اول: آنکه تمسک به اینکه مذهب منصور نزد شافعی آن است که: نسک آن حضرت افراد بود به حج.

مردود است به اینکه: قول شافعی اصلاً لایق احتجاج و استدلال نیست، خصوصاً به مقابله اهل حق، و خصوصاً وقتی که افضلیت تمتع از خود شافعی منقول باشد؛ چه از عبارت ترمذی ظاهر شده که تمتع نزد شافعی افضل است، و ابن حزم هم از شافعی افضلیت تمتع از افراد نقل کرده، و همچنین فخر رازی افضلیت تمتع از کتاب "اختلاف حدیث" شافعی نقل نموده.

دوم: آنکه از عبارت فخر رازی ثابت شد که: مالک نیز قائل به افضلیت تمتع از افراد است، پس چگونه تشبیه ولی الله به نسبت نصرت افرادیت حج آن حضرت به مالک، مقبول ارباب عقول تواند شد؟!

و شمس الائمة سرخسی در کتاب "مبسوط" گفته:

و علی قول مالک... التمتع أفضل من القران*.

و نیز گفته:

و مالک... استدلل بحديث عثمان...: أن النبي

* [الف] الفصل الثاني من باب القران من كتاب الحج. [المبسوط ۲/ ۲۵].

صلی الله علیه [وآله] وسلم تمتع بالعمرة إلى الحج^(۱).

از این عبارت به صراحت تمام ظاهر است که: نزد مالک حج آن حضرت حج تمتع بود.

سوم: آنکه در مابعد به وضوح تمام ظاهر می شود که: هرگز حج آن حضرت حج افراد نبود، و کسی که ادنی مناسبت به علم حدیث دارد در این باب ریبی نمی کند، و اساطین محققین و شراح حدیث که اعمار عزیزه در تحقیق احادیث و جمع مختلفات و تدوین متعارضات و حل شبهات صرف کرده اند، به این معنا تنصیصات کرده اند؛ پس اگر شافعی و مالک قائل گردیدند به آنکه حج آن حضرت افراد بود، این معنا دلیل قلت تتبع و مزید خمود و جمود است که بر ظاهر بعض روایات فریفته، و از خصوص^(۲) قاطعه - که رد آن می کند - خبری بر نداشته، و به طریق جمع وانرسیده اند.

بالجمله؛ تمسک به نصرت شافعی و مالک، افرادی حج آن سرور صلی الله علیه و آله را سراسر دلیل اختلال عقل است که خودش در این کتاب قبل از این عبارت گفته است که:

ما را در این رساله به اجوبه امامیه و زیدیه کار نیست، مناظره ایشان بر

۱. المبسوط ۲۶/۴.

۲. کذا، و ظاهراً (نصوص) صحیح است.

طور دیگر می باید نه به احادیث "صحيحين" و مانند آن * انتهى .
هرگاه مناظره امامیه به احادیث "صحيحين" و مانند آن درست نشود،
تمسک به جواب اعتراضاتشان به مزعومات شافعی و مالک و امثالشان از
عجایب امور است .

چهارم: آنکه تمسک به روایت جابر در ضبط قصة حجة الوداع بر آنکه
نسک آن حضرت افراد بود، صریح الاختلال و موجب حیرت ارباب کمال
است، از قصة حجة الوداع - که جابر آن را روایت کرده، [و] در
"صحيح مسلم" و غیره مذکور است - هرگز لازم نمی آید که حج آن حضرت
هم افراد باشد .

و از کلام ابن القیم بطلان تمسک به این روایت جابر که ولی الله خواله به
آن کرده، و همچنین بطلان تشبث به دیگر روایات - که از جابر مروی
است، والصدق از این به مراد مثبتی افراد است^(۱) - در ما بعد به کمال وضوح
ظاهر می شود .

قال ابن القیم في زاد المعاد:

* [الف] مقدمه سابقه از دلایل عقلی بر تفضیل شیخین، قبل شروع در ردّ
عبارت تجرید . (۱۲) . [قرة العينين : ۱۴۵] .

۱ . یعنی : در اثبات مراد آنها - که افراد بودن حج باشد - چسبان تر است .

وأما قول جابر: (إنه أفرد الحجّ..) فالصحيح^(١) من حديثه ليس فيه شيء من هذا، وإنما فيه أخبار عنهم من^(٢) أنفسهم أنهم لا ينوون إلا الحجّ، فأين في هذا ما يدلّ على أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لبّى في الحجّ مفرداً؟!.. إلى آخر ما سيبيء في ما بعد إن شاء الله تعالى^(٣).

وعلامه قرطبي در "مفهم" - در شرح حديث جابر - گفته:

وقول جابر: (لسنا ننوي إلا الحجّ، لسنا نعرف العمرة..).

هذا يحتمل أن يخبر به عن <1303> حالهم الأول قبل الإحرام، فإنهم كانوا يرون العمرة في أشهر الحجّ من أفجر الفجور، كما تقدّم، فلما كان عند الإحرام بين لهم النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم، فقال: «من أراد أن يهّلّ بحجّ فليفعل، ومن أراد أن يهّلّ بعمرة فليفعل، ومن أراد أن يهّلّ بحجّ وعمرة فليفعل»، فارتفع ذلك الوهم الواقع لهم، وسيأتي هذا إن شاء الله تعالى*.

از این عبارت ظاهر است که: این قول جابر با آنکه اخبار از حال خودشان

١. في المصدر: (فالصريح).

٢. لم ترد (من) في المصدر.

٣. زاد المعاد ٢/ ١٣١.

* [الف] باب حجة النبيّ ﷺ [من كتاب الحجّ]. [المفهم ٣/ ٣٢٣-٣٢٤].

بود نه از حال حضرت رسول خدا ﷺ، مبنی است بر اخبار از حال اول قبل احرام، و وقت احرام جناب سرور انام - صلی الله علیه و آله الکرام - تخییر صحابه در تمام اقسام فرموده، و همین که صحابه را عارض شده بود مرتفع گردید؛ پس ثابت شد که بنای این قول بر وهم باطل و زعم لاحاصل بود، و بطلان آن از ارشاد سرور کائنات ﷺ ثابت گردید؛ پس این قول مثبت افرادیت حج جمیع صحابه هم نمی تواند شد چه جا که مثبت افرادیت حج آن سرور باشد.

و عجب که ولی الله از افادات ائمه اعلام خود خبری بر نداشته، به چنین قول که اصلاً با مطلوبش مناسبتی ندارد! تمسک نموده، اظهار کمال جودت ذهن و لطف قریحه و مهارت خویش در فهم احادیث نموده.

پنجم: آنکه از جابر روایت قرآن هم مروی است، چنانچه ابن القیم در عبارتی که می آید گفته:

وخامسها: ما رواه سفیان الثوري، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر بن عبد الله: أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حجّ ثلاث حجج : [حجّتين] (۱) قبل أن يهاجر، وحجّة بعد ما هاجر، معها عمرة. رواه الترمذي [وغيره] (۲).

۱. الزيادة من المصدر.

۲. الزيادة من المصدر. زاد المعاد ۲/ ۱۰۸.

ششم: آنکه ابن القيم در "زاد المعاد" در وجوه ترجيح قران گفته:
 السابع: إن رواية الأفراد أربعة: عائشة، وابن عمر، وابن عباس، وجابر، والأربعة رووا القرآن، فإن صرنا إلى تساقط روايتهم^(۱) سلمت رواية من عداهم للقران عن معارض؛ وإن صرنا إلى الترجيح وجب الأخذ برواية من لم يضرب الرواية عنه ولا اختلف كالبراء، وأنس، وعمر بن الخطاب، وعمران بن الحصين، وحفصة، ومن معهم.^(۲) انتهى.

از اين عبارت ظاهر است که: روايت قران از براء و انس و عمر بن الخطاب و عمران بن الحصين و حفصه و غير ايشان بلا اضطراب و اختلاف است، بس عجب که به زعم عدم اختلاف روايت بر جابر - با وصف عدم فهم مراد روايت جابر - تمسک به آن نمايد، و به عدم اختلاف و اضطراب روايات اين اکابر صحابه که خود خلافت مآب نیز از جمله ايشان است، اعتنايي نمی کند.

هفتم: آنکه قول او: (و همین است قول فاروق و ذی النورین... الى آخر) دلالت صريحه دارد بر آنکه: عمر بن الخطاب قائل بود به آنکه حج آن

۱. في المصدر: (رواياتهم).

۲. زاد المعاد ۲/ ۱۳۴.

سرور عليه السلام افراد بود، حال آنکه از عبارت ابن القیم - که نقل شد - ظاهر است که خلافت مآب بلا اختلاف و اضطراب قران را روایت نموده، و کمال عجب است که شاه ولی الله - با این همه جلالت شأن و تحدیث و مهارت و تبحر که معتقدینش اعتقاد آن دارند - به کتب مشهوره مثل "صحیح" مسلم و "سنن" نسائی و "سنن" ابن ماجه و "مسند" احمد بن حنبل و امثال آن هم روینیاورده که کذب این نسبت باطله به خلافت مآب درمی یافت، و خود را از این کذب و بهتان و اتهام بر خلافت مآب باز می داشت.

بالجمله؛ به روایت جمعی از اعلام و ارکان فخام اهل سنت مثل احمد بن حنبل و مسلم و نسائی و ابن ماجه و ابو عوانه و بیهقی و امثال ایشان - کما سیجیء - ثابت است که خلافت مآب **<1304>** اعتراف کرده به آنکه: جناب رسالت مآب عليه السلام متعه را بجا آورده، پس نسبت اعتقاد افراد حج آن سرور عليه السلام (۱) به خلافت مآب کذب محض است.

هشتم: آنکه از عبارت "مبسوط" سابقاً ظاهر شد که: مالک به حدیث عثمان بر افضلیت تمتع، احتجاج کرده که عثمان روایت نموده که جناب رسالت مآب عليه السلام تمتع نمود به عمره سوی حج (۲)، پس ثابت شد که ثالث هم مثل ثانی حج آن حضرت را حج تمتع می دانست؛ پس حیرت است که

۱. در [الف] (آن سرور) خوانا نیست، از مطالب قبلی مؤلف استفاده شد.

۲. المبسوط ۴/۲۶.

چگونه ولی الله بر فتراک اینها تهمت نسبت افراد به آن حضرت می‌بندد.

نهم: آنکه بر تقدیر تسلیم قائل شدن ثانی و ثالث به آنکه حج آن حضرت عليه السلام افراد بود نه قران و تمتع، دلیل واضح است بر آنکه ایشان را اصلاً به حقیقت حج آن حضرت اطلاعی نبود، و عجب که چگونه با این اختصاص و قرب و مزید حضور خدمت سرا پا نور سرور عالم - علی ما یذکره المخالفون - قول آن حضرت: «لو استقبلت من أمری ما استدبرت لما سقت الهدی». [را] هم نشیندند که آن نص صریح است بر آنکه آن حضرت سیاق هدی فرموده، و ظاهر است که با سیاق هدی افرادیت حج امکان ندارد.

و بالفرض اگر این ارشاد مبارک [را] نشیندند، پس چگونه...؟! (۱)
بالجمله؛ از کلام ابن القیم و دیگر افادات ائمه متبحرین به کمال وضوح و ظهور ثابت می‌شود که حج آن حضرت حج افراد نبود، پس اهتمام شاه ولی الله در اثبات افرادیت حج آن حضرت - بر خلاف نقل خود اختلاف فاحش را، و نسبت آن به ثانی و ثالث (۲) - در حقیقت موجب نهایت خجالت

۱. کذا، عبارت ناتمام مانده است.

۲. یعنی خودش قبلاً گفته: در اینکه حج آن حضرت کدام یک از انواع سه‌گانه بود اختلاف فاحش وجود دارد - كما في قرّة العینین: ۲۱۲ - ولی اینجا اهتمام در اثبات افراد بودن حج آن حضرت دارد، و این مطلب را به عمر و عثمان نیز نسبت می‌دهد.

و ندامت و سرنگونی اتباع او و مثبت کمال تفضیح هر دو خلیفه است.

دهم: آنکه قول او: (اما سنت، پس آن حضرت ﷺ اختیار افراد را به حج در حجة الوداع) دلالت واضحه دارد بر آنکه او در اینجا حتماً و قطعاً حج آن حضرت را حج افراد می داند، حال آنکه خودش قبل این از صعوبت اختلاف در کیفیت نسک آن حضرت می نالد، و آن را اصعب اختلافات مسائل حج می داند^(۱)؛ پس این چه بلا زد که به این سرعت غفول و ذهول از افاده خودش نموده.

یازدهم: اینکه از قول او: (هر چند دیگران را رخصت داده باشند... الی آخر) ظاهر است که: نزد او رخصت جناب رسالت مآب ﷺ در حج تمتع به جهت ردّ مذهب جاهلیت بود، و چون علمای سنیّه ثبوت این تعلیل را در فسخ^(۲) حج، مانع از استمرار حکم آن می گردانند، لازم آید که ثبوت این تعلیل در حج تمتع نیز مانع از استمرار جواز آن باشد؛ پس لازم آید که حج تمتع جایز نباشد، وهو بدیهی البطلان؛ چه جواز حج تمتع قطعی و یقینی است، چنانچه خودش از نووی نقل کرده^(۳)، پس چاره نیست از آنکه به

۱. قرّة العینین: ۲۱۲.

۲. در [الف] اشتباهاً: (نسخ) آمده است.

۳. قرّة العینین: ۲۱۱-۲۱۲.

بطلان تعلق اکابر خود به این تعلیل در دفع جواز فسخ^(۱) حج قائل شود و به امر حق آئل، یا مخالفت اجماع امت کرده، داخل زمره مبتدعین گردد.

دوازدهم: آنکه از قول او: (این استدلال فاروق مذکور است... الی آخر) ظاهر است که: او روایت بخاری را دلیل این معنا گردانیده که عمر در مناظره ابوموسی که فتوا به جواز حج تمتع می داد، استدلال کرده بر خلاف او به کتاب و سنت؛ پس ظاهر شد که عمر بر ردّ جواز تمتع استدلال به کتاب و سنت نموده، حال آنکه خود ولی الله در اوائل همین کتاب از نهی عمر قران و تمتع را تحاشی بسیار زده، خود را از قبول آن دور دور کشیده، و **<1305>** بر مدعیان این نهی ردّ بلیغ کرده، و همین روایت ابوموسی را - که بخاری جای دیگر به الفاظ دیگر نقل کرده - بر فسخ حج حمل کرده، چنانچه گفته:

عن أبي موسى؛ قال: بعثني النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم إلى قومي باليمن، فجئت وهو بالبطحاء.. فذكر حديث التحلل.. إلى أن قال: فقدم عمر، فقال: إن نأخذ بكتاب الله فإنه يأمرنا بالتمام، قال الله تعالى: ﴿وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(۲)، وإن نأخذ بسنة النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم فإنه لم يحلّ حتى نحر الهدى. أخرجه البخاري^(۳).

۱. در [الف] اشتباهاً: (نسخ) آمده است.

۲. البقرة (۲): ۱۹۶.

۳. صحيح البخاري ۱۵۰ / ۲.

تنبيه: در اینجا وهمی واقع می‌شود که اکثر مشتغلین به آن وهم در مانده‌اند، و آن، آن است که می‌گویند که: فاروق اعظم از قرآن و تمتع نهی فرمودند، و این خطاست؛ آنچه بعد تتبع بلیغ فقیر را معلوم شده آن است که: چون آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم در حجة الوداع اصحاب را امر فرمود به فسخ حج به عمره، جمعی را گمان افتاد که وظیفه مستمره همین فسخ است، فاروق اعظم به ابلغ و جوه این گمان را رد فرمود، و التزام فسخ را انکار نمود نه اصل تمتع و قرآن را، لیکن الفاظ روایت مختلف شدند، و اوهام سائر^(۱) گشتند، و حق آن است که گفته شد، والله اعلم. * انتهى.

پس این تناقض قبیح و تهافت صریح است که یک جا تشنیع بلیغ بر کسانی می‌زند که این روایت را محمول بر تمتع می‌کنند، و استدلال خلافت مآب را متعلق به منع آن می‌سازند، و باز از این افاده غفلت نموده، این روایت را - که بخاری جای دیگر آورده - محمول می‌سازد بر حج تمتع، و استدلال مذکور را در آن حمل می‌کند بر مرجوحیت تمتع.

و هر چند دلایل عدیده بر آنکه خلیفه ثانی از تمتع نهی کرده و منع از آن نموده سابقاً گذشت، لکن در اینجا یک روایت امام اعظم سنیان که برای

۱. در مصدر (نائر).

* [الف] فقیهات عمر از مقدمه سادسه از دلایل عقلی. [قرة العینین : ۵۹].

تکذيب شاه ولي الله در انکار انکار عمر کافی است، بايد شنيد.

در "فتح القدير" - بعد نقل روايت ابوداود و نسائي از صبي بن معبد مشتمل بر قول عمر براي او: (هديت لسنة نبيك) - گفته:

وليس فيه أنه - يعني عمر - قال [له] (۱) ذلك عقيب طوافه وسعيه مرتين، لا جرم (۲) أن صاحب المذهب رواه على النص الذي هو حجة، وإنما قصده (۳) المؤلف، وذلك لأن أبا حنيفة... روى عن حماد بن أبي سليمان، عن إبراهيم، عن الصبي بن معبد، قال: أقبلت من الجزيرة حاجاً قارناً، فمرت بسليمان بن ربيعة وزيد بن صوحان - وهما منيخان بالعذيب - فسمعتني أقول: لييك بحجة وعمره معاً، فقال أحدهما: هذا أضلّ من بعيره، وقال الآخر: هذا أضلّ من .. كذا وكذا، فضيت حتى إذا قضيت نسكي مررت بأمر المؤمنين عمر...، فسأقه .. إلى أن قال فيه: قال - يعني عمر - له: فصنعت ماذا؟ قال: مضيت، فطفت طوافاً لعمرتي، وسعيت سعياً لعمرتي، ثم عدت، ففعلت مثل ذلك لحجّتي، ثم بقيت حراماً (۴) ما أقننا، أصنع كما يصنع الحاجّ حتى قضيت آخر نسكي.

۱. الزيادة من المصدر.

۲. در [الف] اشتبهاً اينجا: (صاحب) بعدى تکرار شده است.

۳. في المصدر: (قصره).

۴. أي محرماً، ذكره القاري في شرح مسند أبي حنيفة: ۱۱۲.

قال: هديت لسنة نبيك صلى الله عليه [وآله] وسلم، وأعادته.
وفيه: كنت حديث عهد بنصرانية، فأسلمت، فقدمت الكوفة
أريد الحج، فوجدت سليمان بن ربيعة وزيد بن صوحان يريدان
الحج - وذلك في زمان عمر بن الخطاب - فأهلّ سليمان وزيد بالحج
وحده، وأهلّ الصبي بالحج والعمرة، فقال^(١): ويحك!
تمتع^(٢)، وقد نهى عمر عن <1306> المتعة؟! والله لأنت أضلّ من
بعيرك.. فساقه.

وفيه ما قدّمناه من أن التمتع في عرف الصدر الأول وتابعيهم
يعمّ القرآن والتمتع بالعرف الواقع الآن*.

از این روایت به صراحت تمام ظاهر است که: سلیمان یا زید بن صوحان
بر صبی بن معبد انکار ارتکاب تمتع نمود، و استدلال بر شناخت آن به نهی
ابن خطاب از آن نمود، و به این سبب تشنیع را بر او به غایت رسانید، یعنی
گفت که: قسم به خدا هر آینه تو گمراه تر هستی از شتر خود.
و هر چند صاحب "فتح القدير" تمتع را به معنای قرآن گردانید، لکن چون
شاه ولی الله از نهی عمر قرآن را هم سر باز می زند؛ لهذا این روایت به هر
صورت برای تکذیب او کافی است.

۱. في المصدر: (فقالا).

۲. كذا في المصدر، والظاهر (تمتع)، أو (تمتعت)، كما في شرح مسند أبي حنيفة

للقاري: ۱۱۲.

* [الف] باب القرآن من كتاب الحج. (۱۲). [فتح القدير ۲/ ۵۲۷].

اما آنچه گفته: و در تفسیر این اتمام مروی شده که: إتمامها أن تحرم لها من
دويرة أهلك.

پس استدلال به این روایت بر تفضیل افراد از عجائب افراد، و غرائب
ظاهرالفساد، و دلیل کمال بُعد از تحقیق و رشاد، و انهماک در تعصب و
عناد است.

واعجابه! که مخاطب با آن همه افتخار و جلالت و تصدی صدارت و
ریاست نه بر حدیث و تفسیر اطلاعی دارد و نه از فقه خود خبری بر می دارد!
و باز گردن کبر و غرور به مقابله اهل حق می افرازد!!

بالجمله؛ بطلان این هوس باطل به چند وجه ظاهر است:

اول: آنکه به غیر اثبات این روایت از طرق معتمده اهل حق، لایق آن
نیست که به مقابله شان ذکر کرده شود، و از افاده خودش در صدر کتاب
واضح است که الزاماتی که عاید به شیعه شود، می باید که از کتب معتبره
ایشان منقول باشد، و الزاماتی که عاید بر اهل سنت می شود، باید که موافق
روایات اهل سنت باشد و الا هر یک را از طرفین تهمت تعصب و عناد لاحق
است، و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع^(۱).

دوم: آنکه استدلال به این روایت در حقیقت اهتمام در تکذیب و تفضیح خود فرمودن است؛ چه او تصریح فرموده به التزام نقل از کتب شیعه، کما علمت.

سوم: آنکه والد ماجدش هم احادیث "صحیحین" و مانند آن را لایق مناظره امامیه بلکه زیدیه هم ندانسته^(۱)، چگونه این روایت را مخاطب بر خلاف عهد و میثاق خود و خلاف و شقاق ارشاد باسداد والد ماجد خود، روبروی اهل حق ذکر می‌کند!

چهارم: آنکه اگر این روایت به طرق صحیح اهل حق ثابت می‌شد، باز هم لایق احتجاج و استدلال به مقابله اهل حق نبود؛ زیرا که ترجیح تمتع به اخبار مستفیضة متواتره اهل حق ثابت شده، پس این روایت - بر فرض ثبوت و صحت، و دلالت بر ترجیح افراد - محمول بر تقیه از اهل عناد خواهد شد.

پنجم: آنکه اگر این روایت اصلی می‌داشت، احرام از بلد قبل میقات، مأمور به می‌بود، حال آنکه خود خلافت مآب احرام را از غیر میقات به تأکید منع می‌فرمود.

در "کنز العمال" مسطور است:

عن الأسود بن يزيد، عن عمر بن الخطاب: أنه خطب الناس فقال: من أراد منكم الحجّ فلا يحرمنّ إلا من ميقات، والمواقيت التي وقتها لكم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لأهل المدينة ومن مرّ بها من غير أهلها: ذو الحليفة، ولأهل الشام ومن مرّ بها من غير أهله^(۱): الجحفة، ولأهل نجد ومن مرّ بها من غير أهلها: قرن، ولأهل اليمن: يلملم، ولأهل العراق وسائر الناس: ذات عرق*.

پس اثبات روایت احرام از دویره اهل، در حقیقت مخالفت ارشاد باسداد خلافت مآب است، عجب که مخاطب <1307> چندان منهمک در ردّ مقالات اهل حق گردیده که از ردّ ارشاد خلافت مآب هم - که موافق حق باشد - مبالاتی نمی کند!

و نیز در "کنز العمال" مسطور است:

عن الحسن: أن عمران بن حصين أحرم من البصرة، فكره ذلك عمر بن الخطاب. هق**.

از این روایت هم ظاهر است که: خلیفه ثانی تقدیم احرام را بر میقات مکروه دانسته و پسند نکرده، پس اگر مراد از اتمام احرام از دویره اهل باشد،

۱. في المصدر: (أهلها).

*. [الف] الباب الرابع من كتاب الحج من حرف الحاء. [كنز العمال ۱۵۳/۵].

** [الف] الباب الرابع من كتاب الحج من حرف الحاء. [كنز العمال ۱۵۶/۵].

لازم آید که خلافت مآب در این کراهت، کراهت حکم الهی کرده باشد؛ پس در حقیقت سعی مخاطب در تبرئه خلافت مآب منقلب به سعی در تفضیح او گردید.

ششم: آنکه خلیفه ثالث نیز تقدیم احرام را منکر می دانست و شناخت آن [را] ظاهر کرده، چنانچه در "کنز العمال" مسطور است:

عن محمد بن إسحاق ، قال: خرج عبد الله بن عامر من نيسابور معتمراً قد أحرم بها، فلما قدم على عثمان بن عفان قال له: قد غررت نفسك حين أحرمت من نيسابور. هق*.

عجب است که خلیفه ثالث از تقدیم احرام تعبیر به تغیر نفس نماید و نکیر بر آن کند؛ و مخاطب بر رغم انف او روایت احرام از دوبره اهل به اهتمام ثابت کند!

هفتم: آنکه ابن قدامه حنبلی در کتاب "مغنی" ثبوت این روایت را از جناب امیر المؤمنین علیه السلام و خلیفه ثانی انکار کرده و گفته:

إنما قالوا: إتمام العمرة أن تنشأها من بلدك، ومعناه أن تنشئ لها سفراً من بلدك تقصد له ليس يحرم^(۱) بها من أهلك.

* [الف] الباب الرابع من كتاب الحج من حرف الحاء. [كنز العمال ۵/ ۱۵۵].

۱. في المصدر: (أن تحرم).

قال أحمد: كان سفيان يفسره بهذا، وكذلك فسره به أحمد، ولا يصح أن يفسر بنفس الإحرام؛ لأن النبي صلى الله عليه وآله وسلم وأصحابه ما أحرموا بها من بيوتهم، وقد أمرهم الله بإتمام العمرة، فلو حمل قوله على ذلك لكان النبي صلى الله عليه وآله وسلم وأصحابه تاركين لأمر الله تعالى.

ثم إن عمر وعلياً [عليهما السلام] ما كانا يحرمان إلا من الميقات، أفتراهما يريان أن ذلك ليس بإتمام لها ويفعلانه؟! هذا لا ينبغي أن يتوهمه أحد، وكذلك أنكر عمر على عمران إحرامه من مصره، واشتد عليه، وكره أن يتسامع الناس به مخافة أن يؤخذ به.. أفتراه كره إتمام العمرة واشتد عليه^(١) أن يؤخذ الناس بالأفضل؟! هذا لا يجوز، فيتعين حمل قولها في ذلك على ما حمل^(٢) عليه الأئمة^(٣).

هشتم: أنكه در "هدايه" در ذكر مواقيت گفته:

وإن قدّم الإحرام على هذه المواقيت جاز لقوله تعالى: ﴿وَأَتَمُّوا

١. قسمت: (أن يؤخذ به، أفتراه كره إتمام العمرة واشتد عليه) در حاشيه [الف]

به عنوان تصحيح آمده است.

٢. في المصدر: (حمله).

٣. المغنى ٣/٢١٦.

الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ^(١)، وإتمامها^(٢) أن تحرم بهما من دويرة أهلك،
كذا قاله علي [عليه السلام] وابن مسعود رضي الله عنهما*.

و ابن الهمام در "شرح هدايه" گفته:

قوله: (قاله علي [عليه السلام] وابن مسعود رضي الله عنهما) روى
الحاكم - في التفسير من المستدرک - ، عن عبد الله بن سلمة
المرادي، قال: سئل علي [عليه السلام] عن قوله عز وجل: ﴿وَأَتَمُّوا
الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ^(٣)، فقال: أن تحرم من دويرة أهلك.

وقال: صحيح على شرط الشيخين. انتهى.

وقد روي عن حديث أبي هريرة مرفوعاً.

وفيه نظر، وحديث ابن مسعود ذكره المصنف وغيره، والله

أعلم به..

ثمّ هذا خلاف ما تقدم - من كون المراد إيجاب الإتمام على من
شرع - في بحث الفور والتراخي أول كتاب الحج**.

١. البقرة (٢): ١٩٦.

٢. في المصدر: (وإتمامهما).

* [الف] فصل المواقيت من كتاب الحج. (١٢). [الهداية ١/ ١٣٦].

٣. البقرة (٢): ١٩٦.

** [الف] فصل في المواقيت من كتاب الحج. [فتح القدير ٢/ ٤٢٧].

از اين عبارت ظاهر است كه : ابن الهمام در ثبوت اين تفسير مرفوعاً به روايت ابوهريرة نظر کرده، و مع ذلك تصريح به مخالفت اين تفسير با تفسير متقدم نموده، پس چون تفسير متقدم را قبول **<1308>** کرده و استدلال به آن نموه؛ لهذا اين تفسير نزد ابن الهمام مردود و نامقبول باشد.

نهم: آنكه عدم دلالت اين روايت بر افضليت افراد از كلام فخر رازی هم ظاهر است؛ زيرا كه او اين روايت را مغاير و مقابل وجه رابع - كه آن مذهب قائلين افضليت افراد است - گردانیده^(۱)؛ و اگر اين روايت دليل افضليت افراد می بود، مقابله شيء با نفس خود لازم خواهد آمد، ولا يخفى سماجته.

پس از عبارت رازی به كمال وضوح ظاهر شد كه : اين روايت هرگز دليل افضليت افراد نيست بلكه مراد از آن مغاير افضليت افراد است.

سبحان الله! فخر رازی با آن همه سعی و مبالغه در اثبات افضليت افراد به دلالت اين روايت بر افضليت افراد وانرسيده و مخاطب لودعی واقف به آن گرديد! آری چون رازی به نسبت مخاطب بر مذاهب اهل نحلة^(۲) خود و استدلالات شان زياده اطلاعی داشت، و نیز به اكثر مدلولات الفاظ - إلا حين التعصب والتعامي - وارسیده از چنین تشبث باطل و بی اصل استحيا نموده.

۱. قبلاً از تفسير رازی ۱۵۷/۵ - ۱۵۹ گذشت.

۲. در [الف] اشتباهاً: (نمله) آمده است.

دهم: آنکه چون مخاطب بو از فهم و ذکا نکرده، و اصلاً گرد تفحص اقوال مفسرین و روایات ائمه محدثین و تحقیقات متفقهین نگردیده، به محض زعم باطل این روایت را دلیل ترجیح افراد گردانیده، حال آنکه احرام به عمره و حج از دویره اهل هرگز منافی تمتع نیست؛ چه در احرام عمره حج تمتع چون اضافه عمره به حج تمتع می کنند بر احرام آن، احرام هر دو صادق می آید؛ پس احرام عمره و حج از دویره اهل در حج تمتع هم بر تقدیر جواز آن صادق می آید، و از کجا لازم است که مراد از این روایت احرام هر یک از عمره و حج علی حده باشد؟!

بالجمله؛ ظاهر است که: احرام به عمره و حج از دویره اهل سه احتمال دارد:

یکی: آنکه احرام عمره تمتع از دویره اهل کند، و چون عمره تمتع، عمره حج است، بر آن احرام عمره و حج صادق می آید.

دوم: آنکه در احرام عمره و احرام حج از دویره اهل در یک وقت جمع کند، پس صورت قران - بنابر تفسیر اهل خلاف - متحقق شود.

سوم: آنکه احرام حج از دویره اهل کند و بعد فراغ از حج احرام عمره از دویره اهل کند.

پس بدون دلیل احتمال ثالث را متعین ساختن و دو احتمال دیگر را ترک دادن، به مراحل از قانون مناظره دورتر رفتن است.

اما آنچه گفته: و بعد از این آیه می‌فرماید: «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ»^(۱).

پس بدان که در این آیه کریمه حق تعالی به تصریح تمام - که اصلاً در آن خیالات و اوهام مأولین و مسؤلین لثام را دخلی نباشد - ذکر حج تمتع فرموده، و ذکر افراد در قرآن هرگز واقع نیست و کذا القرآن؛ پس قسمی که صراحتاً منصوص قرآن باشد، افضل و اولی است از دیگر اقسام، کما لا یخفی علی ذوی الأفهام.

و عجب که خلافت مآب به مزید انهماک در وساوس نفسانی و هواجس ظلمانی امر ثابت را - به صریح نص قرآنی - منع کرد، و از مؤاخذه و تفسیح نیاندیشید.

اما آنچه گفته: و بر متمتع هدی واجب ساخته نه بر مفرد، پس صریح معلوم شد که در تمتع نقصانی هست که منجر به هدی می‌شود.

پس مخدوش است به آنکه: استدلال به ایجاب هدی بر نقصان صریح الفساد و البطلان است که مستلزم اسائه ادب و ایصال نقص و هوان به سرور انس و جان ﷻ است؛ زیرا که قطعاً و حتماً ثابت است که آن حضرت در حج خود سیاق هدی فرموده، پس اگر هدی دلیل نقصان و قصور باشد لازم آید **<1309>** که حج هادی خلائق إلى خیر الطرائق به سبب سیاق هدی در آن

طعن يازدهم عمر (متعة الحج) / ١٦٣

ناقص و قاصر باشد، معاذ الله من ذلك الوهم الباطل ، والهوس الفاسد،
والجنون الظاهر.

و شمس الائمة سرخسى در "مبسوط" گفته:

ثم لما وقع الخلاف في فعله صلى الله عليه [وآله] وسلم نصير إلى
قوله صلى الله عليه [وآله] وسلم.. وقد قال عليه [وآله] السلام:
«أتاني آت من ربّي - وأنا بالعقيق - فقال: «صلّ في هذا الوادي
المبارك ركعتين ، وقل: لبيك بحجّة وعمرة معاً»، وقال
عليه [وآله] السلام: «يا آل محمد! ^(١) أهلّوا بحجّة وعمرة معاً»؛
ولأن في القران معنى الوصل والتتابع في العبادة ومعنى الجمع بين
العبادتين ، وهو أفضل من أفراد كلّ واحد منهما ، كالجمع بين
الصوم والاعتكاف، والجمع بين الحراسة في سبيل الله تعالى مع
صلاة الليل؛ ولأن في القران زيادة نسك وهو إراقة دم الهدي،
وقد قال عليه [وآله] السلام: «أفضل الحجّ العجّ والثجّ» والثجّ:
إراقة الدم، والكلام في الحقيقة ينبني على هذا الحرف، فإن دم
القران عنده دم جبر حتّى لا يباح التناول منه، وعندنا هو دم
نسك يباح التناول منه.

والدليل على أنه دم نسك أنه يتوقّت بأيام النحر كالأضحية،

١. در [الف] اشتباهاً: (محمداً) آمده است.

ودم الجبر لا يتوقّت به، وأن سببه مباح محض، ودماء الجبر تستدعي سبباً محظوراً؛ لأن النقصان إنّما يتمكن بارتكاب ما لا يحلّ، وقد تناول رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من هداياه ما روي أنه ساق مائة بدنة، فنحر نيفاً وسبعين بنفسه، وولّى الباقي علياً عليه السلام [عليه السلام]، ثمّ أمر أن يؤخذ من كلّ واحد (١) قطعة، فتطبخ له، فأكل من لحمها، وحسا من مرقها.

وقد صحّ عندنا أنه عليه السلام [عليه السلام] كان قارناً، فدلّ أن دم القران يباح التناول منه، وإذا ثبت أنه دم نسك فما يكون فيه زيادة نسك فهو أفضل، ولهذا جعل التمتع أفضل من الإفراد في ظاهر الرواية؛ لأن فيه زيادة نسك.. إلى آخره*.

از اين عبارت ظاهر است كه: دم (٢) هدى نسك مطلوب و عبادت مرغوب است، و مثبت افضليت و ارجحيت (٣) حج، و هر حجى كه در آن هدى باشد در آن زياده نسك متحقق خواهد شد؛ پس ايجاب هدى دليل افضليت است نه دليل مفضوليت.

عجب كه مخاطب و والد ماجدش به تقليد بعض اسلاف ناانصاف قلب

١. في المصدر: (واحدة).

* [الف] باب القران من كتاب الحجّ. (١٢). [المبسوط ٤/٢٦].

٢. در [الف] كلمه: (دم) خوانا نيست.

٣. در [الف] اشتباهاً: (ازجحيت) آمده است.

موضوع و عکس مشروع کرده، دلیل افضلیت و ارجحیت^(۱) را دلیل مفضولیت و مرجوحیت گردانیدند.

و در "فتح الباری شرح صحیح بخاری" مذکور است:

ورجّحوا الإفراد أيضاً بأن الخلفاء الراشدين واضبوا عليه ، ولا يظنّ بهم المواظبة على ترك الأفضل ، وبأنه لم ينقل عن أحد منهم أنه كره الإفراد ، وقد نقل عنهم كراهية التمتع والجمع بينهما حتى فعله علي عليه السلام [لبیان الجواز، وبأن الإفراد لا يجب فيه دم بالإجماع بخلاف التمتع والقران. انتهى.

وهذا يبني على أن دم القران دم جبران ، وقد منعه^(۲) من رجّح القران ، وقال: إنه دم فضل وثواب كالأضحية ، ولو كان دم نقص لما قام الصيام مقامه؛ ولأنه يؤكل منه [ودم النقص لا يؤكل منه]^(۳) كدم الجزاء ، قاله الطحاوي*.

از این عبارت ظاهر است که: استدلال بر افضلیت افراد به خلوآن <1310>

از دم - به خلاف تمتع و قران - مبنی بر آن است که دم قران دم جبران باشد، و

۱. در [الف] اشتبهاً: (از جحیت) آمده است .

۲. در [الف] اشتبهاً: (متعه) آمده است .

۳. الزيادة من المصدر .

* [الف] صفحة ۴۴۱، شرح قول البخاری: (أي الحلّ ..) إلى آخره، من باب

التمتع والإقراّن والإفراد من كتاب المناسك. (۱۲). [فتح الباری ۳ / ۳۴۰].

کسی که قرآن را ترجیح می‌کند این معنا را منع می‌نماید، بلکه او می‌گوید که: این دم فضل و ثواب است مثل اضحیه، و اگر این دم، دم نقص می‌بود، صیام قائم مقام آن نمی‌شد، و نیز جواز اکل این هدی دلالت دارد بر آنکه دم نقصان و جبران نیست تا دلیل مفضولیت و مرجوحیت تواند شد.

و طحاوی این جواب را ارشاد نموده، و عجب که مخاطب در باب دوم تشبث به روایت طحاوی به مقابله اهل حق نموده، و اغراق در مدح او کرده، یعنی گفته که:

طحاوی اعلم اهل سنت است به آثار صحابه و تابعین^(۱).

وأيّ مدیح أبلغ من ذاك؟! و باز به افاده طحاوی در باب افضلیت افراد از قرآن و ابطال ترجیح آن به این دلیل صریح البطلان اعتنایی نمی‌کند، و به خرافه متعنتین برای تأیید خلافت مآب دست می‌زند.

فله الحمد که خود ائمه و اساطین سنیه و اکابر محققین حدّاقشان استدلال به وجوب هدی [را] بر مفضولیت افراد، باطل و فاسد و تباه و برابر به خاک سیاه ساخته‌اند، و خصوصاً علامه نحیر و محقق کبیرشان ابن القیم داد تحقیق حق و اثبات صدق داده، گوی سبقت در مضامر بلاغت وجودت تقریر و تشحید^(۲) ذهن و تحدیق نظر ربوده، در "زاد المعاد" - بعد نقل کلام

۱. تحفه اثناعشریه: ۳۵.

۲. در [الف] اشتباهاً: (شحید) آمده است.

ابن تيمية در اثبات موافقت فسخ به قياس - گفته:

فإن قيل: هذا باطل لثلاثة أوجه:

أحدها: أنه إذا فسخ استفاد بالفسخ حلاً كان ممنوعاً منه بإحرامه الأول، فهو دون ما التزمه.

الثاني: أن النسك الذي كان قد التزمه أولاً أكمل من النسك الذي فسخ إليه؛ ولهذا لا يحتاج الأول إلى جبران، والذي يفسخ إليه يحتاج إلى هدي جبراناً له، ونسك لا جبران فيه أفضل من نسك مجبور.

الثالث: أنه إذا لم يجز إدخال العمرة على الحج فثلاً يجوز إيدائها به وفسخه إليها بطريق الأولى والأخرى.

فالجواب عن هذه الوجوه من طريقتين: مجمل، ومفصل..
أما المجمل؛ فهو أن هذه الوجوه اعتراضات على مجرد السنة، فالجواب عنها بالتزام تقديم الوحي على الرأي^(١)، وإن كل رأي يخالف السنة فهو باطل قطعاً، وبيان بطلانه بمخالفة السنة الصحيحة الصريحة له، والآراء تبع للسنة وليست السنة تبعاً للآراء.
وأما المفصل - وهو الذي نحن بصدده -؛ فإن ما التزمنا أن

➤ تشحيذ: تيز کردن، قال الجوهرى: شحذت السكين أشحذه شحذاً.. أي

حدّده. انظر: الصحاح ٢/٦٥٦.

١. في المصدر: (الآراء).

الفسخ على وفق القياس فلا بدّ من الوفاء بهذا الالتزام، وعلى هذا فالوجه الأول جوابه: بأن التمتع وإن تخلّله الإحلال، فهو أفضل من الإفراد الذي لا حلّ فيه لأمر النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم من لا هدي معه بالإحرام به؛ ولأمره أصحابه بفسخ الحجّ إليه؛ ولتمنيه أنه كان أحرم به؛ ولأنه النسك المنصوص عليه في كتاب الله؛ ولأن الأمة أجمعت على جوازه بل على استحبابه، واختلفوا في غيره على قولين، وأن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم غضب حيث أمرهم بالفسخ إليه بعد الإحرام بالحجّ فتوقّفوا؛ ولأنه من المحال - قطعاً - أن يكون حجّ قطّ أفضل من حجّة خير القرون وأفضل العالمين مع نبيّهم صلى الله عليه [وآله] وسلم، وقد أمرهم كلّهم بأن يجعلوها متعة إلا من ساق الهدى، فمن المحال <1311> أن يكون غير هذا الحجّ أفضل منه إلا حجّ من قرن وساق الهدى، كما اختاره الله لنبيّه، فهذا هو الذي اختاره الله لنبيّه واختار لأصحابه التمتع، فأيّ حجّ أفضل من هذين؟! ولأنه* من المحال أن ينقلهم من النسك الفاضل إلى المفضول المرجوح.. ولوجه آخر كثيرة ليس هذا موضعها، فرجحان هذا النسك أفضل من البقاء على الإحرام الذي يفوته بالفسخ، وقد تبين بهذا بطلان الوجه الثاني.

* [الف] ف_____ [فايده:] محال أن ينقلهم من النسك الفاضل إلى المفضول. (١٢).

وأما قولكم: (إنه نسك مجبور بالهدي)؛ فكلام باطل من وجوه:
أحدها: إن الهدي في التمتع عبادة مقصودة، وهو من تمام النسك
هو دم شكران لا دم جبران، وهو بمنزلة الأضحية للمقيم، وهي
من تمام عبادة هذا اليوم، فالنسك المشتمل على هذا الدم بمنزلة
العيد المشتمل على الأضحية، فإنه ما تقرب إلى الله في ذلك
[اليوم]^(١) بمثل إراقه دم سائل، وقد روى الترمذي وغيره من
حديث أبي بكر الصديق: أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم سئل
أي الأعمال أفضل؟ فقال: الحج والعج.

العج: رفع الصوت بالتلبية، والحج: إراقة دماء الهدي.

فإن قيل: يمكن المفرد أن يحصل له هذه الفضيلة.

قيل: مشروعيتها إنما جاءت في حق القارن والمتمتع،
وعلى تقدير استحبابها في حقه، فأين ثوابها من ثواب هدي
المتمتع والقارن؟!

الوجه الثاني: أنه لو كان دم جبران لما جاز الأكل منه، وقد
ثبت عن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أنه أكل من هديه، فإنه
أمر من كل بدنة بيضعة، فجعلت في قدر فأكل من لحمها، وشرب
من مرقها، وإن كان الواجب عليه سبع بدنة، فإنه أكل من كل بدنة

من المائة، والواجب فيها مشاع لم يتعين بقسمة .
 وأيضاً فإنه قد ثبت - في الصحيح^(١) - أنه أطعم نساءه من
 الهدى الذي ذبحه عنهنّ ، وكنّ متمتعات، احتجّ به الإمام أحمد
 فثبت - في الصحيح^(٢) - عن عائشة: أنه أهدى عن نسائه، ثمّ
 أرسل إليهنّ من الهدى الذي ذبحه عنهنّ .

وأيضاً ؛ فإن الله سبحانه وتعالى قال - فيما يذبح بمنى من
 الهدايا^(٣) - : ﴿فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ﴾^(٤) فهذا يتناول
 هدي التمتع والقران قطعاً، إن لم يختصّ به، فإن المشروع هناك ذبح
 هدي المتعة والقران، ومن هاهنا - والله أعلم - أمر النبيّ صلى الله
 عليه [وآله] وسلم من كلّ بدنة ببضعة، فجعلت في قدر امتثالاً لأمر
 ربّه تعالى بالأكل ليعمّ به جميع هديه .

الوجه الثالث: أن سبب الجبران محذور في الأصل ، فلا يجوز
 الإقدام عليه إلاّ لعذر، فإنه إمّا ترك واجب أو فعل محذور، والتمتع
 مأمور به إما أمر إيجاب عند طائفة كابن عباس وغيره .. أو أمر
 استحباب عند الأكثرين؛ فلو كان دمه دم جبران لم يجز الإقدام

١ . في المصدر: (الصحيحين) .

٢ . في المصدر: (الصحيحين) .

٣ . في المصدر: (الهدى) .

٤ . الحجّ (٢٢) : ٢٨ .

على سببه بغير عذر، فبطل قولهم: إنه دم جبران، وعلم أنه دم نسك وهدى^(١) وسَّع الله به على عباده، وأباح لهم بسببه التحلل في أثناء الإحرام لما في استمرار الإحرام عليهم من المشقة، فهو بمنزلة القصر والفتور في السفر، وبمنزلة المسح على الخفين، وكان من هدي النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم وهدى أصحابه فعل هذا، وهذا.. وهذا، والله يحب أن يؤخذ رخصه^(٢) كما يكره أن تؤتى معصيته، فحبه لأخذ <1312> العبد بما يسره عليه وسهله له بمثل كراهيته منه لارتكابه ما حرم عليه ومنعه منه، والهدى وإن كان بدلاً عن ترفه بإسقاط إحدى السفرين، فهو أفضل لمن قدم في أشهر الحج من أن يأتي بحج مفرد ويعتمر عقبه، والبدل قد يكون واجباً كالجمعة عند من جعلها بدلاً، وكالتيمم العاجز^(٣) عن استعمال الماء، فإنه واجب عليه وهو بدل، فإذا كان البدل قد يكون واجباً فكونه مستحباً أولى بالجواز، وتخلل الإحلال لا يمنع أن يكون الجميع عبادة واحدة، كطواف الإفاضة؛ فإنه ركن بالاتفاق، ولا يفعل إلا بعد التحلل الأول، وكذلك رمي الجمار أيام منى، وهو يفعل بعد الحل التام، وصوم رمضان يتخلله الفطر

١. في المصدر: (وهذا).

٢. في المصدر: (برخصه).

٣. في المصدر: (للعاجز).

في لياليه، ولا يمنع ذلك أن يكون عبادة واحدة، ولهذا قال مالك وغيره: إنه يجزي بنية واحدة للشهر [كله]^(١)؛ لأنه عبادة واحدة، والله أعلم.

فصل؛

وأما قولكم: (إذا لم يجز إدخال العمرة على الحجّ فلتلاً يجوز فسخه إليها، أولى وأحرى) فنسمع جعجعة ولا نرى طحناً، وما وجه التلازم بين الأمرين؟! وما الدليل على هذه الدعوى التي^(٢) ليس بأيديكم برهان عليها؟!

ثمّ القائل لهذا إن كان من أصحاب أبي حنيفة فهو معترف^(٣) بفساد هذا القياس، وإن كان من غيرهم طولب بصحة قياسه، ولا يجد إليه سبيلاً.

ثمّ يقال: مدخل العمرة قد نقص بما^(٤) كان التزمه، فإنه كان يطوف طوافاً للحجّ ثمّ طوافاً آخر للعمرة، فإذا قرن كفاء طواف واحد وسعى واحد بالسنة الصحيحة، وهو قول الجمهور، فقد نقص ممّا كان يلتزمه.

١. الزيادة من المصدر.

٢. در [الف] اشتبهاً بعد از (التي): (الذي) نیز نوشته شده است.

٣. در مصدر اشتبهاً (غير معترف) بود.

٤. في المصدر: (مما).

وأما الفسخ^(۱)؛ فإنه لم ينقص ما^(۲) التزمه، بل نقل نسكه إلى ما هو أكمل منه وأفضل وأكثر واجبات، فيبطل القياس على كل تقدير، والله الحمد*.

می بینی که علامه ابن القیم اولاً به سه وجه اعتراض بر موافقت فسخ حج با قیاس نقل کرده، و از جمله این اعتراضات تمسک است به دلالت وجوب هدی بر نقصان به ادعای کونه هدی جبران، و هذا هو ما تمسک به المخاطب المهان.

و بعد ذکر این اعتراضات اولاً سخن اجمالی به غایت بلاغت رانده که محض آن برای^(۳) ابطال این شبهات کافی و بسند است، و خلاصه اش آن است که: این کلمات، اعتراضات بر سنت قویم و شرع مستقیم نبی کریم ﷺ است، و جواب از آن همین است که وحی الهی و سنت جناب رسالت پناهی ﷺ مقدم است بر آرای واهی، و هر رأیی که مخالف سنت و مضاد شریعت باشد، قطعی البطلان و صریح الهوان است، و ظاهر می شود بطلان آن رأی به مجرد مخالفت آن با سنت صحیحه، و آراء مردم تابع سنت است نه آنکه سنت تابع آرا و مطیع اهوا باشد.

۱. في المصدر: (الفاسخ).

۲. في المصدر: (مما).

* [الف] فصل، وأما قول الطائفة الثانية فأظهر بطلاناً.. إلى آخره، من مبحث

فسخ الحج. (۱۲). [زاد المعاد ۲/ ۲۱۹-۲۲۳].

۳. در [الف] اشتبهاً اینجا: (این) آمده است.

و بعد کلام جمیل مجمل طریق تفصیل سپرده، و اثبات افضلیت تمتع به ابلغ بیان و اوضح برهان نموده که اگر حضرات زمین را به آسمان دوزند و دماغ‌های خود در تأیید باطل سوزند، حُرَفی به جواب آن نتوانند راست. و بعد از آن استدلال را به وجوب هدی بر مفضولیت تمتع به سه وجه موجه مردود و مخدوش ساخته، بیخ و بن آن برکنده.

اما آنچه گفته: زیرا که به استقرار شریعت بالقطع معلوم است که در حج هدی واجب نمی‌شود مگر به جهت قصور.

پس هدی را محصور و مقصور بر قصور ساختن در حقیقت عَلم طعن و تشنیع و تهجین [بر] جناب سید الانبیاء و **<1313>** المرسلین - صلی الله علیه و آله اجمعین - افراختن است؛ زیرا که آن جناب نیز سوق هدی در حج خود فرموده است، پس - معاذ الله - لازم آید که آن جناب دیده و دانسته به اهتمام تمام مرتکب قصور گردیده باشد، ولا یجترئ علی نسبة النقص والقصور إلى مکمل کل فضل و سرور إلا المعاند الجهول المغرور.

اما آنچه گفته: و^(۱) حدیث اختیار فرمودن آن حضرت [ﷺ] افراد را بر تمتع و قران^(۲)، صریح دلیل افضلیت افراد است؛ زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله [وسلم در حجة الوداع، افراد حج فرموده .

۱. در [الف] اشتباهاً اینجا: (از) آمده است .

۲. در [الف] اشتباهاً: (فرق آن) آمده است .

پس مخدوش است به وجوه عدیده:

اول: آنکه مخاطب در قطع و یقین به اینکه حج آن سرور ﷺ حج افراد بود، مخالفت والد ماجد خود کرده است که او - با وصف اغراق و مبالغه در حمایت خلافت مآب! - ناچار اختلاف عظیم در این باب ثابت کرده و آن را اصعب اختلافات مسائل حج دانسته، چنانچه در "قرة العینین" - بعد ذکر افضلیت افراد از تمتع و قران - گفته:

و این نه یک مسأله است تنها از مسائل حج که اختلاف در آن صعب گشته که اصعب^(۱) همه اختلاف ایشان است در کیفیت نسک آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم در حجة الوداع، جمعی گفته‌اند که: افراد بود به حج، و جمعی گفته‌اند: تمتع بود به سوق هدی، و جمعی گفته‌اند: قران بود^(۲)، و جمعی گفته‌اند: افراد بود اولاً بعد از آن داخل فرمود عمره را... الی آخر*. کمال حیرت است که والد مخاطب در کیفیت نسک آن حضرت چنین اختلاف شدید و اضطراب فاحش نقل می‌نماید، و آن را اصعب همه اختلافات مسائل حج می‌داند، و مخاطب با وصف نقل بعض افادات والد

۱. از مصدر قسمت: (که اصعب) افتاده است.

۲. از مصدر جمله: (و جمعی گفته‌اند: قران بود) افتاده است.

* [الف] صفحه: $\frac{۱۷۴}{۲۱۴}$ فصل شبهات قومی که در حدیث ناظرند... الی آخر از

مقدمه سابعه. (۱۲). [قرة العینین: ۲۱۲].

خودش گوش بر این نصیحت نمی‌دهد، و خود را به جزم و حتم و قطع به اینکه حج آن سرور ﷺ افراد بود روبروی علما و محققین و اهل حدیث و متفحصین فضیحت می‌کند!

مگر عجب‌تر آن است که والد مخاطب هم با وصف اعتراف به این اختلاف فاحش، طریق اعتساف و ترک انصاف پیش گرفته، بعد از این در مقام بیان اتجاه استدلال ثانی و ثالث بر افضلیت افراد حتماً و جزماً نسبت افراد حج به آن حضرت نموده، چنانچه گفته:

اما سنت؛ پس آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم اختیار فرمود افراد را به حج در حجة الوداع... الی آخر^(۱).

دوم: آنکه از کلام مخاطب به نهایت وضوح ظاهر است که غرض او در این مقام [از] نسبت افراد حج به آن حضرت ﷺ به این معنا است که آن حضرت حج و عمره هر دو را علی‌حده بجا آورده، و سفر برای ادای هر یک جدا جدا فرموده، چنانچه گفته:

و از راه عقل نیز افضلیت افراد هر یک از حج و عمره معلوم می‌شود که احرام هر یک و سفر برای ادای هر یک چون جدا جدا باشد تضاعف حسنات حاصل خواهد شد. (۲) انتهى.

۱. قرۃ العینین: ۲۱۳.

۲. تحفة اثناعشریه: ۳۰۴.

از این عبارت به کمال صراحت واضح ظاهر است که مراد از افراد - که آن را به سرور انبیاء امجاد علیهم السلام نسبت کرده - همان افراد است که در آن حج و عمره هر دو کرده می شود، یعنی اولاً حج بجا می آرند بعد از آن عمره، پس بنابر این معنای کلام مخاطب چنین خواهد بود که: آن حضرت در حجة الوداع اولاً حج بجا آورد و بعد از آن عمره بجا آورد.

حال آنکه خود ائمه و محققین این حضرات نص کرده اند بر آنکه آن حضرت در حجة الوداع بعد حج، عمره بجا نیاورده، ابن القیم در "زاد المعاد" از ابن تیمیه نقل کرده که او گفته:

فمن قال: إنه أفرد الحجّ، وأراد به أنه أتى بالحج مفرداً ثم فرغ منه وأتى بالعمرة بعده من التنعيم أو غيره - كما يظنّ كثير من الناس - فهذا غلط لم يقله أحد من الصحابة، ولا التابعين، ولا الأئمة الأربعة، <1313> ولا أحد من أهل الحديث*.

و ابن حجر در "فتح الباری" گفته:

قال النووي: الصواب الذي نعتقه أنه صلى الله عليه [وآله]

* [الف] آخر فصل: ولما عزم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم على الحجّ أعلم الناس أنه حاجّ.. إلى آخره. من فصول هدي [هدية] في الحجّ. [زاد المعاد]. [۱۲۱/۲].

وسلم كان قارناً، ويؤيده أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يعتمر في تلك السنة بعد الحجّ.. إلى آخره*.

و ابن الهمام در "فتح القدير" - بعد ذكر روايات افراد - گفته:

فهذه كلّها تدلّ على أنه أفرد، ولم ينقل أحد - مع كثرة ما نقل - أنه اعتمر بعده، فلا يجوز الحكم بأنه فعله، ومن ادّعاه فإنما اعتمد [على] (١) ما رأى من فعل الناس في هذا الزمان من اعتمارهم بعد الحجّ من التنعيم، فلا يلتفت إليه ولا يعوّل عليه، وقد تمّ بهذا مذهب الإفراد**.

سوم: آنکه به احاديث مستفيضه و روايات كثيره - صحاح و غير صحاح - ثابت است که آن حضرت سياق هدى فرموده، پس با وصف ثبوت سياق هدى چگونه عاقلی نسبت حج افراد به آن حضرت می تواند کرد؛ زیرا که حج افراد را با سياق هدى چه ارتباط و مناسبت است؟! فإنه بون بائن بين الإفراد والسياق، وحصل عليه الاتفاق من أهل الوفاق وارباب الخلاف والشقاق.

* [الف] باب التمتع والإقران والإفراد من كتاب المناسك. (١٢). [فتح الباري

. [٣٤٠/٣]

١. الزيادة من المصدر.

** [الف] باب القران من كتاب الحجّ. (١٢). [فتح القدير ٥٢٠/٢].

وعجب است از متعنتین اسلاف مخاطب که با این همه زور و شور و ادعای تحقیق و تبهر و کمال اطلاع بر حالات آن سرور، و مهارت در فن شریف حدیث چگونه به این امر واضح اعتنا نکردند، و نسبت افراد حج به آن حضرت نمودند!

چهارم: آنکه به تصریح خود خلیفه ثانی ثابت و محقق است که جناب رسالت مآب ﷺ متعة الحج به عمل آورده، چنانچه ائمه اعلام و محدثین فخام سنیہ این معنا را روایت کرده اند، پس حج آن حضرت را حج افراد گردانیدن، کذب و بهتان خلافت مآب به غایت قُصوی ثابت ساختن است! مسلم در "صحیح" خود گفته:

حدَّثنا محمد بن مثنیٰ ، وابن بشار ، قال ابن مثنیٰ : حدَّثنا محمد بن جعفر ، حدَّثنا شعبة ، عن الحكم ، عن عمارة بن عمير ، عن ابراهيم بن أبي موسى ، عن أبي موسى : أنه كان يفتي بالمتعة ، فقال له رجل : رويدك ببعض فتياك ! فإنك لا تدري ما أحدث أمير المؤمنين في النسك بعد حتى لقيه بعد ، فسأله ، فقال عمر : قد علمت أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قد فعله وأصحابه ، ولكن كرهت أن يظلموا معرسين بهنّ في الأراك ثم يروحون في الحجّ تقطر رؤوسهم* .

* [الف] باب جواز التمتع من كتاب الجواز [الحجّ] . (۱۲) . [صحیح مسلم

و ابن ماجه در "سنن" خود گفته:

حدَّثنا أبو بكر بن أبي شيبة ، ومحمد بن بشار ، قالا: حدَّثنا

محمد بن جعفر ..

(ح) (١)؛ وحدَّثنا نصر بن علي الجهضمي ، حدَّثني أبي ، قالا:

حدَّثنا شعبة ، عن الحكم ، عن عمارة بن عمير ، عن إبراهيم بن

[موسى ، عن] (٢) أبي موسى الأشعري: أنه كان يفتي بالمتعة ، فقال

له رجل: رويدك بعض فتياك! فإنك لا تدري ما أحدث

أمير المؤمنين في النسك بعدك حتى لقيته بعد ، فسألته ، فقال عمر:

قد علمت أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قد فعله

وأصحابه ، ولكني كرهت أن يظنوا بهنّ معرسين تحت الأراك ثم

يروحون بالحجّ تقطر رؤوسهم* .

و نسائي در "صحيح" خود گفته:

أخبرنا محمد بن مثنى ، ومحمد بن بشار - واللفظ له - قال:

[حدَّثنا محمد ،] (٣) حدَّثنا شعبة ، عن الحكم ، عن عمارة بن عمير ،

١ . علامت تحویل سند .

٢ . الزيادة من المصدر .

* [الف] باب التمتع بالعمرة إلى الحج . (١٢) . [سنن ابن ماجه ٢ / ٩٩٢] .

٣ . الزيادة من المصدر .

عن إبراهيم بن أبي موسى، عن أبي موسى: أنه كان يفتي بالمتعة، فقال رجل: رويدك ببعض فتياك! فإنك لا تدري ما أحدث أمير المؤمنين في النسك بعد حتى لقيته، فسألته، فقال عمر: قد علمت أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم <1314> قد فعله، ولكن كرهت أن يظلوا معرسين بهنّ في الأراك ثم يروحوا بالحجّ تقطر رؤوسهم*.

و در "كنز العمال" مذکور است:

عن أبي موسى الأشعري: أنه كان يفتي بالمتعة، فقال له رجل: رويدك بعض^(١) فتياك! فإنك لا تدري ما أحدث أمير المؤمنين في النسك بعدك حتى لقيته بعد فسألته، فقال عمر: قد علمت أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فعله وأصحابه، ولكني كرهت أن يظلوا بهنّ معرسين تحت الأراك ثم يروحون بالحجّ تقطر رؤوسهم.

حم. م. ن. ه. وأبو عوانة. هق. **.

أي رواه أحمد بن حنبل في مسنده، ومسلم في صحيحه،

*. [الف] التمتع من مناسك الحج. (١٢) جلد ثاني. [سنن نسائي ١٥٣/٥].

١. جاء في المصدر بين المعكوفين بعد: (بعض) [بعض].

** [الف] الفصل الثالث في التمتع وفسخ الحج، من الباب الثاني من كتاب الحج،

من حرف الحاء. (١٢). [كنز العمال ١٦٥/٥].

والنسائي في صحيحه، وابن ماجه في سننه، وأبو عوانة، والبيهقي في سننه.

از این خبر که اعلام محدثین سنیه روایت کرده‌اند ظاهر است که: خلافت مآب تصریح به تأکید فرموده که: او می‌داند که جناب رسالت مآب ﷺ تمتع بجا آورده، پس مخاطب را چه بلا زده که بر سر تکذیب خلافت مآب رسیده، نسبت افراد به آن حضرت می‌نماید؟!!

و مزید جسارت و بی‌باکی خلافت مآب قابل تماشاست که خود تصریح می‌فرماید به علم خود به آنکه جناب رسالت مآب ﷺ و اصحاب آن حضرت تمتع بجا آوردند؛ و باز کراحت خود از این سنت سنیه ظاهر می‌سازد، و آن را به وجهی سخیف معلل می‌سازد که آن را اولیای او هم قبول نمی‌کنند چه جای اعدا!!

ابن القیم در "زاد المعاد" در ذکر نهی عمر از تمتع گفته:

ومنهم من يعدّ النهي رأياً رآه* من عنده لكراهية أن يظلّ الحاجّ معرسين بنسائهم في ظلّ الأراك، كما قال أبو حنيفة - عن حماد - : عن إبراهيم النخعي، عن الأسود بن يزيد، قال: بينا أنا واقف مع عمر بن الخطاب بعرفة عشية عرفة فإذا هو برجل

مرجل شعره يفوح منه ريح الطيب*، فقال له عمر: أحرم أنت؟ قال: نعم. فقال عمر: ما هيئتك^(١) بهيئة محرم، إنما المحرم الأشعث الأغبر الأذفر^(٢). قال: إني قدمت متمتعا وكان معي أهلي، وإنما أحرمت اليوم، فقال عمر عند ذلك: لا تتمتعوا في هذه الأيام، فإني لو رخصت في المتعة لهم تعرسوا^(٣) بهن في الأراك ثم راحوا بهن حججا.

وهذا يبين أن هذا من عمر رأي رآه، قال ابن حزم: وكان^(٤) ماذا؟ وحبذا ذاك! قد طاف النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم على نسائه [ثم أصبح محرماً]^(٥)، ولا خلاف أن الوطي مباح قبل

* [الف] المسك.

١. در [الف] اشتباهاً: (هيتك) أمده است.

٢. في المصدر: (الأدفر).

أدفر: گند، تيزبوی، تيزگند.

أذفر: شديد الرائحة أعم از خوش یا ناخوش.

مراجعہ شود به: النهاية ١٢٤/٢، ١٦١، لسان العرب ٢٨٩/٤، تاج العروس ٤٠٧/٦،

لغت نامه دهخدا.

٣. في المصدر: (لعرسوا).

٤. في المصدر: (فكان).

٥. الزيادة من المصدر.

الإحرام بطرفة عين. * انتهى.

و بخاری در "صحيح" خود گفته:

حدَّثنا الحميدي ، قال : حدَّثنا الوليد ، وبشر بن بكر التنيسي ،
قالا : حدَّثنا الأوزاعي ، قال : حدَّثنا يحيى ، حدَّثني عكرمة : أنه
سمع ابن عباس يقول : إنه سمع عمر يقول : سمعت النبي صلى الله
عليه [وآله] وسلم - بوادي العقيق - يقول : «أتاني الليلة آت
من ربِّي فقال : «صلِّ في هذا الوادي المبارك ، وقل : «عمرة
في حجة»» (۱).

این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه : خود خلافت مآب از جناب
رسالت مآب ﷺ نقل کرده که آن حضرت مأمور بود به فرمودن عمرة
في حجة؛ پس نسبت افراد به آن حضرت حسب دلالت این روایت هم
باطل شد.

ابن حجر در "فتح الباری" در شرح این روایت گفته:

قوله : (وقل : عمرة في حجة) برفع عمرة للأكثر ، وبنصبها
لأبي ذر على حكاية اللفظ .. أي قل : جعلتها عمرةً ، فهذا دالٌّ على

* [الف] فصل : وأما ما في حديث أبي الأسود من مبحث فسخ الحجّ. (۱۲).

[زادالمعاد ۲/ ۲۱۱].

۱. صحيح بخاری ۲/ ۱۴۴.

أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً، وسيأتي - إن شاء الله - بيان ذلك <1315> بعد أبواب.

وأبعد من قال: معناه: عمرة مدرجة في حجة.. أي أن عمل العمرة يدخل في عمل الحج، فيجري^(١) لهما طواف واحد. ومن قال: معناه: أن يعتمر في تلك السنة بعد فراغ حجه. وهذا أبعد من الذي قبله؛ لأنه صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يفعل ذلك. نعم، يحتمل أن يكون أمر بأن يقول ذلك لأصحابه ليُعلمهم مشروعية القران، وهو كقوله: «دخلت العمرة في الحج».

قاله الطبري، واعترضه ابن المنير في الحاشية، فقال: ليس نظيره؛ لأن قوله: «دخلت..» إلى آخره تأسيس قاعدة، فقوله: «عمرة في حجة» بالتنكير يستدعي الوحدة، وهو إشارة إلى الفعل الواقع من القران إذ ذاك*.

و عيني در "عمدة القارى" در شرح اين حديث گفته:

فيه: أفضلية القران، والدلالة على وجوبه^(٢)، وعلى أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً في حجة الوداع، وذلك لأنه

١. في المصدر: (فيجزى).

* [الف] باب قول النبي ﷺ: «العقيق وإد مبارك» من كتاب المناسك.

(١٢). [فتح البارى ٣ / ٣١٠ - ٣١١].

٢. في المصدر: (وجوده).

صلی الله علیه [وآله] وسلم أمر أن يقول: «عمره في حجة» فيكون مأموراً بأن يجمع بينهما من الميقات، وهذا هو عين القران، فإذا كان مأموراً به استحال أن يكون حجّه خلاف ما أمر به (۱).

پنجم: آنکه خلیفه ثالث هم تمتّع را به جناب رسالت مآب ﷺ نسبت کرده، و مالک به این نسبت استدلال بر افضلیت تمتّع کرده، چنانچه از "مبسوط" سرخسی سابقاً گذشت (۲).

پس مخاطب از تکذیب کثیر الحیاء! هم حیا نمی کند و جناب او را بر ملا تکذیب می کند (۳)، فواسو تاه ووافضیحتاه!

و در "فتح الباری" در شرح حدیث نهی عثمان از متعه مذکور است:

وقد رواه النسائي - من طريق عبد الرحمن بن حرملة - عن سعيد بن المسيب بلفظ: نهى عثمان عن التمتع.. وزاد فيه: فلبى علي [عليه السلام] وأصحابه بالعمرة، فلم ينهاهم عثمان، فقال علي [عليه السلام]: «ألم أخبر أنك تنهى عن التمتع؟» قال: بلى (۴)، فقال له علي [عليه السلام]:

۱. عمدة القاری ۱۴۸/۹.

۲. المبسوط ۲۶/۴.

۳. در [الف] اشتباهاً: (می کنند) آمده است.

۴. در مصدر قسمت: (فقال علي [عليه السلام]): «ألم أخبر أنك تنهى عن التمتع؟» قال:

بلى) حذف شده است، و همین تعبیر عن قریب از کنزالعمال ۱۶۶/۵ خواهد آمد.

«ألم تسمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم تمتع؟» قال: بلى*.

ششم: آنکه به تصریح جناب امیرالمؤمنین علیه السلام - که اعلم ناس به حال حضرت خیر الانام - علیه وآله آلاف التحية والسلام - و به حکم احادیث کثیره مستفیضة متواتره واجب الاتباع و الانقیاد است - نیز جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم متعه بجا آورده، پس نسبت افراد به آن حضرت حسب ارشاد جناب امیرالمؤمنین علیه السلام باطل و از حلیه صحت عاطل باشد، بخاری در "صحیح" خود گفته:

حدَّثنا قتيبة بن سعيد ، قال : حدَّثنا حجاج بن محمد الأعور ، عن شعبة ، عن عمرو بن مرة ، عن سعيد بن المسيب ، قال : اختلف علي عليه السلام [وعثمان - وهما بعسفان - في المتعة ، فقال علي عليه السلام] : «ما تريد إلا أن تنهى عن أمر فعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم؟!» فلما رأى ذلك علي عليه السلام [أهلّ بهما جميعاً**].

و در "صحیح مسلم" مسطور است:

حدَّثنا محمد بن مثنى ، ومحمد بن بشار ، قالوا : حدَّثنا محمد بن

* [الف] باب التمتع والإقران والإفراد من كتاب المناسك. (۱۲). [فتح الباری

[۳۳۶/۳].

** [الف] باب التمتع والإقران والإفراد من كتاب المناسك. (۱۲).

[صحیح بخاری ۱۵۳/۲].

جعفر ، قال : حدّثنا شعبة ، عن عمرو بن مرة ، عن سعيد بن المسيب ، قال : اجتمع علي [ؑ] وعثمان بعسفان ، فكان عثمان ينهى عن المتعة أو العمرة ، فقال علي [ؑ] : « ما تريد إلى أمر فعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم تنهى عنه؟! » فقال عثمان : دعنا منك ، فقال : « إني لا أستطيع أن أدعك » . فلما رأى علي [ؑ] ذلك أهلّ بهما جميعاً* .

و در "كنز العمال" مذكور است :

عن سعيد بن المسيب ، قال : حجّ علي [ؑ] وعثمان ، فلما كنّا ببعض الطريق نهى عثمان عن التمتع ، فلبى علي [ؑ] وأصحابه بالعمرة ، فلم ينهاهم عثمان . قال علي [ؑ] : « ألم أخبر أنك تنهى عن التمتع؟ » قال : بلى ، قال : « ألم تسمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم <1316> تمتع؟ » قال : بلى . حم . ق (١) .

و نیز در "كنز العمال" مذكور است :

عن سعيد بن المسيب ، قال : اجتمع علي [ؑ] وعثمان بعسفان ، وكان عثمان ينهى عن المتعة وعلي [ؑ] يأمر بها ، وقال : « ما تريد إلى أمر فعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم تنهى عنه؟ »

* . [الف] باب جواز التمتع من كتاب الحجّ . [صحيح مسلم ٤ / ٤٦] .

١ . كنز العمال ١٦٦ / ٥ .

طعن يازدهم عمر (متعة الحج) / ١٨٩

فقال عثمان: دعنا منك، قال: «إني لا أستطيع أن أدعك»، فلما رأى علي [عليه السلام] ذلك^(١) أهلّ بهما جميعاً. ط. حم. ع. هق.*
أي رواه أبو داود الطيالسي، وأحمد بن حنبل، وأبو يعلى، والبيهقي.

هفتم: آنکه ابوداود از عایشه روایت کرده که او گفته:

لقد علم ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قد
اعتمر ثلاثاً سوى التي قرنها بحجة الوداع**.

و این ارشاد باسداد حضرت عایشه [!] دلالت صریحه دارد بر بطلان
ادعای افراد حج آن حضرت ﷺ.

و نیز در "صحیحین" به روایت عایشه مذکور است که: آن حضرت در
حجة الوداع تمتع فرموده^(٢).

١. الزيادة من المصدر.

*. [الف] الفصل الثالث من الباب الثاني من كتاب الحج من حرف الحاء.
[كنز العمال ١٦٧/٥].

** [الف] باب العمرة من كتاب المناسك. (١٢). [سنن ابوداود ١/٤٤٣].

٢. حيث ورد فيهما: أن عائشة... أخبرته عن النبي صلى الله عليه وسلم في تمتعه
بالعمرة إلى الحج [بالحج إلى العمرة] فتمتع الناس معه..

انظر: صحيح البخاري ١٨١/٢، صحيح مسلم ٤/٥٠-٤٩.

هشتم: آنکه حضرت حفصه [!] - موافق روایت "صحيحين" و غير آن - به جناب رسالت مآب ﷺ عرض کرده:

ما شأن الناس حلّوا ولم تحلّ من عمرتك؟! (۱)

پس نسبت افراد به جناب رسالت مآب ﷺ تکذيب حضرت عايشه و حفصه [!] هر دو است، والعياذ بالله من ذلك!

نهم: آنکه سليل نبيل خليفه ثانی - اعنى (۲) عبدالله بن عمر - هم موافق پدر و مادر و خاله خود افراد حج آن حضرت [را] باطل فرموده که تصريح نموده به آنکه: آن حضرت تمتع فرموده، كما في الصحيحين (۳).

دهم: آنکه ابوداود در "سنن" خود به روایت براء بن عازب از خود جناب رسالت مآب ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«فإني قد سقتُ الهدى وقرنتُ»* .

پس این تصريح صريح است از خود آن حضرت به اینکه آن حضرت

۱. راجع: صحيح البخارى ۱۵۲/۲، صحيح مسلم ۵۰/۴، سنن ابن ماجه ۲/۲

۱۰۱۳، سنن ابى داود ۴۰۶/۱ .. وغيرها .

۲. در [الف] اشتباهاً: (عن) آمده است .

۳. أن ابن عمر ... قال : تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع بالعمرة إلى الحج . لاحظ : صحيح البخارى ۱۸۱/۲، صحيح مسلم ۴۹/۴ .. وغيرهما .

* [الف] باب في الإقران من كتاب المناسك . (۱۲) . [سنن ابوداود ۴۰۴/۱] .

قران به عمل آورده، پس بطلان ادعای افراد آن حضرت به نصّ خود آن حضرت هم باطل شد.

بالجمله؛ بطلان نسبت افراد حج به آن حضرت ظاهرتر از آن است که محتاج بیان باشد و وجوه بسیار بر آن دلالت دارد.

و علامه ابن القیم در این مقام داد تحقیق داده، قول را به اینکه حج آن حضرت ﷺ افراد بوده از اوهام باطله شمار کرده، و اولاً مستمسکات این قول [را] از روایات ائمه سنیه نقل کرده، بعد از آن اعتراضات متینه و ایرادات رزینه که این قول را هباءً منبثاً می سازد و نهایت بطلان آن [را] ظاهر می سازد، ذکر نموده، و بعد از آن تأویل و توجیه این مستمسکات و طریقه جمع و توفیق و تصدیق و تطبیق این روایات به بیان بلیغ و تقریر متین واضح کرده، ازاحه شکوک و دفع اوهام علی وجه الکمال والتمام نموده، چنانچه در "زاد المعاد" گفته:

فصل؛ فی أعذار الذین وهموا فی صفة حجّته

أما من قال: إنه حجّ حجاً مفرداً لم يعتمر معه^(۱).. فعذره ما في الصحيحين: عن عائشة أنها قالت: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عام حجّة الوداع، فمنا من أهلّ بعمرة ومنا من أهلّ بحجّ وعمرة، ومنا من أهلّ بالحجّ، وأهلّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بالحجّ.

قالوا: وهذا التقسيم والتنويع صريح بإهلاله بالحجّ وحده.
ولمسلم عنها : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ
بالحجّ مفرداً.

وفي صحيح البخاري: عن ابن عمر: أن رسول الله صلى الله
عليه [وآله] وسلم لبّي* بالحجّ وحده.

وفي صحيح مسلم : عن ابن عباس: أهلّ رسول الله صلى الله
عليه [وآله] وسلم بالحجّ.

وفي سنن ابن ماجة : عن جابر: <1317> أن رسول الله
صلى الله عليه [وآله] وسلم أفرد الحجّ.

وفي صحيح مسلم : عنه: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه
[وآله] وسلم لانتوي إلا الحجّ، لسنا نعرف العمرة.

وفي صحيح البخاري: عن عروة بن الزبير ، قال: حجّ
رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فأخبرتني عائشة: أنه أول
شيء بدأ به - حين قدم مكة - أنه توضأ ثم طاف بالبيت ، [ثم لم
تكن عمرة،] ^(١) ثم حجّ أبو بكر فكان أول شيء بدأ به الطواف

* [الف] خ ل : (أهلّ).

١ . الزيادة من المصدر .

بالبيت ، ثمّ لم تكن عمرة ، ثمّ عمر مثل ذلك ، ثمّ [حجّ] (١) عثمان فرأيته أول شيء بدأ به الطواف بالبيت ، ثمّ لم تكن عمرة ، ثمّ معاوية وعبد الله بن عمر ، ثمّ حججت مع ابن الزبير بن العوام فكان أول شيء بدأ به الطواف بالبيت ، ثمّ لم يكن عمرة ، ثمّ رأيت المهاجرين والأنصار يفعلون كذلك ثمّ لم تكن عمرة (٢) ، ثمّ آخر من (٣) رأيت فعل ذلك ابن عمر ثمّ لم ينفذها بعمرة (٤) ، [وهذا ابن عمر عندهم فلا يسألونه] (٥) ولا أحد ممّن مضى ما كانوا يبدؤون بشيء حتّى يضعون أقدامهم أوّل من الطواف بالبيت ، ثمّ لا يخلّون ، وقد رأيت أمّي وخالتي حين تقدّمان لا تبدءان بشيء أول من البيت تطوفان به ثمّ لا تحلّان ، وقد أخبرتني أمّي : أنها أقبلت (٦) هي وأختها والزبير وفلان وفلان بعمرة فقط ، فلما مسحوا الركن صلّوا (٧) .

- ١ . الزيادة من المصدر .
- ٢ . لم يرد في المصدر : (ثمّ رأيت المهاجرين والأنصار يفعلون كذلك ثمّ لم تكن عمرة) .
- ٣ . لم يرد في المصدر : (آخر من) .
- ٤ . في المصدر : (عمرة عمرة) بدل : (بعمرة) .
- ٥ . الزيادة من المصدر .
- ٦ . في المصدر : (أهلّت) .
- ٧ . في المصدر : (حلّوا) .

وفي سنن أبي داود: حدّثنا موسى بن إسماعيل ، حدّثنا حماد بن سلمة ووهب^(١) بن خالد - كلاهما عن - ابن عروة ، عن أبيه ، عن عائشة... قالت: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم موافين هلال^(٢) شهر ذي الحجّة ، فلمّا كان بذي الحليفة قال: «من شاء أن يهملّ بحجّ فليفعل ، ومن شاء أن يهملّ بعمره فليهملّ». ثمّ انفرد حماد^(٣) - في حديثه - بأن قال عنه صلى الله عليه [وآله] وسلم: «فإني لولا أني أهديت لأهللت بعمره». وقال الآخر: «وأما أنا فأهملّ بالحجّ».

فصحّ بمجموع الروايتين أنه أهملّ بالحجّ مفرداً ، وأرباب هذا القول عذرهم ظاهر ، كما ترى ، ولكن ما عذرهم في حكمه وخبره الذي حكم به على نفسه وأخبر عنه بقوله: «سقتُ الهدي وقرنتُ». وخبر من هو تحت بطن ناقته ، وأقرب إليه حينئذ من غيره وهو من أصدق الناس: سمعته يقول: «لبيك بحجّة وعمرة». وخبر من هو أعلم الناس به عنه عليّ بن أبي طالب [عليه السلام] يخبر أنه أهملّ بهما جميعاً ، ولبيّ بهما جميعاً. وخبر زوجته حفصة في تقريره لها: أنه معتمر بعمره لم يحلّ منها ، فلم ينكر ذلك عليها بل صدّقها ،

١. في المصدر: (وهيب).

٢. في المصدر: (لهلال).

٣. في المصدر: (وهيب).

وأجابها: بأنه مع ذلك حاجّ. وهو لا يقرّ على باطل يسمعه أصلاً
بل ينكره؟!

وما عذرهم^(١) عن خبره عن نفسه بالوحي الذي جاءه من
ربه يأمره فيه: أن يهَلِّ بِحِجَّةٍ وَعِمْرَةٍ؟!

وما عذرهم^(٢) عن خبر من أخبر عنه من الصحابة: أنه قرن؛
لأنه علم أنه لا يحجّ بعدها. وخبر من أخبر عنه أنه اعتمر
في حجّته؟!

وليس مع من قال: أنه أفرد الحجّ شيء من ذلك ألبتة، فلم يقل
أحد منهم عنه: إنّي أفردت. ولا: أتاني آت من ربي يأمرني
بالإفراد. ولا قال له أحد: ما بال الناس حلّوا فلم تحلّ من حجّتك
كما حلّوا هم بعمرة؟! ولا قال أحد: إنه سمعته يقول: لبيك بعمرة
مفردة البتة، ولا بحجّ مفرد. ولا قال أحد: إنّه اعتمر أربع عمّر،
الرابعة بعد حجّته.

وقد شهد عليه أربعة <1318> من الصحابة أنّهم سمعوه يخبر عن
نفسه بأنه قارن، ولا سبيل إلى دفع ذلك إلاّ بأن يقال: لم يسمعه،
ومعلوم قطعاً أن تطرّق الوهم والغلط إلى من أخبر عمّا فهمه هو
من فعله وظنّه كذلك أولى من تطرّق التكذيب إلى من قال: سمعته

١. در [الف] اشتباهاً: (عذره) آمده است.

٢. در [الف] اشتباهاً: (عذره) آمده است.

يقول .. كذا وكذا، وأنه لم يسمعه؛ فإن هذا لا يتطرق إليه إلاّ التّكذيب بخلاف خبر من أخبر عما ظنّه من فعله وكان واهماً، فإنه لا ينسب إلى الكذب، ولقد نزه الله علياً [عليه السلام] وأنساً والبراء وحفصة عن أن يقولوا: سمعناه يقول كذا، ولم يسمعه؛ ونزّهه ربّه تبارك وتعالى أن يرسل إليه أن يفعل .. كذا وكذا ولم يفعله، وهذا من أمحل المحال وأبطل البطل، فكيف؟ والذين ذكروا الإفراد عنه لم يخالفوا هؤلاء في مقصودهم ولا ناقضوهم، وإنما أرادوا إفراد الأعمال واقتصاره على عمل المفرد، فإنه ليس في عمله زيادة على عمل المفرد.

ومن روى عنهم ما يوهم خلاف هذا فإنه عبّر بحيت^(١) ما فهمه كما سمع بكر بن عبد الله، ابن عمر يقول: أفرد الحجّ، فقال: لبّي بالحجّ وحده، فحمله على المعنى، وقال سالم ابنه عنه و نافع مولاه: إنه تمتّع، فبدأ فأهلّ بالعمرة، ثمّ أهلّ بالحجّ، فهذا سالم يخبر بخلاف ما أخبر [به]^(٢) بكر، ولا يصحّ تأويل هذا عنه بأنه أمره به^(٣)، فإنه فسّره بقوله: وبدأ فأهلّ بالعمرة ثمّ أهلّ بالحجّ، وكذلك الذين زووا الإفراد عن عائشة هما: عروة والقاسم، وروى القران

١. في المصدر: (بحسب).

٢. الزيادة من المصدر.

٣. سقط من المصدر: (أمره به، فإنه).

طعن يازدهم عمر (متعة الحج) / ١٩٧

عنها عروة ومجاهد، وأبو الأسود يروي عن عروة : الأفراد،
والزهري يروي عنه القران؛ فإن قدرنا تساقط الروايتين سلمت
رواية مجاهد، وإن حملت رواية الأفراد على أنه أفرد أعمال الحجّ
تصادقت الروايات وصدّق بعضها بعضاً، ولا ريب أن قول
عائشة وابن عمر: (أفرد الحجّ) محتمل لثلاثة معان:

الأول: الإهلال به مفرداً.

الثاني: أفراد أعماله.

الثالث: إنه حجّ حجّة واحدة لم يحجّ معها غيرها بخلاف
العمرة، فإنها كانت أربع مرّات.

وأما قولها: تمتع بالعمرة إلى الحجّ، وبدأ فأهلّ بالعمرة ثمّ أهلّ
بالحجّ، وحكياً فعله.. فهذا صريح لا يحتمل غير معنى واحد، فلا
يجوز ردّه بالمحتمل^(١).

وليس في رواية الأسود وعمرة^(٢) عن عائشة: أنه أهلّ بالحجّ،
ما يناقض رواية مجاهد وعروة عنها: أنه قرن؛ فإن القارن حاجّ
مهلاً بالحجّ قطعاً، وعمرته جزء من حجّته، فمن أخبر عنه: أنه أهلّ

١. في المصدر: (بالمجمل).

٢. هي عمرة بن عبدالرحمن؛ كما في صحيح البخارى ٧/٤، والموطأ ١/٣٩٣

والسنن الكبرى للنسائي ٣/٤٥٢.. وغيرها.

بالحجّ فهو صادق^(١)، فإذا ضمت رواية مجاهد إلى رواية عمرة والأسود، ثمّ ضمّتا إلى رواية عمرة، تبين من مجموع الروايات أنه لم يكن إلاّ قارناً وصدّق بعضها بعضاً، حتّى لو لم يتحمل قول عائشة وابن عمر إلاّ معنى الإهلال [به]^(٢) مفرداً حسب، لوجب قطعاً أن يكون سبيله سبيل قول ابن عمر: اعتمر في رجب، وقول عائشة أو عروة: أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر في شوال؛ لأن تلك الأحاديث الصحيحة الصريحة لا سبيل أصلاً إلى تكذيب روايتها ولا تأويلها وحملها على غير ما دلّت عليه، ولا سبيل إلى تقديم [هذه]^(٣) الرواية - الجملة التي قد اضطرب عنها روايتها، واختلف عليهم^(٤) وعارضهم من هو أوثق منهم أو مثلهم - عليها^(٥).

وأما قول جابر: (إنه أفرد الحجّ)، فالصحيح من حديثه ليس فيه **1319** شيء من هذا، وإتمامه إخبار عنهم من^(٦) أنفسهم:

١. في المصدر: (غير صادق).

٢. الزيادة من المصدر.

٣. الزيادة من المصدر.

٤. كذا، وفي المصدر: (قد اضطربت على روايتها، واختلف عنهم فيها).

٥. في المصدر: (عليها).

٦. لم ترد (من) في المصدر.

طعن يازدهم عمر (متعة الحج) / ١٩٩

(أنهم لا ينوون إلا الحج) فأين في هذا ما يدل على أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لبى في الحج مفرداً؟!

وأما حديثه الآخر الذي رواه ابن ماجة: أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أفرد الحج. فله ثلاثة طرق:

أجودها: طريق الدراوردي ، عن جعفر بن محمد، عن أبيه [عليه السلام]، وهذا نقلنا مختصراً^(١) من حديثه الطويل في حجة الوداع، ومروي بالمعنى، والناس خالفوا الدراوردي في ذلك وقالوا: أهل بالحج وأهل بالتوحيد.

والطريق الثاني: فيها مطرف أبو مصعب ، عن عبد العزيز بن أبي حازم، عن جعفر..

ومطرف: قال ابن حزم: هو مجهول.

قلت: ليس بمجهول، ولكنه ابن أخت مالك، وروى عنه البخاري وبشر بن موسى وجماعة، قال أبو حاتم: صدوق مضطرب الحديث، هو أحب إلي من إسماعيل بن أبي أويس. وقال ابن عدي: يأتي بمناكير، وكان أبو محمد رأى في النسخة: مطرف بن مصعب ، فجهله، وإنما هو مطرف أبو مصعب، وهو

١. في المصدر: (يقيناً مختصر).

مطرف بن عبد الله بن مطرف بن سليمان بن يسار.
وممن غلط في هذا - أيضاً - محمد بن عثمان الذهبي في كتاب
الضعفاء، فقال: مطرف بن مصعب المدني عن ابن أبي ذيب،
منكر الحديث.

قلت: والراوي عن ابن أبي ذيب والدراوردي ومالك هو
مطرف أبو مصعب المدني، وليس بمنكر الحديث، وإنما غرّه قول
ابن عدي: يأتي بمنكير، ثم ساق له منها ابن عديّ جملاً^(١)، لكن
هي من رواية أحمد بن داود أبي^(٢) صالح عنه، كذبه الدارقطني،
والبلاء فيها منه.

والطريق الثالث لحديث جابر: فيها محمد بن عبد الوهاب^(٣) -
ينظر من هو وما حاله - عن محمد بن مسلم: إن كان الطائفي فهو
ثقة عند ابن معين، ضعيف عند الإمام أحمد. وقال ابن حزم:
ساقط البتة، ولم أر هذه العبارة فيه لغيره، وقد استشهد به مسلم،
قال ابن حزم: وإن كان غيره فلا أدري من هو؟

قلت: ليس بغيره، بل هو الطائفي يقيناً، وبكلّ حال فلو صحّ

١. في المصدر: (جملة).

٢. في المصدر: (بن).

٣. في المصدر: (الوهاب).

هذا عن جابر لكان حكمه حكم المروي عن عائشة وابن عمر.
وسائر الرواة الثقات إنما قالوا: أهلّ بالحجّ، فلعلّ هؤلاء حملوه
على المعنى، وقالوا: أفرد الحجّ، ومعلوم أن العمرة إذا دخلت في
الحجّ فن قال: أهلّ بالحج، لا يناقض من قال أهلّ بهما، بل هذا
أفضل وذاك أكمل، ومن قال: أفرد الحجّ يحتمل ما ذكرناه من
الوجوه الثلاث.

ولكن هل قال أحد عنه: أنه سمعه يقول: ليّيك بحجّة مفردة؟!
هذا ما لا سبيل إليه، حتّى لو وجد ذلك لم يقدم على تلك
الأساطين التي ذكرناها التي لا سبيل إلى دفعها البتة، فكان تغليط
هذا وحمله على أول الإحرام وأنه صار قارناً في أثنائه متعيّناً،
فكيف [و] لم يثبت ذلك، وقد قدّمنا عن سفيان الثوري، عن
جعفر بن محمد، عن أبيه [عليه السلام]، عن جابر: أن رسول الله صلى الله
عليه [وآله] وسلم قرن في حجّه^(١). رواه زكريا الساجي، عن
عبد الله بن زياد القطراني، عن زيد بن الحباب، عن سفيان.. ولا
تناقض بين هذا وبين قوله: (أهلّ بالحجّ) و(أفرد بالحجّ) و(البيّ
بالحجّ)، كما تقدم^(٢).

١. في المصدر: (حجّة الوداع).

٢. زاد المعاد ٢/ ١٢٧-١٣٣.

ونيز ابن القيم قبل از اين به دلائل بسيار و براهين واضحه المنار <1320>
 از اخبار و آثار ثقات احبار به كمال وضوح و آشكار ثابت و محقق نموده كه:
 حج آن حضرت حج قران بوده؛ پس بطلان نسبت افراد به آن حضرت از آن
 نيز به نهايت وضوح و ظهور ثابت است، چنانچه در "زاد المعاد" گفته:
 وإِنَّمَا قَلْنَا: إِنَّ أَحْرَمَ قَارِنًا لِبُضْعَةٍ وَعِشْرِينَ حَدِيثًا صَرِيحَةً
 صَحِيحَةً فِي ذَلِكَ:

أولها: ما خرّج في الصحيحين، عن ابن عمر، قال: تمتّع
 رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم في حجّة الوداع بالعمرة
 و^(١)الحجّ، وأهدى وساق معه الهدى من ذي الحليفة، وبدأ
 رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فأهلّ بالعمرة ثمّ أهلّ بالحجّ..
 وذكر الحديث.

وثانيها: ما خرّج في الصحيحين - أيضاً -، عن عروة، عن
 عائشة: أخبرته عن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بمثل
 حديث ابن عمر سواء.

وثالثها: ما روى مسلم - في صحيحه - من حديث قتيبة، عن
 الليث، عن نافع، عن ابن عمر أنه قرن الحجّ إلى العمرة وطاف لهما
 طوافاً واحداً، ثمّ قال: هكذا فعل رسول الله صلى الله عليه
 [وآله] وسلم.

١. في المصدر: (إلى) بدل: (واو).

طعن يازدهم عمر (متعة الحج) / ٢٠٣

ورابعها: ما روى أبو داود^(١)، عن النفيلي، حدّثنا زهير بن معاوية، حدّثنا أبو إسحاق، عن مجاهد: سئل ابن عمر: كم اعتمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم؟ فقال: مرّتين، فقالت عائشة: لقد علم ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر ثلاثاً سوى التي قرن بحجّته.

ولا يناقض هذا قول ابن عمر أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن بين الحجّ والعمرة؛ لأنه أراد العمرة الكاملة المفردة، ولا ريب أنها عمرتان: عمرة القضاء وعمرة الجعرانة، وعائشة أرادت العمرتين المستقلّتين، وعمرة القران، والتي صدّ عنها، ولا ريب أنها أربع.

وخامسها: ما رواه سفيان الثوري، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر بن عبد الله: أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حجّ ثلاث حجج: [حجّتين]^(٢) قبل أن يهاجر، وحجّة بعد ما هاجر معها عمرة. رواه الترمذي [وغيره]^(٣).

وسادسها، ما رواه أبو داود^(٤)، عن النفيلي، وقتيبة، قالوا:

١. در [الف] اشتباهاً: (داد) آمده است.

٢. الزيادة من المصدر.

٣. الزيادة من المصدر.

٤. در [الف] اشتباهاً: (داد) آمده است.

حدّثنا داود بن عبد الرحمن العطار، عن عمرو بن دينار، عن
عكرمة، عن ابن عباس، قال: اعتمر رسول الله صلى الله عليه
[وآله] وسلم أربع عُمَر^(١): عمرة الحديبية، والثانية: حين
تواطؤوا على عمرة من قابل، والثالثة: من الجعرانة، والرابعة: التي
قرن مع حجّته.

وسابعتها: ما رواه البخاري - في صحيحه -، عن عمر بن
الخطاب... قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم
بوادي العقيق يقول: «أتاني الليلة آت من ربّي عزّ وجلّ فقال:
«صلّ في هذا الوادي المبارك، وقل: «عمرة في حجّة»».

وثامنها: ما رواه أبو داود، عن البراء بن عازب، قال: كنت
مع علي [عليه السلام] - حين أمره رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم
على اليمن - فأصبّت معه أواق [من ذهب]^(٢)، فلما قدم علي [عليه السلام]
من اليمن على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال: «وجدتُ
فاطمة [عليها السلام] قد لبست ثياباً صبيغاً، وقد نضحت البيت
بنضوح*»، فقالت: «ما لك؟! فإن رسول الله صلى الله عليه [وآله]

١. در [الف] اشتباهاً: (عمرة) أمده است.

٢. الزيادة من المصدر.

* [الف] نضوح - بالفتح -: نوعى از طيب. (١٢). [مراجعته شود به لغت نامه

دهخدا، النهاية لابن أثير ٥ / ٧٠].

وسلم قد أمر أصحابه فأحلّوا». قال: «قلت لها: «إني أهلت بإهلال النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم». قال: «فأتيت النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم فقال لي: «كيف صنعت؟!» قال: قلت: «أهلت بإهلال النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم». قال: «إني قد سقتُ الهدى وقرنتُ..» وذكر الحديث.

وتاسعها: ما رواه <1321> النسائي ، عن عمران بن يزيد الدمشقي ، حدّثنا عيسى بن يونس ، حدّثنا الأعمش ، عن مسلم البطين ، عن علي بن الحسين ، عن مروان بن الحكم ، قال: كنت جالساً عند عثمان ، فسمع علياً [عليه السلام] يلبيّ بحجّ وعمرة ، فقال: ألم تكن تُنهي عن هذا؟! فقال: «بلى ، ولكن سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يلبيّ بهما جميعاً ، فلم أدع قول رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لقولك».

وعاشرها: ما رواه مسلم - في صحيحه - من حديث شعبة ، عن حميد بن هلال ، قال: سمعت مطرفاً قال: قال عمران بن حصين: أحدثك حديثاً عسى الله أن ينفعك به: إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جمع بين حجّ وعمرة ، ثمّ لم يمه عنه حتى مات ، ولم ينزل قرآن بحرمته.

وحادي عشرها: ما رواه يحيى بن سعيد القطان ، وسفيان بن عيينة ، عن إسماعيل بن أبي خالد ، عن عبد الله بن أبي قتادة ، عن

أبيه ، قال : إنما جمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بين الحجّ والعمرة ؛ لأنه علم أنه لا يحجّ بعدها .. وله طرق صحيحة إليهما .
 وثاني عشرها : ما رواه الإمام أحمد من حديث سراقه بن مالك ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول :
 «دخلت العمرة في الحجّ إلى يوم القيامة» .
 قال : وقرن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم في حجّة الوداع .
 إسناده ثقات .

وثالث عشرها : ما رواه الإمام أحمد ، وابن ماجه - من حديث أبي طلحة الأنصاري - : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جمع بين الحجّ والعمرة .

ورواه ابن ماجه^(١) ، وفيه : الحجّاج بن أرطاة .

ورابع عشرها : ما رواه الإمام أحمد - من حديث الهرماس بن يزيد^(٢) الباهلي - : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن في حجّة الوداع بين الحجّ والعمرة .

وخامس عشرها : ما رواه البزار بإسناد صحيح إلى ابن أبي أوفى ، قال : إنما جمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بين

١ . في المصدر : (الدارقطني) بدل : (ابن ماجه) .

٢ . في المصدر : (زياد) .

الحجّ والعمرة؛ لأنه علم^(١) أنه لا يحجّ بعد عامه ذلك .
وقد قيل: إن زيد^(٢) بن عطاء أخطأ في إسناده، وقال آخرون:
لا سبيل إلى تخطّته بغير دليل .
وسادس عشرها: ما رواه الإمام أحمد - من حديث جابر بن
عبد الله - : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن الحجّ و
العمرة ، فطاف لهما طوافاً واحداً .
ورواه الترمذي ، وفيه الحجّاج بن أرطاة ، وحديثه لا ينزل
عن درجة الحسن ما لم ينفرد بشيء أو يخالف الثقات .
وسابع عشرها: ما رواه الإمام أحمد من حديث أمّ سلمة
قالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول: «أهلّوا -
يا آل محمد - بعمرة في حجّ» .
وثامن عشرها: ما أخرجاه في الصحيحين - واللفظ لمسلم^(٣) -
عن حفصة ، قالت: قلت للنبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم: ما شأن
الناس حلّوا ولم تحلّ من عمرتك؟ قال: «إني قلّدتُ هديي ،
ولبّدتُ رأسي ، فلا أحلّ حتى أحلّ من الحجّ» .
وهذا يدلّ على أنه كان في عمرة ومعها حجّ ، وأنه لا يحلّ من

١ . در [الف] اشتباهاً: (علو) آمده است .

٢ . في المصدر: (يزيد) .

٣ . در [الف] اشتباهاً: (المسلم) آمده است .

العمرة حتى يحلّ من الحجّ، وهذا على أصل مالك والشافعي أُلزم؛ لأنّ المعتمر عمرة مفردة لا يمنعها عندهما الهدى من التحلّل، وإنّما يمنعها عمرة القرآن، فالحديث على أصلها نصّ.

وتاسع عشرها: ما رواه النسائي، والترمذي، عن محمد بن عبد الله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب: أنه سمع سعد بن أبي وقاص، والضحاك بن قيس - عام حجّ معاوية بن أبي سفيان، وهما يذكران التمتع <1322> بالعمرة إلى الحجّ - فقال الضحاك: لا يصنع ذلك إلا من جهل أمر الله، فقال سعد: بئس ما قلت يا ابن أخي! قال الضحاك: فإن عمر بن الخطاب نهى عن ذلك. قال سعد: قد صنعها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وصنعناها معه.

قال الترمذي: حديث حسن صحيح، ومراده هنا بالتمتع بالعمرة إلى الحجّ أحد نوعيه، وهو تمتع القرآن، فإن^(١) لغة القرآن والصحابة الذين شهدوا به والتنزيل والتأويل يشهد بذلك، ولهذا قال ابن عمر: تمتع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بالعمرة إلى الحجّ.. فبدأ فأهلّ بالعمرة، ثمّ أهلّ بالحجّ، وكذلك قالت عائشه. وأيضاً؛ فالذي صنعه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم هو

طعن يازدهم عمر (متعة الحج) / ٢٠٩

متعة القران بلا شك ، كما قطع به أحمد، ويدلّ على ذلك أن عمران بن حصين قال: تمتّع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وتمتّعنا معه. متفق عليه، وهو الذي قال لمطرف: أحدثك حديثاً عسى الله أن ينفعك به: أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جمع بين حجّ وعمره ، ثمّ لم ينه عنه حتى مات. وهو في صحيح مسلم، فأخبر عن قرانه بقوله: (تمتّع)، وبقوله: (جمع بين حجّ وعمره).

ويدلّ عليه أيضاً ما ثبت - في الصحيحين - عن سعيد بن المسيب، قال: اجتمع علي [رضي الله عنه] وعثمان بعسفان، فكان عثمان ينهى عن المتعة أو العمرة، فقال علي [رضي الله عنه]: «ما تريد إلى أمر فعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم تنهى عنه؟!» فقال عثمان: دعنا منك! فقال: «إني لا أستطيع أن أدعك». فلما رأى علي [رضي الله عنه] ذلك أهلّ بهما جميعاً.

هذا لفظ مسلم، ولفظ البخاري: اختلف علي [رضي الله عنه] وعثمان - وهما بعسفان - في المتعة، فقال علي [رضي الله عنه]: «ما تريد إلا أن تنهى عن أمر فعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم»، فلما رأى ذلك علي [رضي الله عنه] أهلّ بهما جميعاً.

وخرّج البخاري - وحده - من حديث مروان بن الحكم، قال: شهدت علياً [رضي الله عنه] وعثمان ، وعثمان ينهى عن المتعة وأن يجمع

بينها، فلما رأى ذلك علي [عليه السلام] أهلّ بهما: «لبيك بعمره وحجة». وقال: «ما كنت أدع سنة النبي صلى الله عليه وآله وسلم لقول أحد».

فهذا يبين أن من جمع بينها كان متمتعاً عندهم، وأن هذا هو الذي فعله النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وقد وافقه عثمان على أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فعل ذلك، فإنه لما قال له: «ما تريد إلى أمر فعله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تنهى عنه؟!»، لم يقل: لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ولولا أنه وافقه على ذلك لأنكره، ثم قصد علي [عليه السلام] موافقة النبي صلى الله عليه وآله وسلم، والافتداء به في ذلك، وبيان أن فعله لم ينسخ، فأهلّ بهما جميعاً تقريراً للافتداء به، ومتابعته في القرآن، وإظهاراً لسنة ينهى عنها عثمان متأولاً، وحينئذ فهذا دليل مستقل تمام العشرين.

الحادي والعشرون: ما رواه مالك، عن ابن شهاب، عن عروة عن عائشة أنها قالت: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عام حجة الوداع، فأهللنا بعمره، ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «من كان معه هدي فليهلل بالحج مع العمرة، ثم لا يهل حتى يهلّ منها جميعاً».

رواه^(١) في <1323> الموطأ، ومعلوم أنه كان معه الهدى، فهو أولى من بادر إلى ما أمر به، وقد دلّ عليه سائر الأحاديث التي ذكرناها ونذكرها.

وقد ذهب جماعة من السلف والخلف إلى إيجاب القران على من ساق الهدى، والتمتع بالعمرة المفردة على من لم يسق الهدى، منهم: عبد الله بن عباس وجماعة، فعندهم لا يجوز العدول عما فعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وأمر به أصحابه، فإنه قرن وساق [الهدى]^(٢) وأمر كل من لا هدى معه بالفسخ إلى عمرة مفردة، فالواجب أن يفعل كما فعله أو كما أمر، وهذا القول أصحّ من قول من حرّم فسخ الحجّ إلى العمرة من وجوه كثيرة سنذكرها إن شاء الله تعالى.

الثاني والعشرون: ما خرّجا في الصحيحين عن أبي قلابة، عن أنس بن مالك قال: صلّى [بنا]^(٣) النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم - ونحن معه بالمدينة - الظهر أربعاً والعصر بذي الحليفة ركعتين، فبات بها حتى أصبح، ثم ركب حتى استوت به راحلته على البيداء

١ . در [الف] اشتبهاً: (لرواه) أمده است .

٢ . الزيادة من المصدر .

٣ . الزيادة من المصدر .

حمد الله وسبّح [وكبّر] ^(١) ثم أهلّ بحجّ وعمره، وأهلّ الناس بهما، فلما قدمنا أمر الناس فحلّوا، حتّى إذا كان يوم التروية أهلّوا بالحجّ.

وفي الصحيحين - أيضاً - : عن بكر بن عبد الله المزني، عن أنس، قال: سمعت النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم يلبيّ بالحجّ والعمرة جميعاً.

قال بكر: فحدّثت بذلك ابن عمر، فقال: لبيّ بالحجّ وحده، فلقيت أنساً فحدّثته بقول ابن عمر، فقال أنس: ما تعدّونا إلاّ صيباناً! سمعت النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول: «لبيك حجّاً وعمرة».

وبين أنس وابن عمر في السنّ سنة أو سنة وشيء.

وفي صحيح مسلم: عن يحيى بن أبي إسحاق، وعبد العزيز بن صهيب، وحميد: أنهم سمعوا أنساً قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ ^(٢) بهما: «لبيك عمرة وحجّاً.. لبيك عمرة وحجّاً».

وروى أبو يوسف القاضي، عن يحيى بن سعيد الأنصاري، عن

١. الزيادة من المصدر.

٢. در [الف] اشتباهاً: (هل) أمده است.

طعن يازدهم عمر (متعة الحج) / ٢١٣

أنس ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول :
«لبيك بحجّ وعمرة معاً» .

وروى النسائي - من حديث أبي أسامة - عن أنس ، قال : سمعت
رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يلبيّ بهما .

وروى أيضاً - من حديث الحسن البصري - عن أنس : أن
النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ بالحجّ والعمرة حين
صلّى الظهر .

وروى البزار - من حديث زيد بن مسلم مولى عمر بن
الخطاب - عن أنس : أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ
بحجّ وعمرة .

ومن حديث سليمان التيمي ، عن أنس .. كذلك .

وعن أبي قدامة ، عن أنس .. مثله .

وذكر وكيع : حدّثنا مصعب بن سليم ، قال : سمعت أنساً .. مثله .

قال : وحدّثنا ابن أبي ليلى ، عن ثابت البناني ، عن أنس .. مثله .

وذكر الخشني^(١) : حدّثنا محمد بن بشار حدّثنا محمد بن جعفر

حدّثنا شعبة ، عن أبي قزعة عن [أنس]^(٢) .. مثله .

وفي صحيح البخاري : عن قتادة ، عن أنس : اعتمر رسول الله

١ . در [الف] اشتباهاً: (الخشني) آمده است .

٢ . الزيادة من المصدر .

صلى الله عليه [وآله] وسلم أربع عُمر .. فذكرها ، وقال : وعمره مع حجته ، وقد تقدّم .

وذكر عبد الرزاق : حدّثنا معمر ، عن أيوب ، عن أبي قلابه وحميد بن هلال ، عن أنس .. مثله .

فهؤلاء ستة عشر نفساً من الثقات كلّهم متفقون عن أنس أن لفظ النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم كان إهلالاً بحجّ وعمره معاً ، وهم : الحسن البصري ، وأبو قلابه ، <1324> وحميد بن هلال ، وحميد بن [عبد] ^(١) الرحمن الطويل ، وقتادة ، ويحيى بن سعيد الأنصاري ، وثابت البناني ، وبكر بن عبد الله المزني ، وعبد العزيز ابن صهيب ، وسليمان التيمي ، ويحيى بن أبي إسحاق ، وزيد بن أسلم ، ومصعب بن سليم ، وأبو أسماء ، وأبو قدامة ، وعاصم بن حسين ، وأبو قزعة - وهو سويد بن حجير الباهلي - ..

فهذا إخبار أنس عن لفظ إهلاله الذي سمعه منه ، وهذا علي [عليه السلام] والبراء يخبران عن إخباره صلى الله عليه [وآله] وسلم عن نفسه بالقران ، وهذا علي [عليه السلام] - أيضاً - يخبر : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فعله ، وهذا عمر بن الخطاب يخبر عن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : أن ربّه أمره بأن يفعله هو ،

وعلمه اللفظ الذي يقوله عند الإحرام، وهذا علي [عليه السلام] - أيضاً -
يخبر: أنه سمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يلبيّ بهما
جميعاً.. وهؤلاء بقية من ذكرنا يخبرون عنه بأنه فعله، وهذا هو
صلى الله عليه [وآله] وسلم يأمر به آله ويأمر به من ساق الهدى.
وهؤلاء الذين رووا القرآن بغاية البيان: عائشة أمّ المؤمنين،
وعبد الله بن عمر، وجابر بن عبد الله، وعبد الله بن عباس،
وعمر بن الخطاب، وعلي بن أبي طالب [عليه السلام]، وعثمان بن عفان -
بإقراره لعلي [عليه السلام] وتقرير علي [عليه السلام] له -، وعمران بن الحصين،
والبراء بن عازب، وحفصة أمّ المؤمنين، وأبو قتادة، وابن
أبي أوفى، وأبو طلحة، والمهرماس بن زياد، وأم سلمة، وأنس بن
مالك، وسعد بن أبي وقاص، فهؤلاء سبعة عشر صاحباً^(١)، منهم
من روى فعله، ومنهم من روى لفظ إحرامه، ومنهم من روى
خبره عن نفسه، ومنهم من روى أمره به.

فإن قيل: كيف تجعلون منهم ابن عمر وجابراً و عائشة وابن
عباس؟! وهذه عائشة تقول: أهلّ رسول الله صلى الله عليه [وآله]
وسلم بالحجّ.

وفي لفظ: (أفرد الحجّ). والأول في الصحيحين، والثاني في

١. في المصدر: (صحابياً).

مسلم، وله لفظان، هذا أحدهما، والثاني: (أهلّ بالحجّ مفرداً).
وهذا ابن عمر يقول: لبّي بالحجّ وحده، ذكره البخاري.
وهذا ابن عباس يقول: أهلّ رسول الله صلى الله عليه [وآله]
وسلم بالحجّ. رواه مسلم.

وهذا جابر يقول: أفرد الحجّ. رواه ابن ماجه.
قيل: إن كانت الأحاديث عن هؤلاء تعارضت وتساقت فإن
أحاديث الباقيين لم تتعارض، فهب أن أحاديث من ذكرتم لا حجة
فيها على القران ولا على الأفراد لتعارضها، فما الموجب للعدول
عن أحاديث الباقيين مع صراحتها وصحتها؟! فكيف وأحاديثهم
تصدّق بعضها بعضاً ولا تعارض بينهما، وإنما ظنّ من ظنّ
التعارض لعدم إحاطته بمراد الصحابة من ألفاظهم، وحملها على
الاصطلاح الحادث بعدهم.

ورأيت لشيخ الإسلام ابن تيمية فصلاً حسناً في اتفاق
أحاديثهم أسوقه بلفظه، قال:
والصواب أن الأحاديث في هذا الباب متفقة ليست بمختلفة إلا
اختلافاً يسيراً يقع مثله في غير ذلك، فإن الصحابة ثبت عنهم:
أنه تمتّع، والتمتّع عندهم يتناول القران، والذين^(١)

روي عنهم: أنه أفرد.. روي عنهم أنه تمتع.

أما الأول؛ ففي الصحيحين: عن سعيد بن المسيب: اجتمع عثمان وعلي [عليه السلام] بعسفان، وكان عثمان ينهى عن المتعة أو العمرة، <1325> فقال علي [عليه السلام]: «ما تريد إلى أمر فعله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم تنهى عنه؟!» فقال عثمان: دعنا منك. فقال: «إني لا أستطيع أن أدعك». فلما رأى علي [عليه السلام] ذلك أهلّ بهما جميعاً.

فهذا يبيّن أن من جمع بينهما كان متمتعاً عندهم، وأن هذا هو الذي فعله النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم، ووافقه عثمان على أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فعل ذلك، لكن كان النزاع بينهما: هل ذلك الأفضل في حقنا أم لا؟ وهل يشرع فسخ الحج إلى العمرة في حقنا؟ كما تنازع فيه الفقهاء، فقد اتفق علي [عليه السلام] وعثمان على أنه تمتع، والمراد بالتمتع عندهم: القران.

وفي الصحيحين: عن مطرف، قال: قال عمران بن الحصين: إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جمع بين حجة وعمرة، ثم إنه لم يمه عنه حتى مات، ولم ينزل فيه قرآن يحرمه.

وفي رواية عنه: تمتع نبي الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وتمتعنا معه.

فهذا عمران - وهو من أجل السابقين الأولين - أخبر أنه تمتع،

وجمع بين الحج والعمرة، والقارن عند الصحابة: متمتع، ولهذا أوجبوا عليه الهدى، ودخل في قوله تعالى: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾^(١) وذكر حديث عمر [عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم]^(٢): «أتاني آت من ربي فقال: «صل في هذا الوادي المبارك وقل: «عمرة في حجة». فقال: هؤلاء الخلفاء الراشدون - عمر وعثمان وعلي [رضي الله عنهم] - وعمران بن الحصين روي عنهم بأصح الأسانيد: أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قرن بين الحج والعمرة، وكانوا يسمون ذلك: تمتعاً، وهذا أنس يذكر أنه سمع النبي صلى الله عليه وآله وسلم يلبي بالحج والعمرة جميعاً.

وما ذكر بكر بن عبد الله المزني عن ابن عمر: أنه لبي بالحج وحده.

فجوابه: إن الثقات الذين هم أثبت في ابن عمر من بكر - مثل سالم ابنه ونافع - رووا عنه أنه قال: تمتع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالعمرة إلى الحج^(٣). وهؤلاء أثبت

١. البقرة (٢): ١٩٦.

٢. الزيادة من المصدر.

٣. زاد في المصدر: (والعمرة).

عن (١) ابن عمر من بكر، فتغليظ بكر عن ابن (٢) عمر أولى من تغليظ سالم [ونافع] (٣) عنه، وتغليظه هو على النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم.

ويشبهه أن ابن عمر قال له: أفرد الحج. فظن أنه قال: لبني بالحج، فإن أفراد الحج كانوا يطلقونه ويريدون به أفراد أعمال الحج، وذلك ردّ منهم على من قال: أنه قرن قراناً طاف فيه طوافين وسعى فيه سعيين، وعلى من يقول: إنه حلّ من إحرامه. فرواية من روى من الصحابة: أنه أفرد بالحجّ ترد على هؤلاء؛ يبيّن هذا مارواه مسلم - في صحيحه - : عن نافع، عن ابن عمر، قال: ما (٤) أهللنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بالحجّ مفرداً. وفي رواية: أهلّ بالحجّ مفرداً.

فهذه الرواية إذا قيل: إن مقصودها أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ بحجّ مفرد (٥).

قيل: فقد ثبت بإسناد أصحّ من ذلك عن ابن عمر: أن النبي

١. في المصدر: (في).

٢. در [الف] اشتباهاً: (أبي) أمده است.

٣. الزيادة من المصدر.

٤. لم ترد (ما) في المصدر.

٥. في المصدر: (بالحجّ مفرداً).

صلى الله عليه [وآله] وسلم تمتع بالعمرة إلى الحجّ، وأنه بدأ فأهلّ بالعمرة ثمّ أهلّ بالحجّ. وهذا من رواية الزهري، عن سالم، عن ابن عمر. وما عارض هذا عن ابن عمر إما أن يكون غلطاً عليه، وإمّا أن يكون مقصوده موافقاً له، وإمّا أن يكون ابن عمر لما علم أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يحلّ، ظنّ أنه أفرد، كما وهم في قوله: إنه اعتمر في رجب. وكان ذلك نسياناً منه، والنبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم لما لم يحلّ من إحرامه - وكان هذا حال المفرد - ظنّ أنه أفرد.

ثم ساق حديث الزهري، عن سالم، عن أبيه: تمتع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم.. <1326> إلى آخر الحديث. وقول الزهري^(١): حدّثني عروة، عن عائشة بمثل حديث سالم، عن أبيه، قال: فهذا من أصحّ حديث علي وجه الأرض، وهو من حديث الزهري - أعلم أهل زمانه بالسنة -، عن سالم، عن أبيه، وهو من أصحّ حديث ابن عمر وعائشة، وقد ثبت عن عائشة في الصحيحين: أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر أربع عمّر.. الرابعة مع حجّته، ولم يعتمر بعد الحجّ باتفاق العلماء، فتعيّن أن

١. قسمتی از مطالب در مصدر کامپیوتری به هم ریخته، و بدون ربط آمده است

که تذکر آن لزومی نداشت.

يكون متمتعاً تمتع قران و^(١)التمتع الخاص، وقد صحَّ عن ابن عمر أنه قرن بين الحجِّ والعمرة، وقال: هكذا فعل النبيُّ صلى الله عليه [وآله] وسلم. رواه البخاري في الصحيح.

قال: وأما الذين نقل عنهم إفراد الحجِّ فهم ثلاثة: عائشة، وابن عمر وجابر، والثلاثة نقل عنهم التمتع، وحديث عائشة وابن عمر: أنه تمتع بالعمرة إلى الحجِّ، أصحَّ من حديثها^(٢): أنه أفرد الحجِّ. وما صحَّ من^(٣) ذلك عنها فعناها: إفراد أعمال الحجِّ، أو أن يكون وقع فيه غلط كنظائره، فإن أحاديث التمتع متواترة رواها أكابر الصحابة - كعمر، وعلي [رضي الله عنه]، وعثمان، وعمران بن الحصين - ورواها أيضاً عائشة، وابن عمر، وجابر، بل رواها عن النبيِّ صلى الله عليه [وآله] وسلم بضعة عشر من الصحابة.

قلت: وقد اتفق أنس وعائشة وابن عمر وابن عباس على أن النبيَّ صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر أربع عُمَر، وإنما وهم ابن عمر في كون إحداهنَّ في رجب، وكلَّهم قالوا: وعمرة مع حجَّته. وهم - سوى ابن عباس - قالوا: إنه أفرد الحجِّ. وهم - سوى

١. في المصدر: (أو).

٢. في المصدر: (حديثها).

٣. في المصدر: (في) بدلاً من (من).

أنس - قالوا: تمتع. فقالوا هذا وهذا [وهذا]^(١)، ولا تناقض بين أقوالهم، فإن تَمَتَّعَ تَمَتَّعَ قران، وإن أفرد^(٢) أعمال الحجّ وقرن بين النسكين، فكان قارناً باعتبار جمعه بين النسكين، ومفرداً باعتبار اقتصاره على أحد الطوافين والسعيين، ومتمتّعاً باعتبار ترفهه بترك أحد السفرين.

ومن تأمل ألفاظ الصحابة، وجمع الأحاديث بعضها إلى بعض، واعتبر بعضها ببعض، وفهم لغة الصحابة أسفر له صبح الصواب، وانقشعت عنه ظلمة الاختلاف والاضطراب، والله الهادي إلى سبيل الرشاد، الموفق لطريق السداد.

فمن قال: إنه أفرد الحجّ، وأراد به أنه أتى بالحجّ مفرداً، ثم فرغ منه وأتى بالعمرة بعده من التنعيم أو غيره - كما يظنّ كثير من الناس - فهذا غلط لم يقله أحد من الصحابة ولا التابعين ولا الأئمة الأربعة^(٣) ولا أحد من أهل الحديث.

وإن أراد به أنه حجّ حجاً مفرداً لم يعتمر معه - كما قاله طائفة من السلف والخلف - فوهم أيضاً، والأحاديث الصحيحة الصريحة تردّه، كما تبين.

١. الزيادة من المصدر.

٢. في المصدر: (فإنه تَمَتَّعَ تَمَتَّعَ قران، وأفرد).

٣. لم يكن في المصدر: (الأربعة).

وإن أراد به أنه اقتصر على أعمال الحجّ وحده، ولم يفرد [للعمرة] ^(١) أعمالاً؛ فقد أصاب، وعلى قوله تدلّ جميع الأحاديث. ومن قال: إنه قرن؛ فإن أراد به أنه طاف للحجّ طوافاً على حدّه وللعمرة طوافاً على حدّه، وسعى للحجّ سعياً، وللعمرة سعياً، فالأحاديث الثابتة تردّ قوله.

وإن أراد أنه قرن بين النسكين، وطاف لهما طوافاً واحداً، وسعياً واحداً.. فالأحاديث الصحيحة تشهد لقوله، وقوله: هو الصواب.

ومن قال: [إنه] ^(٢) تمتّع؛ فإن أراد أنه تمتّع تمتعاً حلّ منه، ثم أحرم بالحجّ إحراماً مستأنفاً، فالأحاديث تردّ قوله، وهو غلط. وإن أراد أنه تمتّع تمتعاً لم يحلّ منه، بل بقي على إحرامه لأجل سوق الهدى.. فالأحاديث الكثيرة تردّ قوله أيضاً، وهو أقلّ غلطاً.

وإن أراد تمتّع القران؛ فهو الصواب الذي يدلّ عليه جميع الأحاديث الثابتة، وتأتلف <1327> به شملها ويزول عنها الإشكال والاختلال*.

١. الزيادة من المصدر.

٢. الزيادة من المصدر.

* [الف] فصل: ولما عزم رسول الله ﷺ [مع الحجّ].. إلى آخره من فصول

هديه في الحجّ. (١٢). [زاد المعاد ١٠٧/٢ - ١٢٢].

و نيز ابن القيم در "زاد المعاد" گفته:

فصل؛ فحصل الترجيح لرواية من روى القرآن لوجوه عشرة:
أحدها: إنهم أكثر؛ كما تقدّم.

الثاني: إن طرق الأخبار بذلك تنوّعت؛ كما بيّناه.

الثالث: إن فيهم من أخبر عن سماعه لفظه صريحاً، وفيهم من أخبر عن إخباره عن نفسه بأنه فعله ذلك، وفيهم من أخبر عن أمر ربّه له بذلك، ولم يبيئ شيء من ذلك في الإفراد.

الرابع: تصديق روايات من روى أنه اعتمر أربع عمّرها.

الخامس: إنها صريحة لا يحتمل التأويل بخلاف روايات الإفراد.

السادس: إنها متضمنة زيادة سكت عنها أهل الإفراد أو نفوها، والذاكر الزائد مقدّم على الساكت، والمثبت مقدّم على النافي.

السابع: إن رواة الإفراد أربعة: عائشة، وابن عمر، وابن عباس، وجابر، والأربعة روى القرآن، فإن صرنا إلى تساقط روايتهم^(١) سلمت رواية من عداهم للقران عن معارض، وإن صرنا إلى الترجيح وجب الأخذ برواية من لم يضطرب الرواية

١. في المصدر: (رواياتهم).

عنه ولا اختلف كالبراء وأنس وعمر بن الخطاب وعمران بن
الحصين وحفصة .. ومن معهم ممن تقدّم.

الثامن: إنه النسك الذي أمر به عن ربّه فلم يكن ليعدل عنه.

التاسع: إنه النسك الذي أمر به كلّ من ساق الهدى، فلم يكن
ليأمرهم به إذا ساقوا الهدى، ثم يسوق هو الهدى ويخالفه.

العاشر: إنه النسك الذي أمر به آله وأهل بيته واختاره لهم، ولم
يكن ليختار^(١) لهم إلا ما اختاره^(٢) لنفسه.

وتم^(٣) ترجيح حادي عشر: وهو قوله: «دخلت العمرة في
الحجّ إلى يوم القيامة»، وهذا يقتضي أنها قد صارت جزءاً منه أو
كان كالجزاء الداخل فيه بحيث لا يفصل بينها وبينه، وإنها تكون مع
الحجّ، كما يكون الداخل في الشيء معه.

وترجّح ثاني عشر: وهو قول عمر بن الخطاب - للصبي بن
معبد، وقد أهلك بالحجّ^(٤) وعمرة، فأنكر عليه زيد بن صوحان
وسلمان بن ربيعة فقال له عمر -: هديت لسنة نبيّك
صلى الله عليه وآله وسلم.

١. در [الف] اشتباهاً: (ليختاره) آمده است.

٢. في المصدر: (اختار).

٣. في المصدر: (ثمّة).

٤. في المصدر: (بحجّ).

وهذا يوافق رواية عمر...: إن الوحي جاءه من الله تعالى بالإهلال بهما جميعاً. فدلّ على أن القرآن سنته التي فعلها، وامثل أمر الله له بها.

وترجيح ثالث عشر: إن القارن يقع أعماله عن كل من النسكين، فيقع إحرامه وطوافه وسعيه عنها معاً، وذلك أكمل من وقوعه عن أحدهما وعمل كل فعل على حده.

وترجيح رابع عشر: وهو أن النسك الذي اشتمل على سوق الهدي أفضل بلا ريب من نسك خلا عن الهدي، فإذا قرن كان هديه عن كل واحد من النسكين، فلم يخل نسك منها عن هدي، ولهذا - والله أعلم - أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من ساق الهدي أن يهّل بالحجّ والعمرة معاً، وأشار إلى ذلك في المتفق عليه من حديث البراء يقول^(١): «إني سقت الهدي وقرنت».

وترجيح خامس عشر: وهو أنه قد ثبت أن التمتع أفضل من الإفراد لوجوه كثيرة:

منها: أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم أمرهم بفسخ الحجّ إليه، ومحال أن ينقلهم من الفاضل إلى المفضول [الذي]^(٢) هو دونه. ومنها: أنه تأسّف على كونه لم يفعله بقوله: «لو استقبلتُ من

١. في المصدر: (بقوله).

٢. الزيادة من المصدر.

أمري ما استدبرتُ لما سقتُ الهدى ولجعلتها متعة^(١)».

ومنها: <1328> أنه أمر به كلّ من لم يسق الهدى.

ومنها: أن الحجّ الذي استقرّ عليه فعله وفعل أصحابه القران لمن ساق [الهدى]^(٢)، والتمتّع لمن لم يسق [الهدى]^(٣).. ولوجوه كثيرة غير هذه، والتمتّع إذا ساق الهدى فهو أفضل من تمتّع اشتراه من مكّة، بل في أحد القولين لا هدي إلا ما جمع فيه بين الحلّ والحرم.

وإذا ثبت هذا فالقارن السابق أفضل من تمتّع لم يسق ومن تمتّع ساق [الهدى]^(٤)؛ لأنه قد ساق الهدى من حين أحرم، والتمتّع إنّما يسوق الهدى من أدنى الحلّ، فكيف يجعل مفرداً لم يسق هدياً أفضل من تمتّع ساقه من أدنى الحلّ؟! فكيف إذا جعل أفضل من قارن ساقه من الميقات، وهذا بحمد الله واضح^(٥).

و ابن الهمام در "فتح القدير" گفته:

ونحن نقول - وبالله التوفيق -: لا شك أنه يترجّح رواية تمتّعه

١. في المصدر: (عمرة).

٢. الزيادة من المصدر.

٣. الزيادة من المصدر.

٤. الزيادة من المصدر.

٥. زاد المعاد ٢/ ١٣٣ - ١٣٥.

لتعارض الرواية عن روى عنه الإفراد وسلامة رواية غيره ممن روى التمتع دون الإفراد، ولكن التمتع بلغة القرآن الكريم، وعرف الصحابة أعم من القرآن، كما ذكره غير واحد، وإذا كان أعم منه احتمال أن يراد به الفرد المسمى ب: القرآن في الاصطلاح الحادث، وهو مدعانا وإن يُراد به الفرد المخصوص باسم: التمتع في ذلك الاصطلاح فعلينا^(١) أن ننظر أولاً في أنه أعم في عرف الصحابة أو لا، وثانياً في ترجيح أيّ الفردين بالدليل؛ والأول يبين في ضمن الترجيح وثم دلالات أخر على الترجيح مجردة عن بيان عمومته عرفاً.

أمّا الأول؛ فما في الصحيحين: عن سعيد بن المسيب، قال: اجتمع علي عليه السلام [عليه السلام] وعثمان... بعسفان، فكان عثمان ينهى عن المتعة، فقال علي عليه السلام: «ما تريد إلى أمر فعله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تنهى عنه؟!» فقال عثمان: دعنا منك! فقال علي عليه السلام: «إني لا أستطيع أن أدعك»، فلما رأى علي عليه السلام ذلك أهلّ بهما جميعاً. هذا لفظ مسلم.

ولفظ البخاري: اختلف علي عليه السلام [عليه السلام] وعثمان - بعسفان - في المتعة فقال علي عليه السلام: «ما تريد إلا أن تنهى عن أمر فعله رسول الله

١. در [الف] اشتباهاً: (فعلياً) آمده است.

صلى الله عليه [وآله] وسلم»، فلما رأى ذلك علي [عليه السلام] أهلَّ
بهما جميعاً.

فهذا يبيّن أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم كان مهلاً
بهما، وسيأتيك عن علي [عليه السلام] التصريح به.

ويفيد - أيضاً - : أن الجمع بينهما تمتّع، فإن عثمان كان ينهى عن
المتعة وقصد علي [عليه السلام] إظهار مخالفته تقريراً لما فعله صلى الله عليه
[وآله] وسلم، وأنه لم يُنسخ قرن، وإنما تكون مخالفة إذا كان المتعة
التي نهى عنها عثمان، فدلّ على الأمرين اللذين عنيتهما^(١)،
وتضمّن اتفاق علي [عليه السلام] وعثمان على أن القران من مسمّى التمتع،
وحينئذ يجب حمل قول ابن عمر: (تمتّع رسول الله صلى الله عليه
[وآله] وسلم) على التمتع الذي نسمّيه: قراناً، لو لم يكن عنه ما
يخالف ذلك اللفظ، فكيف وقد وجد عنه ما يفيد ما قلنا، وهو ما في
صحيح مسلم: عن ابن عمر: أنه قرن الحجّ مع العمرة، فطاف لهما
طوافاً واحداً، ثم قال: هكذا فعل رسول الله
صلى الله عليه [وآله] وسلم.

فظهر أن مراده بلفظ (المتعة) في ذلك الحديث: الفرد المسمّى
ب: القران.

١. في المصدر: (عنيّاهما).

وكذا يلزم مثل هذا في قول عمران بن حصين: (تمتع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وتمتعنا معه) لو لم يوجد عنه غير ذلك، فكيف وقد وُجِدَ، وهو ما في صحيح مسلم: عن عمران بن حصين: قال لمطرف: أُحدِّثك حديثاً عسى الله <1329> أن ينفعك به: إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جمع بين حجة وعمره، ثم لم ينه عنه حتى مات، ولم ينزل قرآن يحرمه.

وكذا يجب مثل ما قلنا في حديث عائشة...: (تمتع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم..) إلى آخر ما تقدّم.

ثم [لو] ^(١) لم يوجد عنها ما يخالفه، فكيف وقد وجدنا ما هو ظاهر [فيه] ^(٢)؛ وهو ما في سنن أبي داود: عن النفيلى، حدّثنا زهير بن معاوية، حدّثنا أبو إسحاق، عن مجاهد: سئل ابن عمر كم اعتمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم؟ فقال: مرّتين. فقالت عائشة...: لقد علم ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر ثلاثاً سوى التي قرن بحجّته.

وكذا ما في مسلم من أن أبا موسى كان يفتي بالمتعة - يعني بقسميها - وقول عمر له: قد علمتُ أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم فعله وأصحابه.. أي فعلوا ما يسمّى: متعة، فهو

١. الزيادة من المصدر.

٢. الزيادة من المصدر.

طعن يازدهم عمر (متعة الحج) / ٢٣١

صلى الله عليه [وآله] وسلم فَعَلَ النوع المسمّى بـ: القران، وهم فعلوا النوع المخصوص باسم: المتعة .. في عرفنا بواسطة فسخ الحج إلى عمرة.

ويدلّ على اعتراف عمر به عنه صلى الله عليه [وآله] وسلم ما في البخاري: عن عمر، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بوادي العقيق يقول: «أتاني الليلة آت من ربي عز وجل فقال: «صلّ في هذا الوادي المبارك ركعتين، وقل: «عمرة في حجة». ولا بدّ له من امتثال ما أمر به في منامه الذي هو وحي.

وما في أبي داود، والنسائي، عن منصور وابن ماجه، عن الأعمش - كلاهما -، عن أبي وائل، عن الصبي بن معبد التغلبي، قال: أهللت بهما معاً، فقال عمر: هديت لسنة نبيك محمد صلى الله عليه [وآله] وسلم.

وروي من طرق أخرى - وصحّحه الدارقطني - قال: وأصحّه إسناداً حديث منصور والأعمش، عن أبي وائل، عن الصبي، عن عمر...

وأما الثاني؛ ففي الصحيحين: عن بكر بن عبد الله المزني، عن أنس، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يلبيّ بالحجّ والعمرة جميعاً. قال بكر: فحدّثت ابن عمر فقال: لبيّ بالحجّ وحده. فلقيت أنساً فحدّثته بقول ابن عمر، فقال أنس: ما تعدّونا

إلا صبياناً! سمعت النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول: لبيك حجاً وعمرة.

وقول ابن الجوزي: إن أنساً كان إذ ذاك صيباً - لقصد تقديم رواية ابن عمر عليه - غلط، بل كان سنّ أنس في حجة الوداع عشرين سنة أو إحدى وعشرين أو ثنتين وعشرين أو ثلاثاً وعشرين سنة، وذلك أنه اختلف في أنه توفي سنة تسعين من الهجرة أو إحدى وتسعين أو ثنتين وتسعين أو ثلاثاً^(١).. ذكر ذلك الذهبي في كتاب العبر، وقدم النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم المدينة وسنه عشر سنين، فكيف يسوغ عليه الحكم بسنّ الصبا إذ ذاك؟! مع أنه إنما بين ابن عمر وأنس في السنّ سنة واحدة أو سنة وبعض سنة.

ثم إن رواية ابن عمر عنه صلى الله عليه [وآله] وسلم الإفراد معارضة بروايته عنه التمتع، كما أسمعناك، وعلمت أن مراده بالتمتع: القران، كما حقّفته، وثبت عن ابن عمر فعله ونسبته إلى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، كما ذكرناه آنفاً، ولم يختلف على أنس أحد من الرواة في أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً. قالوا: <1330> اتفق عن أنس ستة عشر راوياً أنه صلى الله عليه

١. في المصدر: (ثلاث وتسعين).

[وآله] وسلم قرن، مع زيادة ملازمته لرسول الله صلى الله عليه
[وآله] وسلم؛ لأنه كان خادمه لا يفارقه، حتى أن في بعض طرقه:
كنت آخذ بزمام ناقة رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وهي
تقصع بجرّاتها^(١) ولعابها يسيل على يدي، وهو يقول: «لبيك بحجّة
وعمرّة معاً».

وفي صحيح مسلم: عن عبد العزيز، وحميد، ويحيى بن
أبي إسحاق أنهم سمعوا أنساً يقول: سمعت رسول الله
صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ بهما: «لبيك عمرة وحجّاً».
وروى أبو يوسف، عن يحيى بن سعيد الأنصاري، عن أنس،
قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول: «لبيك
بحجّة وعمرّة معاً».

وروى النسائي - من حديث أبي أسماء - عن أنس: أن النبيّ
صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ بالحجّ والعمرة حين صلى الظهر.
وروى البزار من حديث زيد بن أسلم مولى عمر بن الخطاب،
عن أنس .. مثله.

وذكر وكيع: حدّثنا مصعب بن سليم، قال: سمعت أنساً .. مثله.
قال: وحدّثنا ثابت البناني، عن أنس .. مثله.

وفي صحيح البخاري: عن قتادة، عن أنس: اعتمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أربع عُمر .. فذكرها وقال: عمرة مع حجة.

وذكر عبد الرزاق: حدثنا معمر، عن أيوب، عن أبي قلابة وحميد بن هلال، عن أنس .. مثله.

فهؤلاء جماعة ممن ذكرنا، فلم يبق شبهة من جهة النظر في تقديم القران.

وفي أبي داود: عن البراء بن عازب، قال: كنت مع علي عليه السلام [عليه السلام] حين أمره [رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم] ^(١) على اليمن .. - إلى آخر الحديث إلى أن قال فيه - : قال: «فأتيت النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم - يعني علياً عليه السلام - فقال لي: «كيف صنعت؟» قلت: «أهللت بإهلل النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم» قال: «إني سقت الهدي وقرنت ..» وذكر الحديث. وروى الإمام أحمد من حديث سراقه - بإسناد كله ثقات - قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول: «دخلت العمرة في الحج إلى يوم القيامة».

قال: وقرن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم في حجة الوداع.

وروى النسائي، عن مروان بن الحكم: كنت جالساً عند عثمان فسمع علياً [عليه السلام] يلبي بحجّ وعمره، فقال: ألم تكن تُنهى عن هذا؟ فقال: «بلى، ولكنني سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يلبيّ بهما جميعاً، فلم أدعُ فعل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لقولك».

وهذا ما وعدناك من الصريح عن علي [عليه السلام].

وروى أحمد من حديث أبي طلحة الأنصاري: أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جمع بين الحجّ والعمرة.

وروى ابن ماجه بسند فيه الحجّاج بن أرطاة، وفيه مقال، ولا ينزل حديثه عن الحسن ما لم يخالف أو ينفرد، قال سفيان الثوري: ما بقي على وجه الأرض أحد أعرف بما يخرج من رأسه منه، وعيّب عليه التدليس، وقال: من سلم منه؟! وقال أحمد: كان من الحقاظ. وقال ابن معين: ليس بالقوي، وهو صدوق يدلّس! وقال أبو حاتم: إذا قال: حدثنا، فهو صالح لا يرتاب في حفظه. وهذه العبارات لا يوجب طرح حديثه.

وروى أحمد من حديث الهرماس بن يزيد^(١) الباهلي: أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن في حجة الوداع بين الحج والعمرة.

وروى البزار - بإسناد صحيح إلى ابن أبي أوفى - قال: إنما جمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بين الحج والعمرة؛ لأنه علم أنه لا يحجّ <1331> بعد عامه ذلك.

وروى أحمد من حديث جابر: أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن الحج والعمرة، فطاف لهما طوافاً واحداً.

وروى - أيضاً - من حديث أم سلمة، قال^(٢): سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول: «أهلّوا - يا أهل محمد! - بعمرة في حجّ». وهو الحديث الذي ذكره المصنف في الكتاب.

وفي الصحيحين - واللفظ لمسلم -: عن حفصة، قالت: قلت: يا رسول الله! ما بال الناس حلّوا ولم تحلّ أنت من عمرتك؟! قال: «إني قد قلّدت هديي..» إلى آخر الحديث.

وهذا يدلّ على أنه كان في عمرة يمتنع منها التحلل قبل تمام أعمال الحجّ، ولا يكون ذلك - على قول مالك والشافعي - إلاّ للقارن، فهذا وجه إلزامي، فإن سوق الهدي عندهما لا يمنع

١. في المصدر: (زياد).

٢. كذا، والظاهر: (قالت).

التمتع عن التحلل؛ والاستقصاء واسع، وفي ما ذكرناه كفاية إن شاء الله تعالى.

هذا؛ ومما يمكن الجمع به بين روايات الإفراد والتمتع أن يكون سبب روايات الإفراد سماع من رواة تلبيته صلى الله عليه [وآله] وسلم بالحجّ وحده، وأنت تعلم أنه لا مانع من إفراد ذكر نسك في التلبية وعدم ذكر شيء أصلاً، وجمعه أخرى مع نية القران، فهذا نظير سبب الاختلاف في تلبيته صلى الله عليه [وآله] وسلم أكانت دبر الصلاة أو استواء ناقته أو حين علا على البيداء .. على ما قدّمناه في أوائل باب الإحرام هذا*.

و بخارى در "صحيح" خود به اسناد خود روايت کرده:

عن حفصة زوج النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أنها قالت: يا رسول الله! [ص] ما شأن الناس حلّوا بعمرة، ولم تحلل أنت من عمرتك؟! قال: «إني قد لبّدت رأسي، وقلّدت هديي، فلا أحلّ حتى أنحر»**.

و ابن حجر عسقلانى در شرح آن گفته:

جنع الأصيلي وغيره إلى توهيم مالك في قوله: (ولم تحلّ أنت

*. [الف] باب القران من كتاب الحجّ. (١٢). [فتح القدير ٢ / ٥٢٠ - ٥٢٣].

** [الف] باب التمتع والإقران والإفراد.. إلى آخره من كتاب المناسك.

[صحيح بخارى ٢ / ١٥٢].

من عمرتك) وأنه لم يقله أحد في حديث حفصة غيره.
وتعقبه ابن عبد البرّ - على تقدير تسليم انفراده - بأنها زيادة
حافظ فيجب قبولها، على أنه لم ينفرد، فقد تابعه أيوب وعبيد الله
ابن عمر، وهما مع ذلك حفاظ أصحاب نافع. انتهى.
ورواية عبيد الله بن عمر عند مسلم، وقد أخرجه مسلم من
رواية ابن جريح، والبخاري من رواية موسى بن عقبة، والبيهقي
من رواية شعيب بن أبي حمزة، ثلاثهم عن نافع بدونها.
وفي رواية عبيد الله بن عمر عند الشيخين: «فلا أحلّ حتى أحلّ
من الحجّ».

ولا ينافي هذه رواية مالك؛ لأن القارن لا يحلّ من العمرة ولا
من الحجّ حتى ينحر، فلا حُجّة فيه لمن تمسك بأنه
صلى الله عليه [وآله] وسلم كان متمتعاً - كما سيأتي إن شاء الله
تعالى -؛ لأن قول حفصة: (ولم تحلّ من عمرتك) وقوله هو:
«حتى أحلّ من الحجّ» ظاهر في أنه كان قارناً.
وأجاب من قال كان مفرداً عن قوله: (ولم تحلّ من
عمرتك) بأجوبة:

أحدها: قال الشافعي: معناه: ولم تحلّ أنت من إحرامك الذي
ابتدأته معهم بنية واحدة، بدليل قوله: «لو استقبلتُ من أمري ما
استدبرتُ ما سقتُ الهدى ولجعلتها عمرة».

وقيل: معناه: ولم تحلّ من حجّتك بعمره كما أمرت أصحابك، قالوا: وقد يأتي (من) بمعنى (الباء) كقوله عزّ وجلّ: ﴿يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾^(١).. أي بأمر الله، والتقدير: ولم تحلّ أنت بعمره من إحرامك.

وقيل: ظننت أنه فسخ حجّه بعمره كما صنع أصحابه بأمره، فقالت: [لم] (٢) لم تحلّ أنت أيضاً من عمرتك.

ولا يخفى ما في بعض هذه التأويلات من التعسف.. <1332>
والذي يجتمع به الروايات أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً؛ بمعنى أنه أدخل العمرة على الحجّ بعد أن أهلّ به مفرداً، لأنه أول ما أهلّ أحرم بالحجّ والعمرة معاً، وقد تقدّم حديث عمر مرفوعاً: وقل: عمرة في حجّة. وحديث أنس: ثم أهلّ بحجّ وعمرة. ولمسلم من حديث عمران بن حصين: جمع بين حجّة وعمرة. ولأبي داود والنسائي من حديث البراء مرفوعاً: «إني سقتُ الهدى وقرنت». وللنسائي من حديث علي [عليه السلام] مثله. ولأحمد من حديث سراقه: أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم قرن في حجّة الوداع. وله من حديث أبي طلحة: جمع بين الحجّ

١. الرعد (١٣): ١١.

٢. الزيادة من المصدر.

والعمرة. وللدارقطني من حديث أبي سعيد وأبي قتادة، وللبخاري
من حديث ابن أبي أوفى.. ثلاثهم مرفوعاً مثله.

وأجاب البيهقي عن هذه الأحاديث وغيرها - نصرة لمن قال:
إنه صلى الله عليه [وآله] وسلم كان مفرداً - فنقل عن سليمان بن
حرب: أن رواية أبي قلابة، عن أنس: أنه سمعهم يصرخون بهما
جميعاً، أثبت من رواية من روى عنه أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم
جمع بين الحج والعمرة. ثم تعقبه بأن قتادة - وغيره من الحفاظ -
روى عن أنس كذلك، فالاختلاف فيه على أنس نفسه، قال:
فلعله سمع النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم يعلم غيره كيف يهمل
بالقران، فظن أنه أهل عن نفسه.

وأجاب عن حديث حفصة بما نقله عن الشافعي: أن معنى
قولها: ولم تحل أنت من عمرتك.. أي من إحرامك، كما تقدم.
و[عن] حديث عمر بأن جماعة رووه بلفظ: «صل في هذا
الوادي وقل: «عمرة في حجة».

قال: وهؤلاء أكثر عدداً ممن رواه: (وقل: «عمرة في حجة»)
فيكون إذناً في القران لا أمراً للنبي صلى الله عليه [وآله] وسلم في
حال نفسه.

وعن حديث عمران بأن المراد بذلك إذنه لأصحابه في القران

بدليل روايته^(١) الأخرى: [أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم أعمار بعض أهله في العشر، وروايته الأخرى: [٢] أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم تمتع؛ فإن مراده بكل ذلك إذنه في ذلك.

وعن حديث البراء بأنه ساقه في قصة علي [عليه السلام]، وقد رواها أنس - يعني كما تقدم في الكتاب^(٣) - وجابر، كما أخرجه مسلم، وليس فيها لفظ: (وقرنت).

وأخرج حديث مجاهد، عن عائشة، قال^(٤): لقد علم ابن عمر أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم قد اعتمر ثلاثاً سوى التي قرنها في حجته. أخرجه أبو داود.

قال البيهقي: تفرد أبو إسحاق عن مجاهد بهذا، وقد رواه منصور عن مجاهد بلفظ: فقالت: ما اعتمر في رجب قط. وقال: هذا هو المحفوظ، يعني كما سيأتي إن شاء الله تعالى في أبواب العمرة.

ثم أشار إلى أنه اختلف فيه على أبي إسحاق، فرواه زهير بن

١. در [الف] اشتباهاً: (رواية) أمده است.

٢. الزيادة من المصدر.

٣. في المصدر: (في هذا الباب).

٤. كذا، والظاهر: (قالت).

معاوية عنه هكذا، وقال زكريا: عن أبي إسحاق، عن البراء..
 ثم روى حديث جابر: أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم حجّ
 حجّتين قبل أن يهاجر، وحجّة قرن معها عمرة، يعني بعد ما هاجر.
 وحكى عن البخاري أنه أعلّه لأنه من رواية زيد بن الحباب،
 عن الثوري، عن جعفر، عن أبيه [عليه السلام]، عنه، وزيد ربّما بهم (١) في
 الشيء، والمحفوظ عن الثوري مرسل، والمعروف عن جابر أنه
 صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ بالحجّ خالصاً.

ثم روى حديث ابن عباس نحو حديث مجاهد عن عائشة،
 وأعلّه بداود العطار، وقال: إنه تفرّد بوصله عن عمرو بن دينار،
 عن عكرمة، عن ابن عباس، ورواه ابن عيينة عن عمرو فأرسله،
 لم يذكر ابن عباس.

ثم روى حديث الصبي بن <1333> معبد: أنه أهلّ بالحجّ
 والعمرة معاً، فأنكر عليه، فقال له عمر: هديت لسنة نبيّك.. إلى
 آخر الحديث، وهو في السنن، وفيه قصة، وأجاب عنه بأنه يدلّ
 على جواز القران؛ لأن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً.
 ولا يخفى ما في هذه الأجوبة من التعسّف.. إلى أن قال:
 ويطرّح رواية من روى القران بأمور:

منها: إن معه زيادة على (١) علم من روى الأفراد وغيره.
وبأن من روى الأفراد والتمتع اختلف عليه في ذلك، فأشهر من
روى عنه الأفراد عائشة، وقد ثبت عنها: أنه اعتمر مع حجته، كما
تقدم، وابن عمر؛ وقد ثبت عنه أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم بدأ
بالعمرة ثم أهل بالحج، كما سيأتي إن شاء الله تعالى [في أبواب
الهدى، وثبت أنه بين حج وعمرة].
ثم حدث أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فعل ذلك
وسياًتي (٢) أيضاً.

وجابر قد تقدم قوله: إنه اعتمر مع حجته أيضاً.
وروى القرآن عنه جماعة من الصحابة، لم يختلف عليهم فيه.
وبأنه لم يقع في شيء من الروايات النقل عنه من لفظه أنه قال:
(أفردت) و(لا تمتعت)، بل صح عنه أنه قال: (قرنت). وصح
عنه أنه قال: «لولا أن معي الهدى لأحللت».
وأيضاً؛ فإن من روى عنه القرآن لا يحتمل حديثه التأويل إلا
بتعسف، بخلاف من روى الأفراد فإنه محمول (٣) على أول الحال
وينتفي التعارض.

١. لم يكن في المصدر: (على).

٢. الزيادة من المصدر.

٣. في المصدر: (أمرهم) بدل (محمول).

ويؤيده: أن من جاء عنه الإفراد جاء عنه صورة القران ، كما تقدم، ومن روى عنه التمتع فإنه محمول^(۱) على الاقتصار على سفر واحد للنسكين^(۲).

ويؤيده: أن من جاء عنه التمتع لما وصفه ، وصفه بصورة القران؛ لأنهم اتفقوا على أنه لم يحلّ من عمرته حتى أتمّ عمد^(۳) جميع الحجّ، وهذه أحد صورة^(۴) القران.

وأيضاً ؛ فإن رواية القران جاءت عن بضعة عشر صحابياً بأسانيد جيد، بخلاف روايتي الإفراد والتمتع، وهذا يقتضي رفع الشكّ عن ذلك والمصير إلى أنه كان قارناً.. إلى آخره*.

از اين عبارت ظاهر است كه ابن حجر عسقلانى تأويلات احاديث داله را بر اينكه حج آن حضرت قران بود، ردّ نموده، و موصوف به تعسف فرموده، و با وصف آنكه قلاده تقليد شافعى در گردن انداخته، سخن سازى او را كه

۱. في المصدر: (أمرَهُمْ) بدل (محمول).

۲. در [الف] اشتباهاً: (للتسكين) آمده است.

۳. في المصدر: (عمل).

۴. في المصدر: (إحدى صور).

* [الف] الحديث الخامس من باب التمتع والإقران والإفراد.. إلى آخره من كتاب المناسك. [فتح البارى ۳ / ۳۳۹ - ۳۴۱].

هم^(۱) بر خلاف حق و [هم بر] خلاف قول خودش در کتاب "اختلاف حدیث" آغاز نهاده، به مقام قبول جا نداده، و زبان حقایق ترجمان به بیان ترجیح روایت قرآن به وجوه عدیده و دلایل سدیدة گشاده تا آنکه در آخر کلام حتماً و جزماً قرانیت حج آن حضرت ﷺ ثابت کرده و اعتراف به رفع شک از آن نموده.

و ابوزکریای نووی نیز - که خود مخاطب در "رساله اصول حدیث" به نهایت مرتبه^(۲) مدح او نموده که او را مع بعض دیگر از سایر علما و محققین و منقّدین و شراح موجهین خود منتخب ساخته، و اعتراف کرده به آنکه ایشان خیلی معتمد علیه و سخن ایشان متین و مضبوط واقع است، و نیز گفته که: اگر کتب این جماعت به دست آید حاجت از تشویشات و تکلفات بارده متأخرین مرتفع گردد* - توجیهاً ضعیفه و تأویلات سخیفه روایت حفصه را باطل نموده، و جایجا اعتراف نموده به آنکه: حج آن حضرت قرآن بوده، در "منهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج" گفته:

باب: بیان أن القارن لا يتحلل إلا في وقت تحلل الحاجّ المفرد،

۱. در [الف] اشتباهاً: (هم که) آمده است.

۲. در [الف] اشتباهاً: (نهایت مرتبه به) آمده است.

* [الف] آخر فصل اول. (۱۲). [تعريب العجالة النافعة (رساله اصول حدیث):

وفيه قول حفصة...: يا رسول الله! ما شأن الناس حَلُّوا ولم تحلَّ أنت من عمرتك؟ قال: «إني لبَدْتُ رأسي، وقلدت هديي، فلا أُحلُّ حتى أنحر»^(١).

وهذا دليل للمذهب الصحيح المختار الذي قدّمناه واضحاً بدلائله في الأبواب السابقة مرّات: أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً في حجّة الوداع، فقولها: (من عمرتك).. أي العمرة المضمومة <1334> إلى الحجّ.

وفيه: أن القارن لا يتحلّل بالطواف والسعي، ولا بدّ له في تحلّله من الوقوف بعرفات والرمي والحلق والطواف، كما في الحاجّ المفرد، وقد تأولّه من يقول بالإفراد تأويلاتٍ ضعيفة: منها: أنها أرادت بالعمرة الحجّ؛ لأنها يشتركان في كونها قصداً.

وقيل: المراد بها الإحرام.

وقيل: إنها ظنّت أنه معتمر.

وقيل: معنى: (من عمرتك).. أي بعمرتك، بأن تفسخ حجّك

إلى عمرة كما فعل غيرك.

وكل هذا ضعيف، والصحيح ما سبق*.

١. در [الف] (أنحر) درست نوشته نشده است.

*. [الف] كتاب الحجّ. [شرح مسلم نووي ٨/٢١١-٢١٢].

از این عبارت واضح است که مذهب صحیح و مختار نزد نووی - که آن را به دلائل و براهین مرات عدیده [ثابت] کرده - همین است که آن حضرت حج قران به عمل آورده، و قول حفصه دلیل بر آن است، و قائلین افراد تأویلات ضعیفه برای آن ذکر کرده‌اند که نووی دو بار تصریح به ضعف آن فرموده؛ پس کمال عجب است که مخاطب در مقام نصح مستفیدین خود نووی را خیلی معتمد علیه گرداند، و اعتراف به متانت و مضبوطی کلام او نماید، و کتب او را مغنی از تشویشات و تکلفات بارده داند؛ و خود اعتنا به افادات نووی ننماید، و «لَمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»^(۱) را فراموش کرده، به تشویشات و تکلفات بارده رجوع آرد.

و ابوزرعه احمد بن عبدالرحیم بن الحسین العراقی - استاذ ابن حجر عسقلانی - در "شرح احکام" والد خود از ابن حزم نقل کرده که: او در کتاب خود - که در بیان حجة الوداع تصنیف نموده - گفته:

فلما وهت روايات التمتع - أيضاً - وبطل الأفراد والتمتع لم يبق إلا روايات القران، فوجب الأخذ بها وثبت صحتها؛ إذ من وصف القران لا يحتمل تأويلاً البتة، وكان الرواة للقران اثني عشر من الصحابة: ستة مدنيون، وواحد مكِّي، واثنان بصريان، وثلاثة كوفيون، وبدون هذا النقل يصح الأخبار صحة ترفع

الشك وتوجب العلم الضروري، فصَحَّ بذلك أنه كان قارناً بيقين لا شك فيه، وكانت سائر الروايات التي تعلق بها من ادّعى الأفراد والتمتع غير مخالفة لرواية الذين رووا القرآن، ولا دافعة له على ما بيّنا.* انتهى.

ونيز ابوزرعه عراقى در "شرح احكام" در شرح حديث حفصة: (ما شأن الناس جلّوا ولم تحلّ أنت من عمرتك؟!) در بيان فوائد آن گفته:

الرابعة: تمسك به من ذهب إلى أنه عليه [وآله] الصلاة والسلام كان قارناً، وهو تمسك قوي، وما أدري ما يقول من ذهب إلى التمتع؟ هل يقول: استمرّ على العمرة خاصّة ولم يحرم بالحجّ أصلاً، فيكون لم يحجّ في تلك السنة؟ وهذا لا يقوله أحد، أو: أدخل عليها الحجّ فصار قارناً، صحّ ما قاله هؤلاء، فإن للقران حالتين: أحدهما: أن يحرم بالنسك ابتداءً.

والثاني: أن يحرم بالعمرة، ثم يدخل عليها الحجّ. وقوله - في رواية عبيد الله بن عمر -: حتى «أحلّ من الحجّ». صريح في أنه كان قارناً.

وقولها: (من عمرتك) .. أي العمرة المضمومة إلى الحجّ.

* [الف] باب أفراد الحجّ من كتاب الحجّ. (١٢). [شرح احكام صغرى، ورق:

قال النووي - في شرح مسلم -: هذا دليل للمذهب الصحيح المختار أنه عليه [وآله] الصلاة والسلام كان قارناً في حجة الوداع*.

و نیز ابوزرعه در شرح همین حدیث گفته:

السادسة: الذاهبون إلى الأفراد أجابوا عن هذا الحديث بأجوبة:

أحدها: أنها أرادت بالعمرة مطلق الإحرام، روى البيهقي بإسناده عن الشافعي أنه قال:

فإن قيل: فما قول حفصة للنبي صلى الله عليه [وآله] وسلم: ما شأن الناس جلّوا ولم تحلّ من عمرتك؟

قيل: أكثر الناس مع النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يكن معه هدي، وكانت حفصة معهم، فأمروا أن يجعلوا إحرامهم عمرة ويحلّوا، فقالت: **<1335>** (لم تحلّ الناس ولم تحلّ من عمرتك)؟ يعني [أجزأك] ^(١) إحرامك الذي ابتدأته أنت وهم بنيتة واحدة. والله أعلم. فقال: «لبدتُ رأسي، وقلدتُ هديي، فلا أحلّ حتى

*. [الف] الحديث الثالث من باب أفراد الحجّ من كتاب الحجّ. [شرح احكام

صغرى، ورق: ١٤٣-١٤٤].

١. الزيادة من المصدر.

أنحر^(١) هديي^(٢). يعني - والله أعلم - حتى يحلّ الحاجّ؛ لأنّ القضاء نزل عليه أن يجعل من كان معه هدي إحرامه حجّاً. وهذا من سعة لسان العرب الذي يكاد يعرف بالجواب فيه. انتهى كلامه.

وثانيها: أنها أرادت بالعمرة الحجّ؛ لأنها يشتركان في كونها قصداً^(٣).

ثالثها: أنها ظنّت أنه معتمر.

رابعها: أن معنى قولها: (من عمرتك).. أي لعمرتك؛ بأن تفسخ حجّك إلى عمرة كما فعل غيرك.

قال النووي - في شرح مسلم بعد ذكره هذه الأجوبة -: وكل هذا ضعيف، والصحيح ما سبق، يعني القرآن^(٤).

و محمود بن احمد العيني در "عمدة القارى" در شرح حديث انس:
قال: صلّى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ونحن معه
بالمدينة الظهر أربعاً والعصر بذي الحليفة ركعتين، ثم بات بها حتى

١. در [الف] (أنحر). درست نوشته نشده است.

٢. في المصدر: (بدني).

٣. در [الف] اشتباهاً: (فصل) آمده است.

٤. شرح احكام صغرى، ورق: ١٤٣-١٤٤

أصبح، ثم ركب حتى استوت به [راحلته] ^(١) على البيداء، حمد الله، وسبّح، وكبّر، ثم أهلّ بحجّ وعمرة ^(٢).

كفّته:

وفيه التصريح بأنه عليه [وآله] السلام كان قارناً بقوله: ثم أهلّ بحجّ وعمرة. وهذا هو عين القران، والمنكر هنا معاند، وقد ثبت بأحاديث أخر صحيحة أنه عليه [وآله] الصلاة والسلام كان قارناً على ما نذكره، إن شاء الله تعالى*.

از این عبارت ظاهر است که: حدیث انس دلالت صریحه دارد بر آنکه آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم حج قران به عمل آورده، و منکر اینجا معاند است، و ثابت شده است به احادیث صحیحه دیگر نیز که آن حضرت صلى الله عليه وآله قارن بوده، فثبت - حسب تصريح العيني عمدة الأعيان - أن المخاطب المهان ووالده البالغ في الشنآن ومن سبقهما إلى نفي القران بنسبة الأفراد إلى سيد الإنس والجان - صلوات الله وسلامه عليه وآله ماختلف الملوان - من أهل الإنكار والعناد والعدوان، والله الموفق وهو المستعان.

١. الزيادة من المصدر.

٢. صحيح بخارى ١٤٧/٢، عمدة القارى ١٧٤/٩.

* [الف] باب التحميد والتسييح والتذكير قبل الإهلال عند الركوب على الدابة

من كتاب المناسك. (١٢). [عمدة القارى ١٧٥/٩].

و علامه عینی بعد این عبارت به بسط تمام ردّ ابن عمر بر أنس، و اثبات قرانیت حج آن سرور عليه السلام به احادیث و آثار بسیار نموده.
و ابوالعباس احمد بن عمرو الأنصاري المالکی القرطبی در "مفهم شرح صحیح مسلم" گفته:

قوله عليه [وآله] السلام: «من أراد أن يهملّ بحجّ وعمره فليفعل، ومن أراد أن يهملّ بحجّ فليهلّ، ومن أراد أن يهملّ بعمره فليهلّ». هذا يقضي بأن أنواع الإحرام ثلاثة، وأن المكلف مخير في أيها أحبّ، وإنما خلاف العلماء في الأفضل من تلك الأنواع، فذهب مالك وأبو ثور إلى أن أفراد الحجّ أفضل، وهو أحد قولي الشافعي، وقال أبو حنيفة والثوري: القران أفضل، وقال أحمد وإسحاق والشافعي - في القول الآخر - وأهل الظاهر: إن التمتع أفضل، وسبب [اختلافهم] ^(١) اختلاف الروايات في إحرام النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم، فروت عائشة وجابر بن عبد الله وأبو موسى وابن عمر أنه عليه [وآله] السلام أحرم بالحجّ.

وروى أنس وعمران بن حصين والبراء بن عازب وعمر بن الخطاب أنه قرن الحجّ والعمرة.
وروى ابن عمر أنه تمتّع.

فلما تعارضت هذه الروايات الصحيحة، صار كل فريق إلى ما

هو الأرجح عنده، فمّا اعتضد به لمالك أن عائشة أعلم بدُخْلَةِ أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من غيرها لملازمتها له، ولبحثها وجدّها في طلبها^(١)، وكذلك جابر هو أحفظ الناس لحديث حجّته عليه [وآله] السلام؛ ولأن الأفراد سليم عمّا يجبر بالدم بخلاف التمتع والقران؛ إذ كل واحد <1336> منها يجبر ما وقع فيهما من النقص^(٢) بالدم.

ومّمّا اعتضد به لمن قال: إن القران أفضل.. أن أنساً خادم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم و^(٣) عنده من تحقيق ذلك ما ليس عند غيره؛ إذ قد نقل لفظ النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم في ذلك فقال: سمعت [النبي] صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول: «لبيك عمرة وحجّاً».

وفي حديث البراء - الذي خرّجه النسائي - أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم قال لعلي [عليه السلام] - حين سأله عن إحرامه، فقال: «كيف صنعت؟» فقال: «أهللتُ بإهلالك» - فقال عليه [وآله] السلام: «إني سقتُ الهدى وقرنتُ». وهذا نصّ رافع للإشكال. وفي البخاري: عن عمر بن الخطاب قال: سمعت رسول الله

١. في المصدر: (طلب ذلك).

٢. در [الف] اشتباهاً: (النقص) أمده است.

٣. لم ترد (الواو) في المصدر.

صلى الله عليه [وآله] وسلم بوادي العقيق يقول: «أتاني الليلة آتٍ من ربِّي فقال: «صلِّ في هذا الوادي المبارك وقل: «عمرة في حجة»».

وأما رواية ابن عمر في التمتع فلا يعول عليها لوجهين: أحدهما: أنه قد اضطرب قوله، فروى بكر بن عبد الله أنه قال: لبيّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بالحجّ وحده. وثانيهما: أن الرواية التي قال فيها ابن عمر: تمتع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بالعمرة إلى الحجّ، قال في أثنائها ما يدلّ على أنه سمى الإفراد^(١): تمتعاً، وسيأتي تحقيق ذلك. والذي يظهر لي أن روايات القرآن أرجح؛ لأن روايتها نقلوا ألفاظ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وإخباره عن نفسه وعن نبيّته، وغيرهم ليس كذلك؛ ولأن رواية القرآن يتأتّى الجمع بينها وبين رواية الإفراد بأن يقال: إن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم كان مفرداً^(٢) فيمكن أن يقال: إن من روى أنه أفرد، أنه سمع إحرامه بالحجّ، ولم يسمع إحرامه^(٣) بالعمرة، ومن روى أنه قرن، حقّق الأمرين فنقلهما. والله أعلم.

١. في [الف] والمصدر: (الإرداف)، والصحيح ما أثبتناه.

٢. في [الف] والمصدر: (مردفاً)، والصحيح ما أثبتناه.

٣. في المصدر: (إردافه).

وقد استهول بعض القاصرين هذا الخلاف الواقع في إحرامه عليه [وآله] السلام وقدّره مطعنا على الشريعة، زاعماً أن العادة قاضية بتواتره فلا يختلف فيه، ولم يوجد ذلك إلا بالآحاد فيقطع بكذبها.

وهذا لا يلتفت إليه، فإن ما تقتضي العادة تواتره تواتر وعلم، وهو أنه عليه [وآله] السلام حجّ وأحرم من ذي الحليفة، وأنه تمادى في إحرامه [إلى أن أكمل مناسك حجّه، وحلّ من إحرامه] ^(١) عند طواف الإفاضة، وهذا كله معلوم بالنقل المتواتر الذي اشترك الجفلي ^(٢) فيه؛ لأنه هو المحسوس لهم، وأمّا إحرامه فليس من الأمور التي يجب تواترها؛ لأنه راجع إلى نيّته ولا يطلع عليها إلا بالإخبار عنها أو بالنظر في الأحوال التي تدلّ عليها، ولما كان كذلك ^(٣) فمنهم من نقل لفظه؛ لأنه سمعه منه في وقت ما، ومنهم من حدس وسبر، فأخبر عما وقع له وحصل في ظنّه، ولذلك قلنا: إن رواية من روى القرآن أولى. والله أعلم.*

١. الزيادة من المصدر.

٢. الجفلي: الجماعة، ففي لسان العرب ١١٤/١١ والقاموس المحيط ٣/٣٤٩: دعاهم الجفلي والأجفلي.. أي بجماعتهم.

٣. في المصدر: (ذلك).

* [الف] باب أنواع الإحرام من كتاب الحجّ. (١٢). [المفهم ٣/٣٠٨-٣١١].

از این عبارت واضح است که : قرطبی مالکی هم رعایت قول امام خود مالک ننموده، مثل اکابر شافعیه که دست از اطاعت قول شافعی که منافی حق است و مناقض قول آخر او می باشد، برداشته اند، خلع عنق^(۱) از ربقه اطاعت نموده، روایات قران را ترجیح داده [اند].

بالجمله ؛ به تصریحات اکابر ائمه و محققین ارباب مذاهب اربعه - اعنی : حنفیه و مالکیه و شافعیه و حنبلیه - ثابت است که : حج جناب رسالت مآب ﷺ افراد نبوده بلکه قران بود، و از روایات و احادیث صحاح هم به نهایت وضوح ظاهر است، و خود خلیفه ثانی و خلیفه ثالث هم به آن اعتراف کرده اند، و جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز آن را ثابت فرموده، پس مخالفت چنین امر ظاهر و ثابت نمودن از غرائب هفوات و طرائف ترهات است.

و نیز قرطبی در "مفهم" گفته :

وقوله : «لو استقبلتُ <1337> من أمری ما استدرتُ لم أسق الهدی ، ولجعلتُها عمرة» هذا یرد علی من قال : إن النبیّ صلی الله علیه [وآله] وسلم أحرم متمتاً ، ویدلّ علی أنه إنما أحرم بما أحرم به مختاراً له ، وأنه خیر فی أنواع الإحرام الثلاثة ، ولم یعیّن

۱. در [الف] (غسق) خوانا نیست ، ولی ظاهراً (عنق) بوده، و اشتباه از نساخ است .

له واحد منها فأمر به، لكنه اختار القران على ما تقدّم، ثم إنه لما أمر أصحابه بالتحلل بعمل العمرة، فتوقفوا لأجل أنه لم يتحلل هو أخبرهم بسبب امتناعه - وهو سوقه [الهدي] ^(١) - ثم أخبرهم أنه ظهر له في ذلك الوقت ما لم يظهر له قبل ذلك من المصلحة التي اقتضت أن أباح لهم فسخ الحجّ، وأنه لو ظهر له من ذلك قبل إحرامه ما ظهر له بعد لأحرم بعمرة، حتى تطيّب قلوبهم، وتسكن نفرتهم من إيقاع العمرة في أشهر الحجّ*.

و نیز قرطبی در "مفهم" گفته:

قد قدّمنا ذكر الاختلاف فيما به أحرم النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم، وذكرنا ما يرد عليه والمختار في ذلك ^(٢) حديث أنس هذا في أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم أحرم قارناً، ولا يلتفت لقول من قال: إن أنساً لعلّه لم يضبط القضية لصغره حينئذ؛ لأنه قد أنكر ذلك بقوله: (ما تعدّونا إلاّ صبياناً)؛ ولأنه وإن كان صغيراً حال التحمّل، فقد حدّث به وأداه كبيراً متثبتاً ناقلاً للفظ

١. الزيادة من المصدر.

* [الف] باب حجّة النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم من كتاب الحجّ. (١٢).

[المفهم ٣/٣٢٩ - ٣٣٠].

٢. در [الف] اشتباهاً اينجا: (واو) آمده است.

النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم نقل الجازم المحقق ، المنكر على من يظنّ به شيئاً من ذلك؛ فلا يحلّ أن يقال شيء من ذلك، ولأنه قد وافقه البراء بن عازب على نقل لفظ النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم الدالّ على قرانه؛ إذ قال لعليّ [عليه السلام]: «إني سقتُ الهدى وقرنتُ» على ما خرّجه النسائي، وهو صحيح، ووافقها حديث عمر بن الخطاب الذي قال فيه: إن الملك أتاه فقال: «صلّ في هذا الوادي المبارك وقل: «عمرة في حجة». وفي معنى [ذلك] (١) حديث ابن عمر المتقدم الذي قال فيه: إنه عليه [وآله] السلام أهلّ بالعمرة، ثم أهلّ بالحجّ*.

ونيز قرطبي در "مفهم" گفته:

قول ابن عمر: (تمتّع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم في حجة الوداع بالعمرة إلى الحجّ) هذا الذي روي هنا عن ابن عمر من أنه عليه [وآله] السلام تمتّع، مخالف لما جاء عنه في الرواية الأخرى من أنه أفرد [الحجّ] (٢).

١. الزيادة من المصدر.

* [الف] باب الاختلاف فيما به أحرم النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم من كتاب

الحجّ. (١٢). [المفهم ٣/ ٣٥٨-٣٥٩].

٢. الزيادة من المصدر.

واضطراب قولیه يدلّ علی أنه لم یکن عنده من تحقیق الأمر ما كان عند من جزم بالأمر، كما فعل أنس علی ما تقدّم، حیث قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم یقول: «لبيك بحجة وعمره»*.

مقام کمال تحیر است که مخاطب از غایت عجز به "صحیحین" و "شروح" آن و دیگر "صحاح" رجوع نیاورده، و از روایات آن بهره [ای] برنداشته، و نه بر کتب فقهیه حنفیه - که دست مال طلبه علوم است مثل "فتح القدير" و امثال آن - وقوف به هم رسانیده، و نه بر تحقیقات ائمه حنبلیه مثل ابن القیم و امثال او مطلع شده، و نه سعادت اطلاع بر افادات اساطین شافعیه مثل عراقی و نووی و عسقلانی و غیر ایشان، و تصریحات افاحم مالکیه مثل قرطبی و غیره حاصل کرده، اغتراراً بما ذکره والده حتماً و جزماً نسبت افراد حج به آن حضرت نموده، و با وصف این عجز و قصور و عدم فحص و وقوف [بر کلمات علمای عامه]، اکابر اعلام کرام^(۱) را - که فهم کلام ایشان کمال هنر و نهایت سعادت است! - جابجا در این کتاب به طعن و تشنیع یاد می نماید!

و نیز با این همه مجانبیت از علم حدیث - که از این مقام و دیگر مقامات بسیار ظاهر است - دم مباحثات می زند، و دعوی تحقیق و تفتیش و حصول

* [الف] باب الهدی للمتعمّ والقارن من کتاب الحج. (۱۲). [المفهم ۳ / ۳۵۲].

۱. یعنی علمای شیعه رضی الله عنهم.

ملکه معتدّ بها در فهم معانی احادیث و ادراک دقائق اسانید دارد!!
چنانچه در "رساله اصول حدیث" گفته:

باید دانست که این فقیر این علم و جمیع علوم را محض از خدمت والد
ماجد خود اخذ کرده است، <1338> و بعضی کتب این علم را مثل
"مصابیح" و "مشکاة" و "مسوی شرح موطأ" را که از تصانیف ایشان است، و
"حصن حصین"^(۱)، و "شمائل ترمذی" از خدمت ایشان - قراءه و سماعاً - به
تحقیق و تفتیش اخذ نموده، و قدری از اوائل "صحیح البخاری" نیز به طریق
درایت از ایشان شنیده، و "صحیح مسلم" و دیگر "صحاح سته" را بر ایشان
سماع غیر منتظم دارد، به این نحو که به حضور ایشان طلبه علم می خواندند،
و این فقیر هم حاضر می بود، و تحقیقات و تنقیحات ایشان را می شنید تا
آنکه ملکه معتدّ بها در فهم معانی احادیث و در ادراک دقائق اسانید - بفضله
تعالی - حاصل شد. * انتهى.

بالجمله ؛ بعد اطلاع بر افادات اکابر ائمه محققین و اعلام منقدین ائمه
سنیه - که نبذی از آن مذکور شد - هیچ محصلی ربیبی نمی کند در اینکه هرگز

۱. در [الف] اشتباهاً: (حصن و حصین) آمده است.

و کتاب الحصن الحصین من کلام سید المرسلین [ﷺ] للشیخ شمس الدین
الجزری الشافعی المتوفی سنة ۷۳۹. انظر: کشف الظنون ۱/ ۶۶۹.

* [الف] آخر فصل اول. [تعریب العجالة النافعة (رساله اصول حدیث): ۶۵ -

۶۶ (اول فصل دوم)].

حج جناب رسالت مآب ﷺ حج افراد نبود که احادیث متظافره و روایات متواتره ردّ و ابطال آن می‌کند؛ پس کمال عجب است که مخاطب با این همه کبر و غرور و عجب و خودپسندی بهره [ای] از اطلاع بر این افادات و تحقیقات بر نداشته، نسبت افراد حج به آن حضرت نموده، و از افتضاح و مؤاخذه اهل علم نترسیده!

و اعجب از این است گول خوردن والد مخاطب بر تقریرات بعض متعنتین و عدم وقوف بر افادات متینه ائمه منقّدین که به این سبب با وصف نقل اختلاف فاحش در این باب، رجوع به تعصب کرده، قطعاً و حتماً نسبت افراد حج به آن حضرت نموده، بلکه ثانی و ثالث را هم قائل این مذهب گردانیده!

اما آنچه گفته: و در عمره القضا و عمره جعرانه افراد عمره نموده، و باوجود فرصت یافتن در عمره جعرانه، حج نگذارد و به مدینه منوره رجوع فرمود.

پس مخدوش است به چند وجه:

اول: آنکه استدلال به عمره قضا و عمره جعرانه و عدم ذکر عمره حدیبیه وجهی ندارد؛ زیرا که جناب رسالت مآب ﷺ در عمره حدیبیه نیز اکتفا بر عمره فرموده، گو به منع کفار از طواف بیت باز مانده؛ پس اگر اکتفا بر عمره در عمره قضا و عمره جعرانه دلالت بر مزعوم باطلش نماید، اکتفا بر عمره در

عمرة حديبيه نيز بر آن دلالت خواهد كرد، و ممنوع شدن آن حضرت از طواف بيت، فارق هر دو مقام نمى تواند شد.

ابن حجر عسقلانى در "فتح البارى" بعد شرح حديث ابن عمر و حديث انس مشتمل بر ذكر عدد عمره هاى جناب رسالت مآب ﷺ گفته:

قال ابن التين: في عدّهم عمرة الحديبية - التي صدّ عنها - ما يدلّ على أنها عمرة تامّة، وفيه إشارة إلى صحّة قول الجمهور: إنه لا يجب القضاء على من صدّ عن البيت خلافاً للحنفية، ولو كانت عمرة القضية بدلاً عن عمرة الحديبية لكانتا واحدة، وإنما سميت: عمرة القضية والقضاء؛ لأن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم قاضى قريشاً فيها، لا أنها وقعت قضاءً عن العمرة التي صدّ عنها؛ إذ لو كان كذلك لكانتا عمرة واحدة، وفيه دلالة على جواز الاعتار في أشهر الحجّ بخلاف ما كان عليه المشركون*.

دوم: آنكه جناب رسالت مآب ﷺ در عمرة القضا فرصت يافته يا نه؟ در صورت اول تخصيص عمرة جعرانه به ذكر فرصت نا موجه است؛ و در صورت دوم احتجاج به عمرة القضا - با وصف فرض صحت احتجاج به عمرة جعرانه حسب مزعومش - نيز باطل و مختل مى گردد.

* [الف] باب: كم اعتمر النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم من ابواب العمرة. [فتح البارى ۳ / ۴۷۹].

سوم: آنکه افراد عمره در عمره القضا و عمره جعرانه اصلاً با افضلیت حج افراد مناسبت ندارد، و استدلال به افراد عمره در این هر دو مقام بر افضلیت حج افراد کردن از قیاس خناس نیز بالاتر رفتن است! چه مراد از افراد حج - حسب تصریح خود مخاطب - آن است که حج و عمره را جدا جدا به دو سفر ادا نمایند، و در عمره مفرده بلاشبهه یک سفر است، **<1339>** پس اگر افراد عمره را در این هر دو مقام و غیر آن دلیل افضلیت تمتع و قران از افراد گردانند، می تواند شد^(۱)، فالاستدلال بالعمره المفردة على أفضلية حج الأفراد ظاهر الشناعة والفساد، وهل هو إلا مصداق (نحن بواد والعدول بواد)؟! والله ولي التوفيق والرشاد.

چهارم: آنکه اگر این استدلال مخاطب تمام شود، لازم آید که حج تمتع از عمره مفرده مفضول باشد، و لا يقول به إلا الجهول الغفول؛ چه قطعاً حج تمتع از عمره مفرده افضل است، و دلیل عقلی که برای ارجحیت افراد ذکر کرده در این مقام به احسن طرق جاری است؛ زیرا که حج تمتع بلاشبهه مشتمل است بر دو نسک: یکی افعال عمره و دیگر افعال حج. و در عمره مفرده صرف یک نسک است، و در دو نسک بلاشبهه زیاده حسنات است به نسبت یک

۱. یعنی اگر بدون هیچ مناسبتی بتوان به افراد عمره در عمره القضا و عمره جعرانه استدلال بر افضلیت افراد نمود، ما را هم رسد که همین افراد عمره را دلیل افضلیت قران و تمتع شماریم!

نسک؛ پس کمال عجب است که مخاطب در تصحیح مذهب امام خود اصلاً مبالاتی به تفضیح خود ندارد، و از عقل و دانش دست برداشته، هر چه می‌خواهد بر زبان می‌آرد!

و عجب‌تر آن است که والد مخاطب نیز با آن همه جلالت و مهارت - که معتقدین او زعم آن دارند - به عمره قضا و عمره جعرانه استدلال بر افضلیت افراد نموده!

و بطلان این استدلال - که ملعبه اطفال است - در نیافته، و هیچ محصلی چنین حرف واهی و رکیک بر زبان نمی‌تواند آورد که به اقتصار آن حضرت بر عمره در این دو مقام استدلال بر ترجیح افراد کند. و مرد عاقل را و امثال آن اندک تأمل می‌باید نمود، و مقدار غور عقول این حضرات باید دریافت که چسان هوش و حواس گم ساخته، کلمات بی‌ربط سر می‌دهند؟!!

پنجم: آنکه [این] دلیل علیل اگر صحیح شود، لازم آید که عمره مفرده از جمیع انواع حج - تمتعاً کان أو قراناً أو إفراداً - افضل و ارجح باشد؛ زیرا که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در این هر دو مقام اکتفا بر صرف عمره مفرده [نموده] و هیچ نوعی از انواع حج به عمل نیاورده؛ پس اگر اقتصار آن حضرت بر عمره باعث مرجوحیت تمتع و مجوز نهی خلافت مآب از حج تمتع باشد، لازم آید که این اقتصار آن حضرت مثبت مرجوحیت و

مفضولیت حج مطلق بجمیع انواعه گردد، و نهی از آن رأساً جایز گردد! و هل هذا إلا إبطال للدين، وهدم لأركان الشرع المتين، والله الموفق المعين.

ششم: آنکه کاش مخاطب در این مقام رجوع به "صحاح" خود می آورد و درمی یافت که روایات "صحاح" که مشتمل است بر ذکر عمره قضا و عمره جعرا، خود دلیل ظاهر و برهان باهر است بر آنکه حج آن حضرت حج افراد نبود بلکه قران بود، بخاری در "صحیح" خود گفته:

باب: كم اعتمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم

حدثنا قتيبة، حدثنا جرير، عن منصور، عن مجاهد، قال: دخلت أنا وعروة بن الزبير المسجد فإذا عبد الله بن عمر جالس إلى حجرة عائشة، وإذا أناس يصلون في المسجد صلاة الضحى، قال: فسألناه عن صلاتهم فقال: بدعة، ثم قال له: كم اعتمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم؟ قال: أربع، إحداهن في رجب. فكرهنا أن نرد عليه، قال: وسمعنا استئان عائشة أم المؤمنين في الحجرة، فقال عروة: يا أمه! يا أم المؤمنين! ألا تسمعين ما يقول أبو عبد الرحمن؟ قالت: ما يقول؟ قال: يقول: إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر أربع عمرات، إحداهن في رجب. قالت: يرحم الله أبا عبد الرحمن! ما اعتمر عمرة إلا وهو شاهده، وما اعتمر في رجب قط*.

و نيز در "صحيح بخارى" مذكور است:

حدَّثنا حسان بن حسان، حدَّثنا همام، عن قتادة: سألت أنساً
كم اعتمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم؟ قال: أربعاً: عمرة
الحديبية في ذي القعدة حيث صدّه المشركون، وعمرة من العام
المقبل <1340> في ذي القعدة حيث صالحهم، وعمرة الجعرانة إذ
قسّم غنيمة أراه حنين. قلت: كم حجّ؟ قال: واحدة.

حدَّثنا أبو الوليد هشام بن عبد الملك، حدَّثنا همام، عن قتادة:
سألت أنساً، فقال: اعتمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم حيث
ردّوه، ومن القابل عمرة الحديبية، وعمرة في ذي القعدة، وعمرة
مع حجّته.

حدَّثنا هدبة بن خالد، حدَّثنا همام وقال: [اعتمر] (١) أربع
عُمَر في ذي القعدة إلا التي اعتمر مع حجّته عمرته من الحديبية،
ومن العام المقبل، ومن الجعرانة حيث قسّم غنائم حنين، وعمرة
مع حجّته*.

و در "صحيح مسلم" مذكور است:

حدَّثنا هدا بن خالد، قال: حدَّثنا همام، قال: حدَّثنا قتادة:

١. الزيادة من المصدر.

*. [الف] باب كم اعتمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من كتاب المناسك.

[صحيح بخارى ٢/١٩٩].

ان أنساً أخبره : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر أربع عُمَر كلهن في ذي القعدة إلا التي مع حجّته : عمرة من الحديبية أو زمن الحديبية في ذي القعدة، وعمرة من العام المقبل في ذي القعدة، وعمرة من الجعرانة^(١) حيث قسّم غنائم حنين في ذي القعدة، وعمرة مع حجّته* .

و نیز در "صحيح مسلم" مسطور است:

حدّثنا إسحاق بن إبراهيم، (أنا) جرير، عن منصور، عن مجاهد، قال: دخلت أنا وعروة بن الزبير المسجد فإذا عبد الله بن عمر... جالس إلى حجرة عائشة... والناس يصلون الضحى في المسجد، فسألناه عن صلاتهم فقال: بدعة! فقال له عروة: يا أبا عبد الرحمن! كم اعتمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم؟ فقال: أربع عُمَر، إحداهنّ في رجب. فكرهنا أن نكذبه ونردّ عليه، وسمعنا استنابان عائشة... في الحجرة، فقال عروة: ألا تسمعين يا أمّ المؤمنين! إلى ما يقول أبو عبد الرحمن؟ فقالت: وما يقول؟ قال: يقول: اعتمر النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم أربع عُمَر، إحداهنّ في رجب. فقالت: يرحم الله أبا عبد الرحمن، ما اعتمر

١. في المصدر: (جعرانة).

* [الف] باب بيان عدد عمرة النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم، من كتاب

المناسك. [صحيح مسلم ٤ / ٦٠].

رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم إلا وهو معه، وما اعتمر في رجب قطّ*.

وابن حجر در "فتح الباری" - در شرح روایت عائشه و ابن عمر و روایت انس - گفته:

والمشهور عن عائشة: أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم كان مفرداً، وحدثها يشعر بأنه كان قارناً، وكذا ابن عمر أنكر على أنس كونه قارناً، مع أن حديثه هذا يدل على أنه كان قارناً؛ لأنه لم ينقل أنه اعتمر بعد حجته، فلم يبق إلا أنه اعتمر مع حجته إذ^(١) لم يكن متمتعاً؛ لأنه اعتذر عن ذلك بكونه ساق الهدي.

واحتاج ابن بطال إلى تأويل ما وقع عن عائشة وابن عمر هذا، فقال: إنما يجوز نسبة العمرة الرابعة إليه باعتبار أنه أمر الناس بها وعملت بحضرتة، لا أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمرها بنفسه، ومن تأمل ما تقدّم من الجمع استغنى عن هذا التأويل المتعسف**.

*. [الف] نشان سابق. [صحيح مسلم ٤ / ٦١].

١. في المصدر: (واو) بدل (إذ).

** [الف] باب كم اعتمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من كتاب المناسك.

[فتح الباری ٣ / ٤٧٩].

و نووی در "شرح صحیح مسلم" گفته:

باب : بیان عدد عمر النبیّ صلی الله علیه [وآله] وسلم وزمانهنّ
قوله : اعتمر النبیّ صلی الله علیه [وآله] وسلم أربع عُمر کلهنّ في
ذی القعدة إلاّ التي مع حجّته : عمرة من الحديبية في ذی القعدة ،
وعمرة من العام المقبل في ذی القعدة ، وعمرة من الجعرانة حيث
قسّم غنائم حنین في ذی القعدة ، وعمرة مع حجّته .

وفي الرواية الأخرى : حجّ حجة واحدة ، واعتمر أربع عُمر .
هذه رواية أنس ، وفي رواية ابن عمر : أربع عُمر ، إحداهن في
رجب . وأنكرت عائشة ذلك ، وقالت : لم يعتمر النبیّ صلی الله
عليه [وآله] وسلم قطّ في رجب .

فالحاصل من رواية أنس وابن عمر اتفاقهما على أربع عُمر ،
وكانت إحداهنّ في ذی القعدة عام الحديبية سنة ستّ من الهجرة ،
وصدّوا فيها ، فتحلّلوا ، وحسبت لهم <1341> عمرة ، والثانية في
ذی القعدة وهي سنة سبع ، وهي عمرة القضاء ، والثالثة في ذی
القعدة سنة ثمان ، وهي عام الفتح ، والرابعة مع حجّته ، وكان
إحرامها في ذی القعدة وأعمالها في ذی الحجّة .

وأما قول ابن عمر : (إن إحداهنّ في رجب) ، فقد أنكرته
عائشة ، وسكت ابن عمر حين أنكرته ، قال العلماء : هذا يدلّ على
أنه اشتبه عليه ، أو نسي ، أو شكّ ، ولهذا سكت عن الإنكار على

عائشة ومراجعتها بالكلام، فهذا الذي ذكرته هو الصواب الذي يتعين المصير إليه.

وأما القاضي عياض فقال: ذكر أنس: أن العمرة الرابعة كانت مع حجته، فيدلّ على أنه كان قارناً، قال: وقد ردّه كثير من الصحابة، قال: وقد قلنا: إن الصحيح أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم كان مفرداً، وهذا يردّ قول أنس، وردّت عائشة قول ابن عمر، قال: فحصل أن الصحيح ثلاث عمّر، قال: ولا يعلم للنبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمار إلا ما ذكرناه، قال: واعتمد مالك في الموطأ على أنهنّ ثلاث عمّر.

هذا آخر كلام القاضي، وهو قول ضعيف، بل باطل، والصواب أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم اعتمر أربع عمّر كما صرح به ابن عمر وأنس وجزما الرواية به، فلا يجوز ردّ روايتها بغير جازم.

وأما قوله: إن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم كان في حجة الوداع مفرداً لا^(١) قارناً، فليس كما قال، بل الصواب أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم كان مفرداً في أول إحرامه، ثم أحرم بالعمرة فصار قارناً، ولا بد من هذا التأويل*.

١. في [الف] (إلا) والصحيح ما أثبتناه.

*. [الف] كتاب الحج. [شرح مسلم نووى ٨/٢٣٤-٢٣٥].

اما آنچه گفته: و از راه عقل نیز افضلیت افراد هر یک از حج و عمره معلوم می‌شود که احرام هر یک و سفر برای ادای هر یک چون جدا جدا باشد، تضاعف حسنات حاصل خواهد شد.

پس نه نقل شما درست است و نه عقل شما بر جا! و افادات مزخرفه سراسر لغو و خطا و همه واهی و بی‌اصل و پا در هوا! و در حقیقت این استدلال عقلی دلیل اختلال عقل است به چند وجه:

اول: آنکه از عبارت ابن حجر در "فتح الباری" ظاهر می‌شود که نزد عمر حج افرادی که عمره در آن واقع نشود افضل است، و قاضی حسین و متولی که از ائمه سنی‌اند نیز چنین افراد را افضل می‌دانند، حال آنکه پر ظاهر است که در حج تمتع که در آن عمره قبل حج بجای می‌آرند اعمال اکثر است به نسبت حج تنها، پس تمتع اشق و اصعب باشد از این افراد، و عقلاً ترجیح تمتع بر افراد ثابت شد و دلیل مخاطب بر او معکوس و مقلوب گردید.

ابن حجر عسقلانی در "فتح الباری شرح صحیح بخاری" گفته:

قال النووي: الصواب الذي نعتقده أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم كان قارناً، ويؤيده أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يعتمر في تلك السنة بعد الحج، ولا شك أن القرآن أفضل من الأفراد الذي لا يعتمر في سنته عندنا، ولم يقل أحد إن الحج وحده أفضل من القرآن، هكذا قال؛ والخلاف ثابت قديماً وحديثاً..

أما قديماً؛ فالثابت عن عمر أنه قال: أتمّ لحجّكم ولعمر تكم أن
تنشؤوا لكل منها سَفراً. وعن ابن مسعود نحوه. أخرجه ابن
أبي شيبة وغيره.

وأما حديثاً؛ فقد صرّح القاضي حسين والمتولي بترجيح
الإفراد ولو لم يعتمر في تلك السنة*.

از این عبارت ظاهر است که: ابن حجر <1342> بطلان دعوی نووی-که
نفی قول احدی به افضلیت حج تنها از قران کرده - به وقوع خلاف قديماً
و حديثاً ثابت کرده و بر دعوی وقوع خلاف قديماً حديث عمر را شاهد
گردانیده؛ پس ثابت شد که حسب افاده عسقلانی عمر حج افراد را که همراه
آن عمره واقع نشود افضل می دانست از انواع دیگر.
و همچنین قاضی حسین و متولی قائل اند به ترجیح افراد گو عمره همراه
آن واقع نشود؛ حال آنکه پر ظاهر است که چنین افراد اخف است از قران
و تمتع هر دو، و در این هر دو قسم عمل زیاده است.

دوم: آنکه وجوب هدی در حج تمتع بهتر از زیاده سفر می تواند شد؛ چه
دانستی که اراقة دم از افضل اعمال حج است، پس گو در حج افراد سفر زیاده
باشد، لکن چون از هدی خالی است لهذا مقاوم تمتع نمی تواند شد.

* [الف] باب التمتع والإقراة والافراد من كتاب المناسك. (۱۲). [فتح الباری

در "صحيح ترمذى" مذکور است:

باب ما جاء في فضل التلبية والنحر

حدّثنا محمد بن رافع، (نا) ابن أبي فديك، وحدّثنا إسحاق بن أبي منصور، (نا) ابن أبي فديك، عن الضحاک بن عثمان، عن محمد بن المنکدر، عن عبد الرحمن بن يربوع، عن أبي بكر الصديق: أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم سئل أيّ الحجّ أفضل؟ قال: «العجّ والثجّ»*.

و در "جامع مسانيد ابوحنيفه" تأليف ابوالمؤيد محمد بن محمود الخوارزمي مذکور است:

أبو حنيفة: عن قيس بن مسلم، عن طارق بن شهاب، عن عبد الله بن مسعود، قال: قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: «أفضل الحجّ العجّ والثجّ..» إلى آخره**.

سوم: آنکه حسب تصریحات ائمه و اساطین سنیه بعض اعمال سهله از بعض اعمال شاقه مستصعبه افضل است، پس هر جا به مزید مشقت استدلال

*. [الف] صفحة: ١٤٤ من أبواب الحجّ. [سنن ترمذى ١٦١/٢].

[العجّ: رفع الصوت بالتلبية.

والثجّ: سيلان دماء الهدى والأضاحي. انظر: النهاية ٢٠٧/١ و ١٨٤/٣].

** [الف] صفحة: ١٥٤، الفصل الأول من الباب الثامن في الحجّ. [جامع المسانيد

بر افضليت نتوان كرد، علامه ابن حجر عسقلانى در "فتح البارى" در شرح حديث:

قالت عائشة: يا رسول الله! [ص] يصدر الناس بنسكين وأصدر بنسك؟ فقيل (١) لها: انتظري، فإذا طهرت فاخرجي إلى التنعيم فأهلي، ثم ائتنا بمكان كذا، ولكنها على قدر نفقتك أو نصبك (٢).

گفته:

قال النووي: ظاهر الحديث أن الثواب والفضل في العبادة يكثر بكثرة النصب والنفقة، وهو كما قال، لكن ليس ذلك بمطرّد، وقد يكون بعض العبادة أخفّ من بعض وهي أكثر فضلاً وثواباً بالنسبة إلى الزمان، كقيام ليلة القدر بالنسبة لقيام ليالي رمضان.. وغيرها؛ وبالنسبة للمكان، كصلاة ركعتين في المسجد الحرام بالنسبة لصلاة ركعات في غيره؛ وبالنسبة إلى شرف العبادة المالية والبدنية كصلاة الفريضة بالنسبة إلى أكثر من عدد ركعاتها أو

١. كذا في صحيح البخارى، ولكن في سائر المصادر (قال) أي قال رسول الله صلى الله عليه [وأله] وسلم. لاحظ: مسند احمد ٤٣/٦، صحيح مسلم ٣٢/٤، السنن الكبرى للبيهقي ٣٣١/٤، المصنف لابن أبي شيبة الكوفي ٢٣١/٤، السنن الكبرى للنسائي ٤٧٤/٢، الطبقات الكبرى لابن سعد ١٨٩/٢.. وغيرها.

٢. صحيح بخارى ٢٠١/٢.

أطول من قراءتها .. ونحو ذلك من صلاة النافلة، وكدرهم من الزكاة بالنسبة إلى أكثر [منه] ^(١) من التطوع، أشار إلى ذلك ابن عبد السلام في القواعد ، قال: وقد كانت الصلاة قرّة عين النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم، وهي شاقّة على غيره [وصلاة غيره] ^(٢) مع مشقّتها ليست مساوية لصلاته [ﷺ] مطلقاً. والله أعلم*.

چهارم: آنکه ابوزرعہ عراقی - استاد ابن حجر عسقلانی - در "شرح احکام" والد خود گفته:

قال ابن قدامة - في المغني، في ترجيح مذهبه في التمتع المفرد -:
إنما يأتي بالحجّ وحده، وإن اعتمر بعده من التمتع فقد اختلف في
إجزائها عن عمرة الإسلام، وكذلك اختلف في أجزاء عمرة
القران، ولا خلاف في أجزاء التمتع عن الحجّ <1343>
والعمرة جميعاً**.

١ . الزيادة من المصدر .

٢ . الزيادة من المصدر .

* [الف] باب أجر العمرة على قدر النصب من أبواب العمرة . (١٢) . [فتح

البارى ٣/٤٨٧] .

** [الف] الحديث الأول من باب أفراد الحجّ من كتاب الحجّ . [شرح احكام

صغرى، ورق: ١٤١] .

پنجم: آنكه در "صحيح بخارى" مذكور است:

باب السفر قطعة من العذاب

حدَّثنا عبد الله بن مسلمة، حدَّثنا مالك، عن سمِّي، عن أبي صالح، عن أبي هريرة، عن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم، قال: «السفر قطعة من العذاب، يمنع أحدكم طعامه وشرابه ونومه، فإذا قضى نهمته فليعجل إلى أهله»^(١).

و ابن حجر در "فتح البارى" گفته:

قوله: «يمنع أحدكم» كأنه فضّله عما قبله بياناً لذلك بطريق الاستيناف، كالجواب لمن قال: لم كان كذلك؟ فقال: «يمنع أحدكم نومه..» إلى آخره، أي وجه الشبه: الاشتمال على المشقة. وقد ورد التعليل في رواية سعيد المقبري، ولفظه: «السفر قطعة من العذاب: لأن الرجل يشتغل فيه عن صلاته وصيامه..» فذكر الحديث. والمراد بالمنع في الأشياء المذكورة منع كماها لا أصلها، وقد وقع عند الطبراني بلفظ: «لا يتهنأ أحدكم نومه، ولا طعامه، ولا شرابه» وفي حديث ابن عمر عند ابن عدي «وإنه ليس له دواء إلا سرعة السير»^(٢).

١. صحيح بخارى ٣٠٥/٢.

٢. فتح البارى ٤٩٦/٣.

و نیز در "فتح الباری" گفته:

قوله: «فلیعجل إلى أهله»، فی روایة عتیق وسعید المقبري:
«فلیعجل الرجوع إلى أهله»، وفي روایة أبي مصعب: «فلیعجل
الکرة إلى أهله»، وفي حديث عائشة: «فلیعجل الرحلة إلى أهله
فإنه أعظم لأجره».

قال ابن عبد البر: زاد فيه بعض الضعفاء عن مالك: «ولیتخذ
لأهله هدیة، وإن لم يجد إلا حجراً» یعنی حجر الزناد، قال: وهي
زیادة منكرة، وفي الحديث كراهة التغرب عن الأهل بغير حاجة،
واستحباب استعجال الرجوع، ولا سيما من يخشى الضیعة
[عليهم] ^(۱) بالغیبة، ولما فی الإقامة فی الأهل من الراحة المعينة
على صلاح الدين والدنيا، ولما فی الإقامة من تحصیل الجماعات
والقوة على العبادات ^(۲).

هرگاه سفر قطعه [ای] از عذاب باشد، و مانع کمال صلوات که از افضل
اعمال است گردد، و در اقامت، راحت مُعینه بر علاج دین و دنیا و تحصیل
جماعات و قوت بر عبادات حاصل شود، پس بنابر این تعدد سفر مستلزم
افضلیت افراد نگردد.

۱. الزیادة من المصدر.

۲. فتح الباری ۳/ ۴۹۶.

ششم: آنکه در حج تمتع، ابطال بدعت و جهالت اهل کفر و ضلالت و ارغام آناف ارباب جاهليت و اعتساف متحقق است که - حسب روايات ائمه سنیه - اهل جاهليت عمره را در اشهر حج از افجر فجور می دانستند، و چون ابطال رسوم جاهليت و ارغام ارباب کفر از أجل عبادات و اعظم ثوبات است؛ لهذا اگر حج تمتع با وصف اخفیت در عمل افضل باشد از افراد عجب نباشد، علامه ابن الهمام در "فتح القدیر" گفته:

والمقصد بما روي - أي بالرخصة فيما روي القرآن رخصة - لو صحّ نفي قول [أهل] ^(۱) الجاهلية: (العمرة في أشهر الحجّ من أفجر الفجور)، فكان تجویز الشرع إياها في أشهر الحجّ حينئذ ^(۲) حتى لا يحتاج إلى وقت آخر البتة رخصة إسقاط فكان أفضل، فإن رخصة الإسقاط هي العزيمة في هذه الشريعة حيث كان نسخاً للشرع المطلوب رفضه، وأقل ما في الباب أن يكون أفضل؛ لأن في فعله بعد تقرّر الشرع المطلوب إظهاره، ورفض المطلوب رفضه، وهو أقوى في إذعان والقبول من مجرد اعتقاد حقيته وعدم فعله، وهذا من الخصوصيات، وكثير في هذا الشرع ^(۳) من فضل الله

۱. الزيادة من المصدر.

۲. لم ترد في المصدر كلمة: (حينئذ).

۳. در [الف] اشتبهاً: (الشرع) آمده است.

تعالی مثله ، إذا تتبع ، ولا حول ولا **<1344>** قوة إلا بالله
العلي العظيم* .

از این عبارت ظاهر است که : چون حج قران نسخ طریقہ مطلوبہ الرفض است ، می بایستی که عزیمت و واجب باشد ، اقل ما فی الباب آن است که افضل باشد ؛ زیرا که به فعل قران تقرّر شرع مطلوب الإظهار و رفض طریقہ مطلوبہ الرفض متحقق است ، و فعل این امر اقوی است در اذعان و قبول از مجرد اعتقاد حقیقت شرع و عدم فعل آن ، و این امر از جمله خصوصیات است ، و به فضل حق تعالی امثال آن در شرع بسیار است ، و بر متبعین مخفی نیست ؛ و چون ظاهر است که تمتع هم مثل قران است در نفی قول جاهلیت این تقریر بعینه در آن هم جاری باشد ، حذو القذة بالقذة .

هفتم: آنکه بر صحابه ایثار تمتع قلباً شاقّ بود که پابند رسوم جاهلیت بودند و به ضلالت ایشان گرفتار! تا آنکه تردد در قبول آن نمودند و قول آن حضرت را ردّ کردند! پس ظاهر شد که ایثار تمتع [بر] صحابه شاقّ و ناگوار بود و ایثار افراد با وصف اشقیّت آن من حیث العمل سهل بود، و چون ایثار مشقت قلبی افضل است از مشقت بدنی لهذا تمتع با وصف اخفیت آن افضل باشد .

و شمس الدین محمد بن المظفر الشاهرودی الخلیخالی - که محامد

ومناقب او از "طبقات" ابوبكر اسدي و "طبقات" اسنوي و غير آن ظاهر باشد^(۱) - در "مفاتيح في حل المصاييح" گفته:

وكان القوم شقّ عليهم ما أمروا به حتى قالوا: ننتقل إلى منى
والذكر يقطر منياً؟! فبلغه عليه [وآله] السلام ما دخلهم من
الاضطراب، ولم يأمن أن يدخلهم الشيطان، فقال: «لو
استقبلتُ...» دفعاً لوخن صدورهم، وإرشاداً^(۲) إلى أن الفضيلة
كلّها في الائتار بأمره، وإظهاراً للرغبة في موافقتهم*.

هشتم: آنکه چون افضليت تمتع به ارشاد خود جناب رسالت مآب ﷺ و افضليت قران به اختيار آن حضرت ظاهر گرديد، مفضوليت افراد حتماً و قطعاً ثابت شد، و بعد ثبوت مفضوليت افراد از سنت سنّيه، تشبث به ذيل دليل عقل دليل بي عقلي است!

علامه ابن حجر عسقلاني در "فتح الباري" - در شرح حديث مصراة^(۳) - گفته:

۱. انظر: طبقات الشافعية لابن شهبة الأسدي ۱/ ۱۵۰ و ۳/ ۶۶، وطبقات الشافعية للاسنوي ۱/ ۵۰۵، الأعلام للزركلي ۷/ ۱۰۵.

۲. در [الف] اشتباهاً: (وإرشاداً) آمده است.

* [الف] باب الإحرام من كتاب الحجّ. [المفاتيح في شرح المصاييح، ورق: ۱۰۱].

۳. إشارة إلى رواية: من اشترى شاة مصراة.. - رويت في كنز العمال ۴/ ۵۳ وغيره - وقد تقدّم في هامش المجلد السابق تفصيلها.

قال ابن السمعاني: متى ثبت الخبر صار أصلاً من الأصول، لا يحتاج إلى عرضه على أصل آخر؛ لأنه إن وافقه فذاك، وإن خالفه لم يجز ردّ أحدهما؛ لأنه ردّ للخبر بالقياس، وهو مردود باتفاق، فإن السنة مقدّمة على القياس بلا خلاف*.

و ابوزرعه عراقی در "شرح احكام" (۱) - در مقام جواب وجه اول از وجوه اثبات مخالفت حدیث مصراة به قیاس اصول معلومه که مخالفین این خبر ذکر می کنند - گفته:

وقال النووي في شرح مسلم: أجاب الجمهور عن هذا بأن السنة إذا وردت لا يعترض عليها بالمعقول**.

نهم: آنکه حضرات حنفیه - که مخاطب به موافقتشان با خلیفه ثانی در مبحث خمس متمسک گردیده و بر کثرتشان نازیده (۲) - وهمچنین حنبلیه و غیر ایشان قران را از افراد افضل می دانند؛ و ظاهر است که قران مثل تمتع

* [الف] باب النهي للبايع أن لا يحفل الإبل والبقر والغنم وكلّ محفلة [كذا، ولم يرد في فتح الباري (وكلّ محفلة)] من كتاب البيوع . [فتح الباري ۴ / ۳۰۷].

۱. شرحی از کتاب و مؤلف در طعن دوازدهم ابوبکر گذشت .

** [الف] الحديث الثالث من كتاب البيوع . [شرح احكام صغرى: وانظر شرح

مسلم للنووي ۱۰ / ۱۶۷].

۲. تحفة اثناعشریه : ۲۹۹-۳۰۰.

است در عدم لزوم تعدد سفر و مترفق به اداء نسكين در سفر واحد؛ پس هر جوابی که از طرف حنفیه و غیرشان در عدم ثبوت افضلیت افراد از قران کافی خواهد شد، همان جواب از طرف اهل حق کفایت خواهد کرد برای رد استدلال مخاطب و اسلاف او.

برهان‌الدین علی بن ابی‌بکر بن عبدالجلیل الضرعانی المرغنیانی در "هدایه" گفته:

القران أفضل من التمتع والإفراد، وقال الشافعي...: الإفراد أفضل، وقال مالك: <1345> التمتع أفضل من القران؛ لأن له ذكراً في القرآن ولا ذكر للقران فيه.

وللشافعي... قوله عليه [وآله] السلام: (القران رخصة)؛ ولأن في الإفراد زيادة التلبية والشعر^(۱) والحلق.

ولنا قوله عليه [وآله] السلام: «يا آل محمد! أهلوا بحجة وعمرة معاً»، ولأن فيه جمعاً بين العبادتين، فأشبه الصوم و^(۲) الاعتكاف والحراسة في سبيل الله تعالى و^(۳) صلاة الليل.

والتلبية غير محصورة؛ والسفر غير مقصود؛ والحلق خروج عن العبادة، فلا ترجيح بما ذكر.

۱. في المصدر: (والسفر) بدلاً من (والشعر).

۲. في المصدر: (مع) بدلاً من (الواو).

۳. في المصدر: (مع) بدلاً من (الواو).

والمقصد^(١) بما روي نبي قول أهل الجاهلية: (إن العمرة في أشهر الحج من [أفجر]^(٢) الفجور)، وللقران ذكر في القرآن؛ لأن المراد من قوله تعالى: ﴿وَأَتُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(٣) أن يحرم بهما من دويرة أهله على ما روينا من قبل.. إلى آخره*.

و علامه ابن الهمام در "فتح القدير" گفته:

قوله: (والتلبية..) إلى آخره دفع لترجيح الأفراد بزيادة التلبية والسفر والحلق، فقال: (التلبية غير محصورة)، يعني لا يلزم زيادتها في الأفراد على القران؛ لأنها غير محصورة، ولا مقدر لكل نسك قدر منها، فيجوز زيادة تلبية من قرَنَ على من أفرد، كما يجوز قلبه.

(والسفر غير مقصود) إلا للنسك، فهو في نفسه غير عبادة، وإن كان قد يصير عبادة بنية النسك به، فلا يبعد أن يعتبر نفس النسك الذي هو أقلّ سفراً أفضل من الأكثر سفراً لخصوصية فيه اعتبرها الشارع، فإن ظهرنا عليها وإلا حكمنا بالأفضلية تعبداً، وقد علمنا الأفضلية بالعلم بأنه قرن لظهور أنه لم يكن ليعبد الله

١. في المصدر: (والمقصود).

٢. الزيادة من المصدر.

٣. البقرة (٢): ١٩٦.

* [الف] باب القران من كتاب الحج. [الهداية ١ / ١٥٣].

تعالى هذه العبادة الواجبة التي لم تقع له في عمره إلا مرة واحدة إلا
[على] ^(١) أكمل وجه فيها.

(والحلق خروج من العبادة) ، فلا يوجب زيادته بالتكرار
زيادة أفضلية ما لم يتكرر فيه ، كما قلنا فيما قبله .

(والمقصد بما روي) .. أي بالرخصة فيما روى القرآن رخصة - لو
صح - نفي قول [أهل] ^(٢) الجاهلية ..* إلى آخر ما سبق آنفاً .

و نيز ابن الهمام در "فتح القدير" گفته :

قوله: (وللقران ذكر في القرآن)، جواب عن قول مالك:
(للتمتع ذكر في القرآن، [ولا ذكر للقران فيه] ، فقال: بل فيه ، ^(٣))
وهو قوله تعالى: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ ^(٤) على ما روينا من
قول ابن مسعود...: إتمامها أن تحرم بهما من دويرة أهلك. وعلى
ما قدّمناه من الخلافية نفس ذكر التمتع ذكر القران ؛ لأنه نوع منه ،
فذكره ذكر كل من أنواعه ضمناً ، وقوله تعالى: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ

١ . الزيادة من المصدر .

٢ . الزيادة من المصدر .

* [الف] نشان سابق . [فتح القدير ٢ / ٥٢٣ - ٥٢٤] .

٣ . الزيادة من المصدر .

٤ . البقرة (٢) : ١٩٦ .

إِلَى الْحَجِّ^(۱) عَلَى هَذَا مَعْنَاهُ: مَنْ تَرَفَّقَ بِالْعِمْرَةِ فِي وَقْتِ الْحَجِّ تَرَفُّقًا غَايَتَهُ الْحَجُّ، وَسَمَاهُ: تَمَتُّعًا لَمَّا قَلْنَا: إِنَّهَا كَانَتْ مَمْنُوعَةً عِنْدَ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ تَعْظِيمًا لِلْحَجِّ بِأَنْ لَا يَشْرَكَ مَعَهُ فِي وَقْتِهِ شَيْءٌ، فَلَمَّا أَبَاحَهَا الْعَزِيزُ جَلَّ جَلَالُهُ [فِيهِ]^(۲) كَانَ تَوْسِعَةً وَتَيْسِيرًا لَمَّا فِيهِ مِنْ إِسْقَاطِ مَوْثِقَةِ سَفَرِ آخِرٍ، وَصَبْرًا^(۳) إِلَى أَنْ يَنْقُضِي وَقْتِ الْحَجِّ، فَكَانَ الْآتِي بِهِ مَتَمَّتَعًا بِنِعْمَةِ الرَّفَقِ بِيَهَا فِي وَقْتِ إِحْدَاهُمَا^(۴).

از این افادات به وضوح تمام ظاهر است که: قران افضل است از افراد، و وجوه ترجیح افراد مختل و ظاهر الفساد است، و فعل قران و تمتع موجب تمتع به نعمت و احسان ایزد منان است، پس تعدد سفر در افراد دلیل افضلیت آن نمی تواند شد.

و نیز از آن ظاهر است که: روایت: (إِتْمَامُهَا أَنْ تَحْرِمَ بِهَا مِنْ دَوِيرَةِ أَهْلِكَ) دلیل قران است، پس از اینجا هم بطلان تمسک مخاطب به آن بر ترجیح افراد به نهایت ظهور واضح است.

۱. البقرة (۲): ۱۹۶.

۲. الزيادة من المصدر.

۳. في المصدر: (أوصبر).

۴. فتح القدير ۲/ ۵۲۴-۵۲۵.

اما آنچه گفته: چنانچه در استحباب وضو برای **<1346>** هر نماز و رفتن به مسجد برای هر نماز ذکر کرده‌اند.

پس باید دانست که از افضلیت وضو برای هر نماز، بر عدم وضو برای هر نماز و رفتن به مسجد برای هر نماز، افضلیت حج افراد بر حج تمتع ثابت نمی‌تواند شد که در هر دو مقام فرق بین است به وجوه عدیده:

اول: آنکه افضلیت حج تمتع از افراد و قرآن به ارشاد جناب رسالت مآب ﷺ ثابت شده، و هرگز افضلیت ترک وضو برای هر نماز و رفتن به مسجد برای هر نماز به هیچ حدیثی - لا صراحةً ولا إشارةً - ثابت نشده.

دوم: آنکه به افضلیت حج تمتع امام احمد بن حنبل - که یکی از ارکان اربعه اسلام سنیان است - و أتباع احمد و جمعی از صحابه و تابعین قائل‌اند، به خلاف ترک وضو برای هر نماز و ترک رفتن به مسجد برای هر نماز که به افضلیت آن از عکس آن کسی قائل نشده.

سوم: آنکه ذکر حج تمتع در قرآن وارد شده و جناب رسالت مآب ﷺ بر آن تأکید شدید فرموده و بر ترک فعل آن و استبطاء و تلبث صحابه در امثال امر به آن غضب فرموده؛ به خلاف ترک وضو برای هر نماز و ترک رفتن به مسجد برای هر نماز.

چهارم: آنکه جمعی از ائمه سنی به وجوب انتقال به سوی حج تمتع در صورت احرام به حج افراد قائل شده‌اند؛ به خلاف ترک وضو برای هر نماز و ترک رفتن به مسجد برای هر نماز که کسی از علما به وجوب آن قائل نشده.

پنجم: آنکه در اختیار حج تمتع، ابطال بدعت اهل کفر و ارغام آنافشان متحقق است؛ پس اگر ترجیح آن بر افراد به این سبب با وصف اشقیات افراد من حیث العمل کرده شود، موافق حکمت است، به خلاف ترک وضو برای هر نماز و ترک رفتن به مسجد برای هر نماز که در آن اصلاً این حکمت متحقق نمی‌شود.

ششم: آنکه چون بر صحابه نیز اختیار تمتع قلباً شاق بود و اختیار افراد با وصف اشذیت عمل آن سهل بود، پس در حقیقت تمتع اشق باشد به نسبت افراد؛ و ظاهر است که ایثار مشقت قلبی افضل است از مشقت بدنی. و غیر این، وجوه دیگر دلالت بر بطلان این تمسک دارد که از ما سبق ظاهر است.

اما آنچه گفته: آنچه عمر از آن نهی کرده و آن را تجویز ننموده متعة الحج به معنای دیگر است، یعنی فسخ حج به سوی عمره و خروج از احرام حج به افعال عمره بی‌ضرورت.

پس حصر نهی خلافت مآب در فسخ حج، و انکار نهی او از تمتع، در حقیقت تکذیب اسلاف و مشایخ اعلام خود است، و دلایل دالّه بر نهی عمر

از حج تمتع سابقاً شنیدی^(۱)، عجب است که مخاطب اصلاً بهره [ای] از کتب حدیث و روایات خود ندارد، و باز گردن کبر و غرور به مقابله اهل حق می افرازد!

و لطیف تر آن است که مخاطب از تکذیب امام اعظم سنیان هم نمی هراسد که او نیز در "مسند" خود نهی عمر از تمتع [را] روایت کرده، ابوالمؤید محمد بن محمود الخوارزمی در "جامع مسانید ابوحنیفه" گفته:

أبو حنیفة: عن حماد، عن إیراهیم أنه قال: إنما نهی عمر بن الخطاب... عن المتعة، ولم ینه عن القرآن^(۲).

از این روایت ظاهر است که عمر بن الخطاب از متعة الحج نهی کرده، و چون متعه را مقارن قران گردانیده لهذا مراد از آن تمتع باشد نه فسخ حج. و نیز ابوالمؤید خوارزمی در "جامع مسانید ابی حنیفه" گفته:

أبو حنیفة: عن حماد، عن إیراهیم أنه قال: بینما عمر بن الخطاب... واقف بعرفات إذا بصر برجل یقطر رأسه طیباً فقال: ویلک! المحرم أشعث أغبر! فقال: أهلت بالعمرة مفردة، ثم قدمت مكة ومعی أهلی، فحللت من عمرتی، وأخذت من الطیب ومن أهلی، حتی إذا کان غداة الترویة أهلت بالحجّ. فظنّ عمر أن الرجل صدّقه فكفّ عنه، وإنما کان ألمّ بالنساء <1347> والطیب

۱. اول همین طعن در کلام مؤلف رحمته گذشت.

۲. [الف] الفصل الثانی من الباب الثامن فی الحجّ. [جامع المسانید ۱/ ۵۱۶].

بالأمس، فنهى عمر... عن متعة الحج، ثم قال: والله لو أني خلّيت بينكم وبين متعة الحج لأوشکتُم أن تضاجعوهنّ تحت الأراك بعرفات ثم تروحون حجّاجاً!*

این روایت دلالت صریحه دارد به آنکه عمر از تمتع نهی کرده، و حمل آن بر فسخ حج امکانی ندارد، چه این کس که به سبب ملاحظه حال او خلافت مآب [او را] نهی از متعة الحج کردند حج تمتع به عمل آورده، یعنی اولاً عمره بجا آورده و بعد احلال از آن، اهلال به حج نموده، و هذا هو التمتع، و خلافت مآب فعل این کس را ناپسند ساختند و به این سبب نهی از متعة الحج نمودند، پس لابد مراد از متعة الحج همین تمتع باشد نه فسخ حج. و نیز تعلیل علیل خلافت مآب - اعنی مضاجعت نساء تحت الاراک - صریح الاشتراك است، پس بلاریب نزد او تمتع و فسخ حج هر دو منهی عنه باشد.

و سابقاً این روایت از "زاد المعاد" هم منقول شد، و در آن مذکور است:
قال: إني قدمت متمتعاً وكان معي أهلي، وإنما أحرمت اليوم.
فقال عمر عند ذلك: لا تتمتعوا في هذه الأيام^(۱).
و این صریح است در نهی از تمتع.

* [الف] الفصل الثالث من الباب الثامن في الحج. (۱۲). [جامع المسانيد

[۵۴۰/۱ - ۵۴۱].

۱. زاد المعاد ۲/۲۱۱.

و قول عمر در اين روايت: (فإني لو رخصت في المتعة لهم لعرسوا بهنّ في الأراك) صريح است در آنکه عمر رخصت و اجازه در تمتع نمی‌داد، و آن دليل واضح است بر آنکه نهی او از تمتع نهی تحریم بود نه نهی تنزیه، چه در صورت نهی تنزیهی امتناع ترخیص لازم نمی‌آید، حال آنکه کلمه: (لو) - علی ما صرح به النحاة، كما في المغني^(۱) و غیره - دلالت دارد بر امتناع ترخیص.

و ابن روزبهان هم - به سبب غایت عجز و هوان و نهایت انهماک در مجازفت و عدوان - انکار صحت روایت منع عمر متعة الحج را نموده، و بر تقدیر تسلیم، ادعای امکان سماع عمر از جناب رسالت مآب ﷺ چیزی را آغاز نهاده، چنانچه گفته:

متعة الحجّ، جوزّها العلماء وذهبوا إليه، ولم يتقرّر المنع، ولم يصحّ منه رواية في منعها، وإن صحّ فيمكن أن يكون سمع من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شيئاً والمسائل المختلف فيها لا اعتراض فيها على المجتهدين.^(۲) انتهى.

و این هفواتی است که آثار عجز از آن فرو می‌بارد، والله الحمد که روایات و افادات ائمه سنیه که دلالت بر منع عمر از متعة الحجّ نماید سابقاً و آنفاً

۱. قال ابن هشام: والثالث: أنها تفيد امتناع الشرط خاصة ... وهذا قول المحققين.

انظر: كتاب المغني: ۳۴۰ (الباب الأول، لو).

۲. احقاق الحق: ۲۴۵.

شنیدی^(۱)، فالردّ والینکار لا یصدر إلا من مبهوت غاله الانتشار.
واما ادعای امکان سماع عمر از جناب رسالت مآب ﷺ چیزی را؛ پس
پر ظاهر است که مجرد امکان کاری نمی‌گشاید، و چنین تجویز محض و
امکان بحث به کار نمی‌آید، چه بنابر این ملاحظه و زنادقه را هم می‌رسد که
در ابطال احکام شریعت متمسک شوند به محض امکان و گویند که: ممکن
است که بعضی صحابه خلاف این احکام شریعت از جناب رسالت مآب ﷺ
شنیده باشد، پس حکم به خلاف آن جایز باشد.

واما آنچه گفته: که مسائل مختلف فیها اعتراض نمی‌باشد در آن
برمجتهدین.

پس مدفوع است به اینکه جواز متعة الحجّ به اجماع علمای سنیّه ثابت
است؛ ادعای اختلاف در آن کذب محض و بهتان بحث است.
و مع هذا غرض اثبات مخالفت عمر با حکم جناب رسالت مآب ﷺ
است که جواز تمتّع از ارشاد آن حضرت ثابت شده، و هیچ روایتی در منع آن
از آن حضرت صحیح نشده، منع آن اختراع باطل و ابتداع محض است، خواه
کسی از اهل سنت منع متعة الحجّ کند خواه نکند.

و از طرائف آن است که قرطبی هم از ثبوت منع عمر تمتّع را سر باز زده،

۱. در اوائل همین طعن به تفصیل گذشت.

و حديث "صحيح مسلم" را به فسخ حج كشيده، به خرافات غريب متكلم
 گرديده، <1348> چنانچه در "مفهم" در شرح قول عمر:
 قد علمت أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فعله وأصحابه،
 ولكن كرهت أن يظّلوا معرسين في الأراك ثم يروحون في الحجّ
 تقطر رؤوسهم.

[گفته:]

وقوله: (قد فعله النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم وأصحابه)،
 يعني به فسخ الحجّ في العمرة، ونسبه إلى النبي صلى الله عليه
 [وآله] وسلم؛ لأنه أمر بفعله، واعتلاله بقوله: (كرهت أن يظّلوا
 بهنّ معرسين في الأراك)، يعني إنه كره أن يحلّوا من حجّهم بالفسخ
 المذكور فيطؤون^(١) نساءهم قبل تمام الحجّ الذي كانوا أحرموا به،
 ولا يظنّ بمثل عمر - الذي جعل الله الحقّ على لسانه وقلبه !! - أنه
 منع ما جوّزه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بالرأي
 والمصلحة، فإن ذلك ظنّ من لم يعرف عمر، ولا فهم استدلاله
 المذكور في الحديث، وأما تمسّك... بقوله: «وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ
 لِلَّهِ»^(٢)، ففهم أن من تلبّس بشيء منها وجب عليه إتمامه، ثم ظهر
 له أن ما أمر به النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أصحابه قضية

١. في المصدر: (فيطؤون).

٢. البقرة (٢): ١٩٦.

معینة مخصوصة - علی ما ذکرناه فیما تقدم - ففقی بخصوصة ذلك لأوَّلئك .

ثم إنه أطلق الكراهية ، وهو يريد بها التحريم ، وجنب لفظ (التحريم) ؛ لأنه مما أدّاه إليه اجتهاده ، وهذه طريقة كبار الأئمة كمالك والشافعي ، وكثيراً ممّا يقولون : (أكره كذا) ، وهم يريدون التحريم ، وهذا منهم تحرّز وحذر من قوله تعالى : ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ﴾ (۱) * .

از این عبارات ظاهر است که قرطبی این منع عمری را بر فسخ حج انداخته ، و از تعلق آن به تمتع ابا ساخته .

و تأویل (فَعَلَهُ) به اینکه مراد از آن امر به فعل است ؛ مردود است به آنکه خود قرطبی تأویل نسبت تمتع را به جناب رسالت مآب ﷺ به حمل آن بر اذن تمتع ردّ نموده ، چنانچه در "مفهم" در شرح قول ابن عمر : (تمتع رسول الله ﷺ في حجة الوداع) گفته :

ثم اعلم أن كل الرواة الذين رووا إحرام النبي صلى الله عليه وآله وسلم ليس منهم من قال أنه عليه وآله السلام حلّ من إحرامه ذلك حتى فرغ من عمل الحجّ ، وإن كان قد أطلق لفظ (التمتع) ، بل قد قال ابن عمر - في هذا الحديث - : (إنه

۱ . النحل (۱۶) : ۱۱۶ .

* . [الف] باب الإهلال بما أهله به الإمام من كتاب الحجّ . [المفهم ۳ / ۳۴۸] .

عليه [وآله] السلام بدأ بالعمرة ثم أهل بالحجّ). ولم يقل إنه حلّ من عمرته، بل قد قال - في آخر الحديث، بعد أن فرغ من طواف القدوم -: إنه عليه [وآله] السلام لم يحلل من شيء حرم عليه حتى قضى حجّه. وهذا نصّ في أنه لم يكن متمتعاً، فتعيّن تأويل قوله: تمتّع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم.. فيحتمل أن يكون معناه: قرن؛ لأن القارن يترقّه بإسقاط أحد العملين، وهو الذي يدلّ عليه قوله - بعد هذا - : (فأهلّ بالعمرة ثم أهلّ بالحجّ)، ويحتمل أن يكون معناه: أنه عليه [وآله] السلام لما أذن في التمتع أضافه إليه.. وفيه بُعد*.

و علامه ابن حجر عسقلاني نيز تأويل ابن بطلال نسبت عمره رابعه را به جناب رسالت مآب ﷺ به اينکه نسبت ابن عمره به آن حضرت به اعتبار امر آن حضرت است مردم را به آن؛ ردّ نموده و آن را تأويل متعسف ناميده، چنانچه در "فتح الباري" در شرح احاديث عدد عمره های آن حضرت ﷺ گفته:

والمشهور عن عائشة أنه كان مفرداً، وحديثها يشعر بأنه كان قارناً، وكذا ابن عمر أنكروا على أنس كونه قارناً، مع أن حديثه هذا يدلّ على أنه كان قارناً؛ لأنه لم ينقل أنه اعتمر بعد حجّته، فلم يبق

إلا أنه اعتمر مع حجته إذ لم^(١) يكن متمتعا؛ لأنه اعتذر عن
<1349> ذلك بكونه ساق الهدى، واحتاج ابن بطال إلى تأويل ما
وقع عن عائشة وابن عمر هنا؛ فقال: إنما يجوز نسبة العمرة الرابعة
إليه باعتبار أنه أمر الناس بها وعملت بحضرتة، لا أنه صلى الله
عليه [وآله] وسلم اعتمرها بنفسه.

ومن تأمل ما تقدّم من الجمع استغنى عن هذا
التأويل المتعسف*.

و علامه ابن القيم نیز این تأویل را نپسندیده، بلکه آن را مورث عجب
دانسته چنانچه در "زاد المعاد" گفته:

ومن العجب أنهم يقولون في قول ابن عمر: (تمتع رسول الله
صلى الله عليه [وآله] وسلم بالعمرة إلى الحج) معناه: تمتع أصحابه.
فأضاف الفعل إليه لأمره به.. إلى آخره**.

و علاوه بر این پر ظاهر است که: تعلیلی که خلافت مآب برای منع خود
ذکر فرموده در حج تمتع هم موجود است، یعنی وطی نسا قبل تمام حج.

١. في المصدر: (ولم) بدل (إذ لم).

** [الف] باب كم اعتمر النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم من أبواب العمرة.

(١٢). [فتح الباری ٣/٤٧٩].

** [الف] فصل فاختلف الناس في ما أحرمت به عائشة من فصول هديه في

الحج والعمرة. [زاد المعاد ٢/١٧٢].

و قطع نظر از این، افادات و روایات صریحه دالّه بر منع عمر از تمتّع قبل این شنیدی؛ پس محض حسن ظنّ قرطبی کاری نمی‌گشاید، آری تشبیه مبانی طعن البته می‌نماید؛ چه از قول او: (ولا یظنّ بمثل عمر.. إلى آخره) ظاهر است که منع تمتّع را به رأی و مصلحت، خلاف حق و منافی طریقه رشادت است.

و چون - بحمد الله - منع عمر از تمتّع حسب روایات و افادات ائمه محققین و اساطین دین سینه ثابت گردید، ظاهر شد که عمر از حق و صواب به مراحل دورتر رفته، و معانده و مشاقّه^(۱) جناب رسالت مآب ﷺ به غایت قصوی رسانیده، منع تجویز آن حضرت نموده؛ پس حسب این افادات، روایت جعل حق تعالی حق را بر لسان و قلب خلافت مآب، از اکاذیب نصاب و مفتریات اوشاب^(۲) است، والحمد لله فی المبدء والمآب.

و مخفی نماند که از قول قرطبی: (ثم إنه أطلق الكراهيته.. إلى آخره) ظاهر است که تحریم عمر فسخ^(۳) حج را هم مبنی بر اجتهاد و رأی بوده بر نصّ شارع و به همین جهت^(۴) از اطلاق لفظ (تحریم) احتراز نموده؛ پس از

۱. در [الف] اشتباهاً: (مشاقته) آمده است.

۲. اوشاب: جمع و شب: گروه مردم از هر جنس. مقلوب اوباش. جوالیقی گوید: از کلمه آشوب فارسی گرفته شده است. مراجعه شود به لغت‌نامه دهخدا.

۳. در [الف] اشتباهاً: (نسخ) آمده است.

۴. در [الف] (جهت) درست خوانا نیست.

اینجا ثابت شد که روایت دالّه بر تخصیص فسخ حج به صحابه، کذب محض و بهتان صرف است که اتباع خلافت مآب برای اصلاح اجتهاد او ساخته و یافته‌اند، و اگر این روایت اصلی می‌داشت چسان خلافت مآب محتاج به این کدّ و کاوش و اجتهاد می‌گردید؟! و چسان از اطلاق لفظ (تحریم) بر خود می‌لرزید!؟

ولله الحمد که خود ائمه سنیّه نیز به ردّ و توهین این روایت، احقاق حق و ابطال باطل کرده‌اند، پس در صورت تعلق منع عمر به فسخ حج هم همان آتش در کاسه است، و شناعتی که قرطبی از آن فرار کرده گریبان خلافت مآب نمی‌گذارد!

بالجمله؛ تحقیق مقام آن است که عمر از تمتع و فسخ حج هر دو منع کرده، چنانچه از کلام ابن حزم - که قبل از این مذکور شد - ظاهر است، و جمع و توفیق روایات هم مقتضی آن است، و چنانچه بدعت عمر و مخالفت او با حکم شرع در ابطال و منع تمتع متحقق است، همچنان ضلال و عناد او از تحریم فسخ حج نیز به کمال وضوح ظاهر می‌شود؛ زیرا که جواز فسخ حج از احادیث مستفیضه متواتره متفق علیها بین الفریقین ثابت است که جناب رسالت مآب ﷺ اصحاب خود را به آن امر فرموده، و هرگاه صحابه تثبیط و استبطا در امثال امر آن حضرت کردند، آن حضرت غضبناک شد. و این سنت ثابته است و تأویلات و توجیهاات اهل سنت برای مخالفت آن همه علل مستقذره و خرافات مستهجنه است.

و از اينجا است كه خود اكابر علما و محققين شان به آن راضى نمى شوند،
بلكه ردّ بليغ بر آن مى نمايند.

علامه محمد بن ابى بكر بن ايوب بن سعيد بن جرير الشمس - مشهور به
ابن قيم الجوزيه الحنبلى كه از اساطين <1350> محققين ائمه سنه و تلميذ
رشيد ابن تيميه است و فضائل و محامد او از "بغية الوعاة" سيوطى^(١) و امثال
آن ظاهر است - در "زاد المعاد" گفته:

فصل؛ عدنا إلى سياق حجّته صلى الله عليه [وآله] وسلم
فلما كان بسرف^(٢) قال لأصحابه: «من لم يكن معه هدي فأحبّ
أن يجعلها عمرة فليفعل؛ ومن كان معه هدي فلا».
وهذه رتبة أخرى فوق رتبة التخيير عند الميقات، فلما كان
بمكة أمر - أمراً حتماً - من لا هدي معه أن يجعلها عمرة ويحلّ من
إحرامه، ومن معه هدي أن يقيم على إحرامه.

ولم ينسخ ذلك شيء البتة، بل سأله سراقه بن مالك عن هذه
العمرة التي أمرهم بالفسخ [إليه]^(٣): هل هي لعامهم ذلك أم للأبد؟

١. بغية الوعاة ١/٦٢.

٢. قال الحموي: سرف - بفتح أوله، وكسر ثانيه، وآخره فاء - قال أبو عبيد: السرف: الجاهل... وهو موضع على ستة أميال من مكة. وقيل: سبعة، وتسعة، واثنى عشر.

انظر: معجم البلدان ٣/٢١٢.

٣. الزيادة من المصدر.

[فقال صلى الله عليه وآله وسلم: «بل للأبد،»^(١) وأن العمرة قد دخلت في الحج إلى يوم القيامة».

وقد روى عنه صلى الله عليه وآله وسلم الأمر بفسخ الحج إلى العمرة، أربعة عشر من الصحابة... وأحاديثهم كلها صحاح، وهم: عائشة، وحفصة - أمّا^(٢) المؤمنين -، وعلي بن أبي طالب [عليه السلام]، وفاطمة [عليها السلام] بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وأسما بنت أبي بكر الصديق، وجابر بن عبد الله، وأبو سعيد الخدري، والبراء بن عازب، وعبد الله بن عمر، وأنس بن مالك، وأبو موسى الأشعري، وعبد الله بن عباس، وسبرة بن معبد الجهني، وسراقة بن مالك المدلجي، ونحن نشير إلى هذه الأحاديث:

ففي الصحيحين: عن ابن عباس: قدم النبي صلى الله عليه وآله وسلم وأصحابه صبيحة رابعة*، مهلين بالحج، فأمرهم أن يجعلوها عمرة، فتعاضم ذلك عندهم، فقالوا: يا رسول الله! أيّ الحلّ؟ فقال: «حلّ^(٣) كلّ».

١. الزيادة من المصدر.

٢. در [الف] اشتباهاً: (أمّ) أمده است.

*. [الف] أي صبيحة ليلة رابعة من ذي الحجّة. (١٢).

٣. في المصدر: (الحلّ).

وفي لفظ مسلم: قدم النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم وأصحابه لأربعة خلون [من] ^(١) العشر [إلى مكة] ^(٢)، وهم يلبون بالحج، فأمرهم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أن يجعلوها عمرة. وفي لفظ: وأمر أصحابه أن يجعلوا إحلالهم ^(٣) بعمره إلا من كان معه الهدى.

وفي الصحيحين: عن جابر بن عبد الله: أهل النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم وأصحابه بالحج، وليس مع أحد منهم هدى غير النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم وطلحة، وقدم علي عليه السلام من اليمن، ومعه هدى، فقال: «أهللت بما أهل به النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم»، فأمر ^(٤) النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أن يجعلوها عمرة، ويطوفوا، ويقصروا، ويحلوا إلا من كان معه الهدى. قالوا: ننطلق إلى منى وذكر أحدنا يقطر؟! فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فقال: «لو استقبلت من أمري ما استدبرت ما أهديت، ولولا أن معي الهدى لأحللت». وفي لفظ: فقام فينا فقال: «قد علمت أني أتقاكم الله، وأصدقكم

١. الزيادة من المصدر.

٢. الزيادة من المصدر.

٣. في المصدر: (إحرامهم).

٤. في المصدر: (فأمرهم).

طعن يازدهم عمر (متعة الحج) / ٣٠١

وأبرّكم، ولولا [أن معي] ^(١) الهدى لجلتُ كما تحلون، ولو استقبلتُ من أمري ما استدبرتُ لم أسق الهدى، فجلّوا»، فحللنا، وسمعنا، وأطعنا.

وفي لفظ: أمرنا النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم لما أحللنا أن نحرم إذا توجّهنا إلى منى، قال: فأهللنا من الأبطح، فقال سراقه بن مالك بن جعشم: يا رسول الله! [ص] لعامنا هذا أمّ للأبد؟ فقال: «للأبد».

فهذه الألفاظ كلّها في الصحيح، وهذا اللفظ الأخير صريح في إبطال قول من قال: إن ذلك كان خاصّاً بهم؛ فإنه حينئذ يكون لعامهم ذلك وحده لا للأبد، ورسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول: إنه للأبد.

وفي المسند: عن ابن عمر: قدم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم مكة وأصحابه مهلّين بالحجّ، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: «من شاء أن يجعلها عمرة إلاّ من كان <1351> معه الهدى». قالوا: يا رسول الله! [ص] أيروح أحدنا إلى منى وذكره يقطر منياً؟! قال: «نعم»، وسقطت ^(٢) المجامر.

١. الزيادة من المصدر.

٢. كذا، وفي المصدر: (وسطعت).

وفي السنن: عن الربيع بن سبرة، عن أبيه: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حتى إذا كان بعسفان، قال له سراقه بن مالك المدلجي: يا رسول الله! اقض لنا قضاء قوم كأنما ولدوا اليوم. فقال: «إن الله عزّ وجلّ قد أدخل عليكم في حجة عمرة، فإذا قدمتم فمن تطوّف بالبيت وسعى بين الصفا والمروة فقد حلّ إلا من كان معه هدي».

وفي الصحيحين: عن عائشة: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لا نذكر إلا الحجّ.. فذكرت الحديث وفيه: فلما قدمت مكة قال النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم لأصحابه: «اجعلوها عمرة». فأحلّ الناس إلا من كان معه الهدي.. وذكرت باقي الحديث.

وفي لفظ البخاري: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ولا نرى إلا الحجّ، فلما قدمنا تطوّفنا بالبيت، فأمر النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم من لم يكن ساق الهدي [أن يحلّ، فحلّ من لم يكن ساق الهدي]^(١)، ونساؤه لم يسقن، فأحللن.

وفي لفظ مسلم: دخل عليّ رسول الله صلى الله عليه [وآله]

◉ قال ابن منظور: السطع: كل شيء انتشر أو ارتفع من برق أو غبار أو نور أو

ريح. انظر: لسان العرب ١٥٤/٨.

١. الزيادة من المصدر.

طعن يازدهم عمر (متعة الحج) / ٣٠٣

وسلم وهو غضبان، فقلت: ومن أغضبك يا رسول الله! [ص] أدخله [الله] (١) النار. قال: «أو ما شعرت أني أمرت الناس بأمر فإذا هم يترددون! ولو استقبلت من أمري ما استدبرت ما سقت الهدى معي حتى اشتريه، ثم أحل كما حلوا».

وقال مالك - عن يحيى بن سعيد - : عن عمرة (٢)، قال: سمعت عائشة تقول: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لخمس ليال بقين من ذي القعدة ولا نرى إلا أنه الحج، فلما دنونا من مكة أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من لم يكن معه هدي إذا طاف بالبيت وسعى بين الصفا والمروة أن يحل.

قال يحيى: فذكرت هذا الحديث للقاسم بن محمد، قال: أتتك - والله - بالحديث على وجهه.

وفي صحيح مسلم: عن ابن عمر قال: حدثتني (٣) حفصة: أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أمر أزواجه أن يحلن عام حجة الوداع، فقلت: ما منعك أن تحل؟! قال: «إني لبدت رأسي، وقلدت هديي، فلا أحل حتى أنحر الهدى».

وفي صحيح مسلم: عن أسماء بنت أبي بكر: خرجنا محرمين

١. الزيادة من المصدر.

٢. هي: عمرة بن عبد الرحمن، كما مر.

٣. در [الف] اشتباهاً: (حدثني) أمده است.

فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: «من كان معه هدي فليقيم على إحرامه، ومن لم يكن معه هدي فليحلّ»، فحللت.. وذكرت^(١) الحديث.

وفي صحيح مسلم - أيضاً -: عن أبي سعيد الخدري قال: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فصرخ^(٢) بالحجّ صراحاً، فلما قدمنا مكة أمرنا أن نجعلها عمرة إلا من ساق الهدى، فلما كان يوم التروية ورحنا إلى منى أهللنا بالحجّ*.

وفي صحيح البخاري: عن ابن عباس، قال: أهلّ المهاجرون والأنصار وأزواج النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم في حجة الوداع وأهللنا، فلما قدمنا مكة قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: «اجعلوا إهلالكم بالحجّ عمرة إلا من قلّد الهدى..» وذكر الحديث. وفي السنن: عن البراء بن عازب: خرج رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وأصحابه فأحرمنا بالحجّ، فلما قدمنا مكة قال: «اجعلوا حجكم عمرة»، فقال الناس: يا رسول الله! قد أحرمنا بالحجّ فكيف نجعلها عمرة؟! قال: «انظروا ما أمركم به

١. در [الف] اشتباهاً: (وذكر) أمده است.

٢. في المصدر: (نصرخ).

*. [الف] باب بيان أن القارن لا يتحلل إلا في وقت تحلل المفرد. (١٢).

[صحيح مسلم ٥٥/٤ (باب في متعة الحج)].

فافعلوا». فردّوا^(١) عليه القول، فغضب، ثم انطلق حتى دخل على عائشة - وهو غضبان - فرأت الغضب في وجهه، فقالت: من أغضبك أغضبه الله، قال: **<1352>** «ومالي لا أغضب، وأنا أمر أمراً فلا أتبع!»^(٢)

ونحن نشهد الله علينا أنّا لو أحرمتنا بحجّ لرأينا فرضاً علينا فسخه إلى عمرة تفادياً من غضب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم واتباعاً لأمره، فوالله ما نسخ هذا في حياته ولا بعده، ولا صحّ حرف واحد يعارضه، ولا خصّ به أصحابه دون من بعدهم، بل أجرى الله سبحانه وتعالى على لسان سراقه أن سأله هل ذلك مختص بهم، فأجابه بأن ذلك كائن لأبد الأبد، فما ندري ما يقدم على هذه الأحاديث؟! فهذا الأمر المؤكّد الذي قد غضب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم على من خالفه!

ولله درّ الإمام أحمد إذ يقول لسلمة بن شبيب - وقد قال له: يا أبا عبد الله! كل أمرك عندي حسن إلاّ خلّة واحدة؟ قال: وما هي؟ قال: تقول: بفسخ الحجّ إلى العمرة - فقال: يا سلمة! كنت أرى لك عقلاً، عندي في ذلك أحد عشر حديثاً صحاحاً عن

١. در [الف] اشتباهاً: (أفردوا) أمده است، و در مصدر: (فردّوا).

٢. في المصدر: (يتبع).

رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، أتركها لقولك؟! وفي السنن: عن البراء بن عازب : أن علياً [عليه السلام] لما قدم على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من اليمن أدرك فاطمة [عليها السلام] وقد لبست ثياباً صبيغاً، ونضحت البيت بنضوح*، فقال: «ما لك؟»^(١) قالت: «فإن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أمر أصحابه فحلّوا».

وقال ابن أبي شيبة: حدّثنا ابن فضيل ، عن يزيد، عن مجاهد، قال: قال عبد الله بن الزبير: أفردوا الحجّ، ودعوا قول أعمى لكم^(٢) هذا! فقال عبد الله بن العباس: إن الذي أعمى الله قلبه لأنت، ألا تسأل أمك عن هذا؟ فأرسل إليها فقالت: صدق ابن عباس، جئنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حجّاجاً،

*. در حاشيه [الف] مطلبى از نهايه ابن اثير آورده كه خوانا نيست ، لذا عبارت از

خود كتاب النهايه في غريب الحديث ٧٠ / ٥ نقل مى شود :

والنضوح - بالفتح - : ضرب من الطيب تفوح رائحته ، وأصل النضح : الرشح ؛ فشبهه كثرة ما يفوح من طيبه بالرشح ، وروى بالخاء المعجمة ، وقيل : هو كاللطح يبقى له أثر . قالوا : وهو أكثر من النضح - بالخاء المهملة - . وقيل : هو بالخاء المعجمة فيما ثخن كالطيب ، وبالمهملة فيما رقق كالماء . وقيل : هما سواء . وقيل بالعكس . ومنه حديث علي [عليه السلام] : وجد فاطمة [عليها السلام] وقد نضحت البيت بنضوح .. أي طيّته ، وهي في الحج .

١ . في المصدر : (ما بالك) .

٢ . في المصدر : (أعماكم) .

طعن يازدهم عمر (متعة الحج) / ٣٠٧

فجعلناها عمرة ، فحللنا الإحلال كله حتى سطعت المجامر بين الرجال والنساء .

وفي صحيح البخاري: عن ابن شهاب ، قال: دخلتُ على عطاء أستفتيه ، فقال: حدّثني جابر بن عبد الله: أنه حجّ مع النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم يوم ساق البدن معه وقد أهلّوا بالحجّ مفرداً ، فقال لهم: «أحلّوا من إحرامكم بطواف البيت ، وبين الصفا والمروة ، وقصّروا، ثم أقيموا حللاً حتى إذا كان يوم التروية فأهلّوا بالحجّ، واجعلوا التي قدمتم بها متعة». فقالوا: كيف نجعلها متعة وقد سمينا الحجّ؟ فقال: «افعلوا ما أمرتكم، فلولا أني سقتُ الهدى لفعلتُ مثل الذي أمرتكم، ولكن لا يحلّ مني حرام حتى يبلغ الهدى محلّه»، ففعلوا.

وفي صحيحه أيضاً: عنه: أهلّ النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم وأصحابه بالحجّ.. وذكر الحديث، فيه: فأمر النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم أن يجعلوها عمرة ، ويطوفوا ، ثم يقصّروا إلا من ساق الهدى، فقالوا: أنطلق إلى منى وذكر أحدنا يقطر؟! فبلغ النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فقال: «لو استقبلتُ من أمري ما استدبرتُ ما أهديتُ، ولولا أن معي الهدى لأحللتُ».

وفي صحيح مسلم: عنه في حجّة الوداع: حتى إذا قدمنا مكة طفنا بالكعبة والصفا والمروة، فأمرنا رسول الله صلى الله عليه

[وآله] وسلم أن يحلّ منا من لم يكن معه الهدى، قال: فقلنا: حلّ ماذا؟! قال: «الحلّ كلّ»، فواقعنا النساء، وتطيّبنا بالطيب، ولبسنا ثيابنا، وليس بيننا وبين عرفة إلا أربع ليال، ثم أهللنا يوم التروية. وفي لفظ آخر لمسلم: فمن كان منكم ليس معه هدي فليحلّ وليجعلها عمرة.. فحلّ الناس كلّهم، وقصّروا إلا النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم ومن كان معه هدي، فلما كان يوم التروية توجّهوا <1353> إلى منى، فأهلّوا بالحجّ.

وفي مسند البزار - بإسناد صحيح - عن أنس: أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم أهلّ هو وأصحابه بالحجّ والعمرة، فلما قدموا مكة طافوا بالبيت والصفة والمروة، [و] ^(١) أمرهم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أن يحلّوا، فهابوا ذلك، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: «أحلّوا، فلولا أن معي الهدى لأحللت»، فأحلّوا حتّى حلّوا إلى النساء.

وفي صحيح البخاري: عن أنس، قال: صلى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ونحن معه بالمدينة، فصلى الظهر أربعاً والعصر بذي الحليفة ركعتين، ثم بات بها حتّى أصبح، ثم ركب حتّى استوت به راحلته على البيداء حمد الله وسبّح، [ثم أهلّ بحجّ

وعمرة^(١)، وأهلّ الناس بهما، فلما قدمنا أمر الناس فحلّوا حتّى إذا كان يوم التروية أهلّوا بالحجّ.. وذكر باقي الحديث.

وفي صحيحه: عن أبي موسى، قال: بعثني النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم إلى قومي باليمن، فجئت وهو بالبطحاء فقال: «بِمِ أهلك؟» قلت: كإهلال النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم قال: «هل معك من هدي؟» قلت: لا، فأمرني فطفت بالبيت وبالصفا والمروة، ثم أمرني فأحللت.

وفي صحيح مسلم: أن رجلاً قال لابن عباس: ما هذه الفتيا التي قد شغبت^(٢) بالناس^(٣): أن من طاف فقد حلّ؟ فقال: سنّة نبيكم صلى الله عليه [وآله] وسلم، وإن رغمتم.

وصدق ابن عباس، كل من طاف بالبيت ممّن لا هدي معه - [من]^(٤) مفرد أو قارن أو متمتّع - فقد حلّ [إمّا]^(٥) وجوباً وإمّا

١. الزيادة من المصدر.

٢. في المصدر: (تشغبت).

٣. [الف] في حديث ابن عباس: [قيل له]: ما هذه الفتيا التي شغبت في الناس؟ الشغب: - بسكون الغين - تهيج الشرّ والفتنة [والخصام، والعامّة تفتحها]. (١٢) نهاية. [٤٨٢/٢].

٤. الزيادة من المصدر.

٥. الزيادة من المصدر.

حكماً ، هذه هي السنّة التي لا رادّ لها ولا مدفع .

هذا كقوله صلى الله عليه [وآله] وسلم : «إذ أدبر النهار من هاهنا وأقبل الليل من هاهنا فقد أفطر الصائم» ، إمّا أن يكون المعنى أفطر حكماً أو دخل وقت فطره ، فصار الوقت في حقّه وقت إفطار ، فهكذا هذا الذي قد طاف بالبيت إمّا أن يكون قد حلّ حكماً ، وإمّا أن يكون ذلك الوقت في حقّه ليس وقت إحرام بل هو وقت حلّ ليس إلّا ، ما لم يكن معه هدي ، وهذا هو صريح السنّة .

وفي صحيح مسلم - أيضاً - : عن عطا ، قال : كان ابن عباس يقول : [و] ^(١) لا يطوف بالبيت حاجّ ولا غير حاجّ إلّا حلّ .
وكان يقول : [هو] ^(٢) بعد المعرف وقبله ، وكان يأخذ ذلك من أمر النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم حين أمرهم أن يخلّوا في حجة الوداع* .

وفي صحيح مسلم : عن ابن عباس : أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : «هذه عمرة استمتعنا بها ، فمن لم

١ . الزيادة من المصدر .

٢ . الزيادة من المصدر .

* [الف] باب إشعار الهدي وتقليده عند الإحرام . (١٢) . [صحيح مسلم

ومذهب عبیدالله^(۱) بن الحسن العنبري قاضي البصرة ومذهب

أهل الظاهر^(۲). <1354>

از این عبارت ظاهر است که: جناب رسالت مآب ﷺ وقت تشریف فرما شدن به سرف^(۳) برای اصحاب تجویز فسخ حج فرموده، و ارشاد فرمود - آنچه حاصلش این است - که: «هر کسی که با او هدی نباشد و بخواهد که حج خود را عمره بگرداند، پس بکند این را، و کسی که هدی با او باشد نکند این را»، و این رتبه دیگر است فوق رتبه تخییر که نزدیک میقات بیان آن فرموده، و هرگاه آن جناب به مکه رسید حتماً و جزماً امر فرمود که: «کسی که هدی با او نباشد او حج خود را عمره بگرداند و از احرام خود مُحَلَّ شُود»، و این امر را هیچ نسخ نکرده قطعاً و یقیناً، بلکه سراقه بن مالک از این عمره - که آن جناب به فسخ حج به سوی آن امر فرموده - سؤال کرد که: آیا برای این سال ایشان است این امر یا برای همیشه؟ پس فرمود آن حضرت: «بلکه برای همیشه است، و به درستی که عمره هر آئینه داخل شد در حج تا روز قیامت». و نیز از آن واضح است که امر جناب رسالت مآب ﷺ به فسخ حج [را] چهارده صحابی روایت کرده‌اند، و احادیث ایشان همه صحیح است و از این

۱. في المصدر: (عبد الله).

۲. زاد المعاد ۲/ ۱۷۷-۱۸۷.

۳. تقدّم عن الحموي أنه موضع على ستة أميال من مكة. وقيل غير ذلك. انظر:

معجم البلدان ۳/ ۲۱۲.

جمله‌اند: جناب امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیها السلام، و از جمله ایشانند: عایشه و حفصه و اسما بنت ابی بکر و جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و براء بن عازب و عبدالله بن عمر و انس بن مالک و ابوموسی اشعری و عبدالله بن عباس و سبیره بن معبد جهنی و سراقه بن مالک.

و ابن القیم احادیث این صحابه را از اساطین ائمه خود نقل کرده از مظانّ مختلفه، یکجا ساخته، تا کمال صحت این مذهب، و غایت جسارت و خسارت مخالفین آن ظاهر شود.

و نیز ابن القیم - بعد نقل روایت سراقه - ارشاد نموده آنچه حاصلش این است که: این لفظ اخیر صریح است در ابطال قول کسی که می‌گوید که: امر به فسخ حج خاص بود به صحابه؛ زیرا که بر این تقدیر امر به فسخ حج خاص به این سال بوده باشد فقط و برای ابد نخواهد بود؛ حال آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله فرموده که: «فسخ حج برای همیشه است».

و ابن القیم - بعد نقل روایت غضب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بر کسانی که در فسخ حج تثبیط و تأمل کردند - ارشاد فرموده آنچه محصلش این است که: ما گواه می‌گیریم خدای تعالی را بر خود که: اگر ما احرام کنیم به حج، هر آینه فسخ آن را به سوی عمره فرض و واجب بر خود دانیم تا نجات از غضب سرور کائنات - علیه و آله آلاف التحیات - و اتباع امر آن حضرت حاصل شود. و از این افاده ثابت می‌شود که خلافت مآب چون تحریم فسخ حج نموده، غضب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله [را] بر خود کشیده، و مستحق نهایت لوم و

ملاال اهل اسلام گرديده كه از مخالفت چنين امر صريح التاكيد و تشديد نترسيده!!

و اين روايت كه ابن القيم نقل کرده در "سنن ابن ماجه" مذکور است، حيث قال:

حدَّثنا محمد بن الصباح، حدَّثنا أبو بكر بن عيَّاش، عن أبي إسحاق، عن البراء بن عازب، قال: خرج [علينا]^(۱) رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وأصحابه، فأحرمنا بالحجّ، فلما قدمنا مكّة قال: «اجعلوا حجّتكم عمرة»، فقال الناس: يا رسول الله! [ص] قد أحرمنا بالحجّ فكيف نجعلها عمرة؟ قال: «انظروا ما آمركم به فافعلوا». فردّوا عليه القول، فغضب، ثم انطلق حتّى دخل على عائشة غضبان، فرأت الغضب في وجهه فقالت: من أغضبك أغضبه الله، قال: «وما لي لا أغضب، وأنا أمر أماً فلا أتبع».*

از اين روايت ظاهر است كه: جناب رسالت مآب ﷺ اصحاب خود را امر فرمود به آنكه حج خود را فسخ نمايند به عمره، و اصحاب به جواب اين امر آن حضرت گفتند: به تحقيق كه احرام كرديم به حج پس چگونه بگردانيم

۱. الزيادة من المصدر.

*. [الف] باب فسخ الحجّ من أبواب المناسك. (۱۲). [سنن ابن ماجه ۲/۹۹۳].

آن را عمره؟! آن حضرت مکرراً امر به فسخ حج فرمود **<1355>** و ارشاد نمود که: «ببینید^(۱) آنچه امر می‌کنم شما را به آن پس بکنید»، لکن صحابه - به سبب مزید انهماک در مخالفت مورد لولاکی^(۲) - از قبول این امر^(۳) مؤکد سر تافتند، و به ردّ ارشاد واجب الانقیاد سرور انبیای امجاد - علیه وآله آلاف التحية إلى يوم التناد - پرداختند، و اصلاً حیا از خدا و رسول ﷺ نساختند تا آنکه آن حضرت ﷺ غضبناک شد و نزد عایشه تشریف فرما شد، چون عایشه آن حضرت را غضبناک دید و روی مبارک را متغیر یافت، عرض کرد که: کدام کس به غضب آورده تو را، به غضب آرد او را خدای تعالی. آن حضرت به جواب عایشه فرمود: «چیست برای من که غضب نکنم و حال آنکه من امر می‌کنم به امری پس اطاعت کرده نمی‌شوم»، یعنی سبب غضب من، مخالفت صحابه است مرا که امر [مرا] مکرراً اطاعت نکردند، و سر از امثال آن پیچیدند، پس ثابت شد که صحابه در حال حیات سرور کائنات امر مکرر آن حضرت را به جوی نخریدند، و به سوراخ مخالفت و معاندت آن حضرت خزیدند، و مرتکب ردّ بر آن حضرت گردیدند، و اغضاب آن حضرت - که به اعتراف مخاطب کفر است - به عمل آوردند، و مستحق دعای اغضاب ربّ الارباب شدند!

۱. در [الف] اشتباهاً: (ببیند) آمده است.

۲. کذا، و ظاهراً: (مخالفت امر خواجه لولاکی) یا عبارتی نظیر آن بوده است.

۳. در [الف] اشتباهاً اینجا: (واو) آمده است.

و هرگاه حال حضرات صحابه در حال حیات آن حضرت به این مثابه باشد، صدور مخالفت از ایشان بعد وفات آن حضرت چه استبعاد دارد؟!

و در "انسان العيون في سيرة الأمين المأمون" تصنيف علی بن برهان حلبی شافعی - در بیان صلح حدیبیه^(۱) - مذکور است:

وفي رواية: أنه ﷺ - بعد فراغه من الكتاب - أمرهم بالنحر والحلق، قال ذلك ثلاث مرّات، فلم يقم منهم أحد!! فدخل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم على أمّ سلمة - رضي الله عنها - وهو شديد الغضب، فاضطجع، فقالت: ما لك يا رسول الله! [ص] - مراراً - وهو لا يجيبها، ثم ذكر لها ما لقي من الناس، وقال لها: «هلك المسلمون! أمرتهم أن ينحروا ويحلقوا، فلم يفعلوا»*.

از این عبارت ظاهر است که: چون مسلمین امثال امر جناب رسالت مآب ﷺ درباره نحر و حلق او در^(۲) حدیبیه نکردند، آن حضرت بر ایشان غضب شدید فرمود و به ام سلمه ارشاد فرمود که: «هلاک شدند

۱. قسمت (در بیان صلح حدیبیه) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده.

* [الف] غزوة الحديبية. [السيرة الحلبية ۲/ ۷۱۳].

۲. در [الف] اشتبهاً: (ز) آمده است، ممکن است (در) یا (زمان) یا مانند آن

بوده که نساخ آن را درست ننوشته اند.

مسلمین که امر کردم ایشان را که نحر کنند و حلق نمایند پس نکردند»، پس مخالفت و ردّ صحابه در حجة الوداع بالاولی موجب غضب شدید و مثبت هلاک و خسران و ضلال و عدوان اینها باشد.

و عبارت روایت مسلم متضمن غضب جناب رسالت مآب ﷺ بر صحابه - که تردد و تأمل در امثال امر آن حضرت نمودند، و مبادرت به فسخ حج نکردند، و ابن القیم هم بعض آن [را] نقل کرده^(۱) - چنین است:

حدّثنا أبو بکر بن أبي شيبة، ومحمد بن مثنى، وابن بشار - جميعاً -، عن غندر، قال ابن مثنى: حدّثنا محمد بن جعفر، حدّثنا شعبة، عن الحكم، عن علي بن الحسين، عن ذكوان - مولى عائشة - عن عائشة أنها قالت: قدم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لأربع مضيّن من ذي الحجّة أو خمس، فدخل عليّ وهو غضبان، فقلت: من أغضبك - يا رسول الله! - أدخله الله النار. قال: «أو ما شعرتِ أني أمرتُ الناس بأمر فإذا هم يتردّدون؟!» - قال الحكم: كأنهم يتردّدون أحسب - ولو أني استقبلتُ من أمري ما استدبرتُ ما سقتُ الهدى معي حتى اشتريه، ثم أحلّ كما حلّوا»*.

۱. زاد المعاد ۲ / ۱۸۰ - ۱۸۱.

* [الف] باب بيان وجوه الإحرام.. إلى آخره من كتاب الحجّ. [صحيح مسلم

و در "مشکاة" مسطور است:

عن عائشة أنها قالت: قدم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لأربع مزين من ذي الحجة أو خمس، فدخل عليّ - وهو غضبان - فقلت: **<1356>** من أغضبك - يا رسول الله! [ص] - أدخله الله النار، قال: «أو ما شعرت أني أمرت الناس بأمر فإذا هم يترددون، ولو أني استقبلت من أمري ما استدبرت ما سقت الهدى معي حتى اشتريه، ثم أحل كما حلوا». رواه مسلم*.

از این روایت صراحتاً ظاهر است که عایشه هرگاه جناب رسالت مآب ﷺ را غضبناک دید گفت که: کدام کس غضبناک ساخت تو را یا رسول الله [ص]؟! داخل کند خدای تعالی او را در نار، و آن حضرت فرمود که: «آیا نمی دانی به درستی که من امر کردم مردم را به امری، پس ناگاه ایشان تردد می کنند»؛ پس به صراحت تمام واضح گشت که این صحابه مترددین، اغضاب آن حضرت نمودند، و مستحق دخول نار و عقاب پروردگار - حسب دعای مقبول عایشه صدیقه! و تقریر جناب سرور مختار - صلی الله علیه و آله الاطهار - گردیدند؛ و اغضاب نبی - حسب تصریح خود مخاطب المعی! - کفر است، چنانچه در جواب طعن سیزدهم از مطاعن ابی بکر گفته:

* [الف] فصل ثالث از باب قصه حجة الوداع من كتاب الحج. [مشکاة

و یقین است که حضرت هارون [علیه السلام] قصد^(۱) غضب حضرت موسی [علیه السلام] فرموده؛ زیرا که اغضاب نبی کفر است... الی آخر^(۲). هر گاه اغضاب نبی - به اعتراف مخاطب با انصاف - کفر است، در کفر این اصحاب که اغضاب جناب رسالت مآب - صلی الله علیه و آله الاطیاب - نمودند ریسی نماند.

و نیز دعای عایشه به دخول نار بر ایشان و تقریر جناب رسالت مآب [علیه السلام] این دعا را، بلکه تأیید آن [به] بیان^(۳) وجه غضب خود بر ایشان کافی است در اثبات شناعة حال و مآل ایشان؛ پس اگر خلافت مآب در زمرة این اصحاب بود، خود مطلوب بلاکلفت حاصل گردید و ظاهر شد که: خلافت مآب در حیات آن حضرت اغضاب آن حضرت نموده، کافر و مستحق دخول نار گردیده، و حضرت عایشه دعا بر او به دخول نار فرموده، و جناب رسالت مآب [علیه السلام] هم تقریر آن فرموده، بلکه تأیید آن نموده.

و دخول خلیفه ثانی بلکه اول و ثالث و اتباع و اشیا عشان هم در جمله تارکین امر آن حضرت از روایت بخاری پر ظاهر است؛ زیرا که در "صحیح" او مذکور است:

۱. در [الف] اشتبهاً: (قصداً) آمده است.

۲. تحفة اثناعشریه: ۲۷۸.

۳. در [الف] اشتبهاً: (میان) آمده است.

حدّثنا محمد بن المثنی، حدّثنا عبد الوهاب بن عبد المجید، عن حبيب المعلم، عن عطاء، حدّثنی جابر بن عبد الله: أن النبیّ صلی الله علیه [وآله] وسلم أهلّ وأصحابه بالحجّ، وليس مع أحد منهم هدی غیر النبیّ صلی الله علیه [وآله] وسلم^(۱) وطلحة، وكان علی [ؑ] قدم من الیمن ومعه الهدی، فقال: «أهللت بما أهلّ به رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم..» إلى آخره^(۲).

از این روایت ظاهر است که سوای طلحه و جناب امیرالمؤمنین علیه السلام کسی دیگر از اصحاب هدی همراه نداشت، پس عمر و ابوبکر و عثمان هم هدی همراه نداشته باشند، و ظاهر است که همه کسان که هدی نداشتند مأمور بودند به فسخ حج^(۳)، و هرگاه مأمور به فسخ حج باشند ایشان، در این صحابه که ترک امتثال امر آن حضرت کردند داخل باشند.

و بالفرض اگر خلافت مآب از جمله مغضبین جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله در این وقت نباشد، لکن چون در زمان خلافت نشان خود عوداً علی بدء به جاهلیت اولی مختار اقران خود رجوع فرموده، و همان انکار فسخ - که آن حضرت به سبب آن غضبناک شده - آغاز نهاده! بلاریب عمر به سبب این

۱. در [الف] قسمت: (أهلّ وأصحابه بالحجّ، وليس مع أحد منهم هدی غیر النبیّ صلی الله علیه [وآله] وسلم) اشتبهاً تکرار شده است.

۲. صحیح بخاری ۱۷۱/۲.

۳. در [الف] اشتبهاً اینجا: (باشند) آمده است.

انکار اغضاب سرور مختار ﷺ کرده، و به سبب این اغضاب مستحق عقاب و عذاب ربّ الارباب، و مستوجب دخول نار و مقارنت کفار و اشرار گردیده.

و قرطبی در "مفهم" گفته:

وقولها: (من أغضبك أدخله الله النار) كأنها سبق لها أن الذي يغضب النبي صلى الله عليه وآله وسلم إنما هو منافق، فدعت <1357> عليه بذلك.. إلى آخره*.

[از این عبارت ظاهر است که:] عایشه دعا به دخول نار بر مغضبین جناب رسالت مآب ﷺ نموده، مغضبین آن حضرت و تارکین امر آن حضرت را از اهل نفاق دانسته، چون خلافت مآب در زمان خلافت نشان خود همان طریقه منکرین و مغضبین آن حضرت پیش گرفته، قطعاً و حتماً، بالاولی - حسب افاده عایشه - مستحق نار و از اهل نفاق و شقاق و از جمله کفار مراق باشد. و وجه اولویت آن است که از این صحابه تردد ابتدائاً واقع شد، و قبل آن غضب جناب رسالت مآب ﷺ بر آن، و دعای عایشه بر مرتکبین آن واقع^(۱) نشده؛ و خلافت مآب بعد غضب جناب رسالت مآب ﷺ و دعای عایشه، جسارت بر انکار حکم نبوی ﷺ نموده!!

* [الف] باب ما جاء في فسح الحج في العمرة من كتاب الحج. [المفهم

و علامه نووی در "شرح صحيح مسلم" گفته:

وقولها: (فدخل عليّ - وهو غضبان - فقلت: من أغضبك - يا رسول الله! - أدخله الله النار. قال: «أو ما شعرت أني أمرتُ الناس بأمر فإذا هم يترددون») أمّا غضبه صلى الله عليه [وآله] وسلم؛ فلانتهاك حرمة الشرع وترددهم في قبول حكمه، وقد قال الله تعالى: ﴿قُلْ لَّيْسَ لِي بِنُفْسِكُمْ عَلَيْكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ ۚ لَئِن لَّمْ يَنتَهِ عَنِ عِبَادَتِكُمْ لِآلِهَةٍ مَّا دُونَ اللَّهِ فاعْبُدُوا آلِهَتَهُمْ خُفْيَةً مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَسَبَّحُوا بُحْبُوحًا عَلَيْهِمْ مِنَ اللَّيْلِ وَنُحِبُّوا صُلُوبَهُمْ ۗ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَهُمْ كَارِهُونَ﴾ (۱)، فغضب صلى الله عليه [وآله] وسلم لما ذكرناه من انتهاك حرمة الشرع، والحزن عليهم في نقص إيمانهم لتوقفهم.

وفيه دلالة لاستحباب الغضب عند انتهاك حرمة الدين.

وفيه جواز الدعاء على المخالف بحكم الشرع، والله أعلم.*

از این عبارت سراسر متانت، شناعت جسارت اصحاب و غایت خسارت خلافت مآب نهایت ظاهر است به وجوه عدیده (۲):

اول: آنکه از قول او: (أمّا غضبه؛ فلانتهاك حرمة الشرع وترددهم في قبول

۱. النساء (۴): ۶۵.

* [الف] باب وجوه الإحرام... إلى آخره من كتاب الحج. [شرح مسلم نووی

۸/ ۱۵۴-۱۵۵].

۲. قسمت: (به وجوه عدیده) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده.

حکمه) ظاهر است که غضب جناب رسالت مآب ﷺ به این سبب بود که انتهاک حرمت شرع از صحابه واقع شده که تردد در قبول حکم آن حضرت نمودند؛ پس هرگاه تردد صحابه در قبول امر آن حضرت موجب انتهاک حرمت شرع و موجب غضب آن حضرت باشد، بلا شبهه انکار خلافت مآب - بعد این همه اهتمام آن حضرت و اظهار کمال شناعت این تردد و تبیین نهایت حقیقت این حکم خود - به غایت انتهاک حرمت شرع و موجب نهایت غضب جناب رسالت مآب ﷺ خواهد شد.

دوم: آنکه از قول او: (و قد قال الله تعالى..) إلى آخره واضح است که حسب دلالت این آیه کریمه این صحابه مترددین که انتهاک حرمت شرع کردند - به سبب عدم تحکیم آن حضرت و وجدان حرج در نفوس خودشان از حکم آن حضرت - ایمان نداشتند، پس نفی ایمان ایشان به این تأکید شدید - که حق تعالی قسم خود بر آن یاد نموده - ثابت شد، و هرگاه این آیه کریمه در حق این صحابه مترددین صادق باشد، به حال خلافت مآب - که بعد این همه اهتمام سرور انام - صلی الله علیه وآله الکرام - انکار حکم آن حضرت کرده، و به تحریم ما أباحه پرداخته - زیاده تر موافق باشد؛ پس ثابت شد که حسب حکم محکم حق تعالی - که قسم خود بر آن یاد فرموده - خلافت مآب ایمان نداشت! فإنه ما حکم الرسول في ما سجر، ولا انتهى * عما نهى عنه

وزجر، فكان مما قضاہ فی نفسہ حرج، وأیّ حرج حتیٰ بادر بإنکار حکمہ الأبلج، فلا وربک لیس له من الإیمان نصیب وخلق، وكيف یؤمن من یحرم ما حکم به الرسول بالاتفاق؟! والله ولیّ التوفیق والإرفاق.

سوم: آنکه از قول او: (فغضب صلی الله علیه [وآله] وسلم..). إلى آخره روشن است **<1358>** که آن حضرت بر این صحابه غضبناک شد به سبب آنکه انتهاک حرمت شرع نمودند، و نیز آن حضرت بر حال این صحابه اندوهگین شد؛ پس چون خلافت مآب انکار حکم آن حضرت به این جسارت کرده، انتهاک حرمت شرع از او به غایت قُصوی واقع شده، و این معنا موجب نهایت غضب و حزن آن حضرت گردیده.

چهارم: آنکه از قول او: (فیه دلالة..). إلى آخره پیدا است که از این صحابه مترددین در حکم جناب سید المرسلین - صلی علیه وآله اجمعین - انتهاک حرمت دین واقع شده، و غضب بر ایشان مستحب بود، و این روایت دلیل استحباب غضب نزد انتهاک حرمت دین است، پس ثابت شد که خلافت مآب به منع فسخ حج انتهاک حرمت دین دوباره فرمود، و اهل اسلام را می باید که به اقتدای سرور کائنات - علیه وآله آلاف التحیات - بر آن ناهی واهی غضبناک شوند، فله الحمد که غضب اهل حق بر خلافت مآب و احزاب او عین اقتدای جناب رسالت مآب - صلی الله علیه وآله الأطیاب - و ادای استحباب است نه موجب طعن و تشنیع و عقاب، والحمد لله فی المبدأ والمآب.

پنجم: آنکه از قول او: (و فيه جواز الدعاء على المخالف لحكم الشرع) ظاهر است که: این صحابه مخالفت حکم شرع کردند، و مستحق بددعا^(۱) گردیدند؛ پس هرگاه این صحابه مترددین مخالف شرع و مستحق دعای بد باشند، خلافت مآب که به اجهار و اعلان ابطال و تحریم فسخ حج نمود و به تحریم حلال الهی پرداخته، بالاولی مخالف حکم شرع و مستحق دعا [ی] دخول نار باشد.

و علاوه؛ ابوزرعه عراقی در "شرح احکام" در شرح حدیث اول باب الهدی که این است:

عن همام، عن أبي هريرة، قال: بينما رجل يسوق بدنة مقلدة فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم: «ويلك! اركبها». قال: بدنة يا رسول الله! قال: «ويلك! اركبها، ويلك! اركبها».

[گفته:]

قوله: (ويلك) كلمة تستعمل في التغليظ على المخاطب، وأصلها لمن وقع في هلكة وهو يستحقها، فهي كلمة عذاب بخلاف (ويح) فهي كلمة رحمة، وفيها هنا وجهان: أحدهما: أنها على بابها الأصلي، ثمّ يحتمل أن يكون ذلك لأمر

۱. یعنی: دعای بد و نفرین.

دنيوي، وهو أن هذا الرجل كان محتاجاً إلى الركوب، [و] قد وقع في تعب وجهد، ويدلّ لذلك قوله - في رواية النسائي من حديث أنس -: (وقد جهده المشي).

ويحتمل أن يكون لأمر ديني، وهو مراجعته للنبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم وتأخر امتثاله أمره.

فإن قلت: إن هذا الأمر إنما هو للإباحة عند الجمهور، فكيف إستحقّ الذمّ بترك^(۱) المباح الذي لا حرج فيه؟! قلت: لما فهم من توقّفه في الإباحة حيث صار يعارض أمر

النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم له بالركوب بقوله: (إنها بدنة)، يشير^(۲) بذلك أنه لا يباح ركوبها لكونها هدياً.

فإن قلت: معارضة النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم في الإباحة شديدة تؤدّي إلى الكفر، فكيف مخلص هذا الرجل منها؟! قلت: ما عارض عناداً، بل ظنّ أن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم لم يعلم أنها هدي، فلمّا علم النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم ذلك وقال له: «اركبها وإن كانت بدنة»، بادر لامتنال

۱. در [الف] اشتباهاً: (يترك) أمده است.

۲. در [الف] اشتباهاً: (بشير) أمده است.

۳. قسمت: (لم يعلم أنها هدي، فلمّا علم النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم) در

حاشيه [الف] به عنوان تصحيح أمده است.

أمره وركب*.

از این عبارت ظاهر است که: معارضة امر جناب رسالت مآب ﷺ ولو
بالإشارة موجب استحقاق ذمّ و لوم است.
و نیز معارضة آن حضرت اگر چه در اباحه باشد، شدید الخطر و مؤذی به
کفر است.

و نیز از آن ظاهر است که: اگر این مرد با وصف علم به علم جناب
رسالت مآب ﷺ به اینکه آن بدنه هدی است، معارضة آن حضرت می کرد،
موجب کفر او می شد، **<1359>** لکن چون گمان برد که آن حضرت نمی داند
که آن بدنه هدی است، به این سبب گفتن او: (بدنة یا رسول الله!) موجب
کفر او نشد، و چون ظاهر است که: اصحاب در حجة الوداع حکم جناب
رسالت مآب ﷺ [را] به فسخ صراحتاً دریافتند، و باز سر از اطاعت آن
تافتند، بلکه به ردّ آن پرداختند، و آن حضرت را غضبناک ساختند، بلاشبهه
معارضة آن حضرت عناداً از ایشان به وقوع پیوسته، و احتمال دیگر در اینجا
متطرق نمی تواند شد.

و علامه حسن بن محمد بن عبدالله الطیبی - که فضائل و محامد او از "بغیة
الوعاة" و "درر کامنه" و امثال آن ظاهر است^(۱) - در "کاشف شرح مشکاة" در

* [الف] کتاب الحج . [شرح احکام صغری، ورق: ۱۷۲ - ۱۷۳].

۱. لاحظ: بغیة الوعاة ۱/ ۵۲۲، والدرر الكامنة ۱/ ۲۰۸.

شرح حديث عايشه گفته:

قوله: (من أغضبك)، (من) يجوز أن يكون شرطية، وجوابه: (أدخله الله) [وأن يكون استفهامية على سبيل الإنكار، وقوله: (أدخله الله)]^(١) على هذا لا يكون إلا الدعاء، بخلاف الأول فإنه يحتمل الدعاء والإخبار.

مح*: وإنما غضب صلى الله عليه [وآله] وسلم لهتك حرمة الشرع وترددهم في قبول حكمه، وتوقفهم في أمره، وقد قال الله تعالى: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^(٢)، وفيه دلالة استحباب الغضب عند هتك حرمة الدين، وجواز الدعاء على المخالف**.

و ملاً على قارى در "مرقاة شرح مشكاة" گفته:

(عن عائشة)... (أنها قالت: قدم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم مكة لأربع مضي من ذي الحجة) (أو) للشك، ولم

١. الزيادة من المصدر.

* [الف] رمز لشرح صحيح مسلم للنووي. (١٢).

٢. النساء (٤): ٦٥.

** [الف] الفصل الثالث من الباب قصة حجة الوداع من كتاب الحج. (١٢).

[شرح الطيبي على مشكاة ٥/٢٦٥].

ينظروا إليه؛ لأن غيرها جزم بالأربع (خمس، فدخل عليّ - وهو غضبان - فقلت: من) يحتمل أنها استفهامية (فأدخله) دعاء، أو شرطية، (فأدخله) جواب إخباراً ودعاءً (أغضبك يا رسول الله! أدخله الله النار، قال: «أو ما شعرتُ أني أمرتُ الناسُ بأمرٍ فإذا هم يترددون»).. أي ففاجأ أمرى تردددهم لقيام تخيل في نفوسهم: أن في ما أمرتُ فيه منافياً للكمال بالنسبة لهم، وهذا موجب للغضب لله؛ فإنه مناف لقوله تعالى: ﴿قُلْ أَوْعَدُكُمْ لَئِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنِّي أَخَذْتُ بِصَوْرِكُمْ أَن تَمُرُّوا بِالْحُجَّاتِ كَالْحُجَّاتِ الْمُرَّةِ الْأُولَىٰ ۚ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ الْآخِرُ ۗ﴾. (١)

وفيه ندب الغضب لله، وجواز الدعاء على المخالف للحق*.

و در "مشكاة" مسطور است:

عن عطا، قال: سألت جابر بن عبد الله - في ناس معي - قال: أهلنا أصحاب محمد صلى الله عليه [وآله] وسلم خالصاً وحده. قال عطا: قال جابر: فقدم النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم صبح رابعة مضت من ذي الحجة، فأمرنا أن نحلّ.

قال عطاء: قال: «جَلُّوا وَأَصِيبُوا النِّسَاءَ». قال عطا: ولم يعزم

١. النساء (٤): ٦٥.

* [الف] فصل ثالث از باب قصه حجة الوداع از كتاب الحج. (١٢).

[مرقاة المفاتيح ٥/ ٤٨٤].

عليهم، ولكن أحلهنّ لهم، فقلنا: لما لم يكن بيننا وبين عرفة إلاّ خمس، أمرنا أن نفضي إلى نساتنا! فنأتي عرفة تقطر مذاكيرنا المني! قال: يقول جابر - بيده -: كأني أنظر إلى قوله بيده يحرّكها، قال: فقام النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم فينا، فقال: «قد علمتم أني أتقاكم لله، وأصدقكم، وأبرّكم، ولولا هديي لحللتُ كما تحلّون، ولو استقبلتُ من أمري ما استدبرتُ لم أسق الهدي، فجلّوا»، فحللنا وسمعنا وأطعنا*.

و ملا على قارى در "مرقاة" در شرح اين حديث گفته:

(فنأتي عرفة تقطر مذاكيرنا المني) .. أي لقرب عهدنا بالجماع، فتتذكره حتى يغلب علينا الشهوة ويخرج المني ونحن متلبسون بالحجّ، (وذلك نقص) .. أي نقص، ولو تركنا على إحرامنا الأول لبعد عهدنا وأنسينا النساء، فلا يحصل في حجّنا نقص.

(قال: يقول جابر) .. أي يشير بيده (كأني أنظر إلى قوله) .. أي إشارته (بيده يحرّكها) هذا المزيد <1360> استهجانهم ما ترتب على إياحة الوطي لهم من انتشار مذاكيرهم، وامتداد الشهوة فيها لتذكرهم قرب ما كانوا فيه من الجماع.

(قال) جابر (فقام النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم فينا) لما

* [الف] الفصل الثالث من باب قصة حجة الوداع من كتاب الحجّ. (١٢).

[مشكاة المصابيح ٢ / ٧٨٨ - ٧٨٩].

بلغه كراحتنا لذلك ، واستهجاننا له (فقال) زجراً لنا عن تحكيم عقولنا في ما أمر به ، وإعلاماً لنا بأنه لا يأمر إلاّ بأكمل الأحوال ، وأرضاها لله تعالى بالنسبة للمأمور: كيف تكرهون أمري و«قد علمتم أنني أتقاكم لله» في جميع الأحوال ، «وأصدقكم» في جميع الأقوال ، «وأبرّكم» .. أي أكثركم برّاً وإحساناً وشهوداً لله في جميع ما يصدر عني ، ومن اتصف بهذه الأوصاف العلية المكتملة للظاهر والباطن ، المنزهة لهما عن الميل - فضلاً عن الأمر - إلى ما ليس فيه إلاّ الكمال الأعظم ، لا يأمر إلاّ بما هو على وفق أكمل وجوه الحكمة والصواب والسداد ، ثمّ اعتذر لهم بأنه لولا المانع له من موافقتهم في الفسخ والتحلّل لفعّلها ، فقال: «ولولا هديي» وما فيه من إظهار شعائر البيت ، وحثّ الناس على ذلك إلى الأبد «لحللت كما تحلّون ، ولو استقبلتُ من أمري ما استدبرتُ» .. أي ولو ظهرت لي هذه المصلحة الحاضرة الآن من الإحلال معكم ، مبالغةً في بيان جواز العمرة في أشهر الحجّ ، وتطيباً لقلوبكم حالة إحرامي بالحجّ وسوقي الهدى «لم أسق الهدى ، فحلّوا» ، وطيبوا نفوسكم ، (فحللنا وسمعنا وأطعنا) ؛ لأنه زال عنا ما كان اختلج في نفوسنا ممّا كان الأولى بنا أن نردّه ولا نسترسل معه* .

* [الف] الفصل الثالث من باب قصة حجة الوداع من كتاب الحجّ . (١٢).

➤ مطلب فوق در "مرقاة المفاتيح" مطبوع نيست ، به چاپ های متعدد مراجعه شد (٤٨٣/٥ چاپ دار الكتب العلمية بيروت لبنان، ٤٥٥/٥ چاپ دار الفكر بيروت لبنان، ٣١٠/٥ - ٣١١ چاپ دار الكتاب الإسلامي القاهرة)، و به برخی ديگر از شروح مشكاة، و كتب عامه كه در برنامه های كامپيوترى بود نيز رجوع شد ولى پيدا نشد! در مرقاة المفاتيح ٤٨٣/٥ (چاپ دار الكتب العلمية بيروت لبنان) آمده است:

(قال عطاء : قال جابر رضي الله عنه : فقدم النبي صلى الله عليه وسلم صبح رابعة مضت من ذي الحجة) بكسر الحاء لا غير ، (فأمرنا أن نحل) .. أي نفسخ الحج إلى العمرة (قال عطاء) .. أي راوياً عن جابر (قال) .. أي النبي (حلوا) بكسر الحاء وتشديد اللام ، (وأصيبوا النساء) تخصيص بعد تعميم للاهتمام ، وتنصيص لدفع الإيهام من الإيهام ، (قال عطاء : ولم يعزم) .. أي يوجب النبي صلى الله عليه وسلم [عليهم ، ولكن أحلهن لهم] يعني لم يجعل الجماع عزيمة عليهم ، بل جعله رخصة لهم ، بخلاف الفسخ فإنه كان عزيمة ، فأمر (حلوا) للوجوب ، و(أصيبوا) للإباحة أو للاستحباب .

قال الطيبي ... أي قال عطاء... في تفسير قول جابر (فأمرنا) ثم فسّر هذا التفسيرات بأن الأمر لم يكن جزماً ، (فقلنا [لما] لم يكن) .. أي حين لم يبق (بيننا وبين عرفة إلا خمس) .. أي من الليالي بحساب ليلة عرفة أو من الأيام بحساب يوم الأحد الذي لا كلام فيه (أمرنا) .. أي النبي صلى الله عليه وسلم ، وفي نسخة بصيغة المجهول (أن نفضي) من الإفضاء .. أي نصل (إلى نساتنا) ، وهو كناية عن الجماع ، كقوله تعالى : ﴿وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ﴾ [سورة النساء (٤) : «٢١»] ، (فأتيتي) بالرفع .. أي فنحن حينئذ نأتي (عرفة تقطر مذاكيرنا المنى) الجملة حالية ، وهو كناية عن قرب الجماع ، وكان هذا عيباً في الجاهلية حيث يعدونه نقصاً في الحج (قال) .. أي عطاء ... (يقول) .. أي يشير جابر

از این عبارت واضح است که : اصحاب حکم جناب رسالت مآب ﷺ را به فسخ حج به عمره مستلزم نهایت نقص حج دانستند، و کراهت از حکم آن حضرت نمودند، و ارشاد آن سرور - العیاذ بالله - مستهجن و قبیح دانستند تا که - به مزید استهجان حکم سرور انس و جان - ذکر چکیدن مذاکیر به میان آوردند! و هرگاه آن حضرت بر کراهت ایشان این حکم را و استهجان ایشان آن را مطلع شد، زجر فرمود ایشان را از تحکیم عقول، و ارشاد نمود به طریق مقبول که اعلام فرمود ایشان را که آن حضرت امر نمی فرماید مگر به اکمل احوال و ارضای آن نزد خدای تعالی به نسبت مأمور؛ پس ثابت شد که: فسخ حج به عمره اکمل احوال و ارضای آن نزد خدای تعالی به نسبت مأمورین است.

➤ بیده (کأني أنظر إلى قوله) .. أي إشارته (بیده یحرکها) أي یده ، ولعله أراد تشبیه تحريك المذاکیر بتشبيه الید ، أو إشارة إلى تقليل المدة بينهم وبين عرفة ، أو إيماء إلى وجه الإنكار عليهم والتأسف لديهم (قال) .. أي جابر رضي الله عنه (فقام النبي ﷺ [فينا] .. أي خطيباً (فقال : «قد علمتم») .. أي اعتقدتم (اني أتقاكم لله) .. أي أدینکم أو أخشاکم ، (وأصدقکم) .. أي قولاً ، (وأبرکم) .. أي عملاً ، (ولولا هديي للحللت كما تحلون ، واستقبت [ولو استقبلت] من أمري ما استدبرت) (ما) موصوفة محلّها النصب على المفعولية (لم أسق الهدى ، وكنت حللت معكم) أراد به تطيب قلوبهم ، وتسكين نفوسهم في صورة المخالفة بفعله ، وهم يحبون متابعتة وكمال موافقته ، ولما في نفوسهم من الكراهية الطبيعية في الاعتمار في أشهر الحج ، ومقاربة النساء قرب عرفة ، (فحلّوا) بكسر الحاء أمر للتأكيد ، (فحللنا، وسمعنا، وأطعنا) .. أي منشرحين منبسطين حيث ظهر لنا عذر المخالفة وحكمة عدم الموافقة .

و نیز از قول او: (لا یأمر إلا بما هو علی وفق أكمل وجوه المصلحة) واضح است که فسخ حج موافق اکمل وجوه حکمت و صواب و سداد و عین صلاح و رشاد باشد، آن را ناجایز و حرام گمان بردن و بر تحریم آن جسارت کردن از عجایب خرافات و طرائف ترهات است.

و هرگاه صحابه از قبول چنین حکم محکم^(۱) - که اکمل احوال و ارضای آن نزد حق تعالی و موافق اکمل وجوه حکمت و صواب و سداد [است] - در آخر حیات آن سرور سر تافتند، بلکه آن را موجب نقص شدید پنداشتند تا که آن حضرت را به غضب آوردند، پس اگر این حضرات از قبول حکم آن حضرت بعد وفات آن جناب در باب خلافت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام - که آن هم اکمل احوال و ارضای آن نزد حق تعالی و موافق اکمل وجوه حکمت و صواب و سداد و عین صلاح و رشاد بوده سر تافته باشند، و استخلاف آن حضرت را به تحکیم عقول ناقصه، موجب نقص شدید انگاشته و مستلزم مفاسد پنداشته [باشند] - چه عجب باشد!؟

و حیرت است که خلافت مآب همین حکم خاص را - فضلاً عن غیره! - که صحابه در آن تحکیم عقول ناقصه خود کرده و آن را موجب نقص شدید پنداشته، از قبول آن **<1361>** سرپیچیده بودند، و آن حضرت به این سبب غضب فرموده، زجر ایشان فرموده، شناعت انحراف و اعتسافشان ظاهر

۱. در [الف] اشتباهاً اینجا: (را) آمده است.

نموده، و بودن این فعل اکمل احوال و ارضای آن نزد حق تعالی و موافق اکمل وجوه حکمت و صواب و سداد بیان کرده - را بعد وفات آن حضرت تغییر نمود و ردّ کرد، و تحکیم عقل ناقص خود نمود، و به همان علت معلول و زعم مدخول و توهم مرزول و تقول مغسول تمسک کرد، یعنی فسخ حج را موجب نقص پنداشت و به وسواس خناس و طی^(۱) اعراس را سبب تحریم حکم خیر الناس ﷺ ساخت.

و نیز ابن القیم بعد مدح و ستایش امام احمد بن حنبل به قول خود: (و الله درّ الإمام أحمد...) إلى آخره نقل کرده که او به سلمة بن شبيب - که تعبیر و تعیب امام احمد بن حنبل به تجویز فسخ حج نموده - ارشاد فرموده آن چه حاصلش [آن است] که: ای سلمه! من گمان می‌کردم برای تو عقل را، یعنی تو را عاقل می‌پنداشتم، و حالا ظاهر گشت که تو بهره [ای] از عقل و تمییز نداری، و همت به انکار شریعت صحیحه و سنت صریحه می‌گماری، و نزد من یازده حدیث صحیح است از جناب رسالت مآب ﷺ، چگونه جایز است که این احادیث صحیحه را به قول تو ترک کنم!؟

از این ارشاد باسداد امام احمد بن حنبل - که یکی از ارکان اربعه اسلام سنیان است - به کمال وضوح و ظهور ثابت است که: کسی که انکار تجویز فسخ حج نماید، او از عقل و فهم و دین و دیانت عاری، و مبتلای بلای

۱. در [الف] اشتباهاً اینجا: (واو) آمده است.

مخالفت حق و صواب و ابطال حکم رسول ایزد باری است، پس حسب افاده امام احمد بن حنبل - که مقبول ابن القیم و دیگر اتباع آن امام جلیل است - خلافت مآب نیز از عقل و دین و اتباع شرع مبین بهره [ای] نداشت، و همت بر مخالفت جناب رسالت مآب ﷺ و ابطال سنت ثابتہ می گماشت .
و این ارشاد امام احمد بن حنبل را دیگر اکابر علمای سنیه هم نقل کرده اند، قسطلانی در "ارشاد الساری" گفته:

قال بعض الحنابلة: نحن نشهد الله أنا لو أحرمنا بحجّ لرأينا فرضاً فسخه إلى عمرة تفادياً من غضب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، وذلك أن في السنن: عن البراء بن عازب: خرج رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وأصحابه، فأحرمنا بالحجّ، فلما قدمنا مكة قال: «اجعلوها عمرة»، فقال الناس: يا رسول الله! قد أحرمنا بالحجّ فكيف نجعلها عمرة؟! قال: «انظروا ما أمركم به فافعلوا»، فردّوا عليه القول، فغضب.. إلى آخر الحديث. وقال سلمة بن شبيب لأحمد: كلّ أمرك عندي حسن إلاّ خلّة واحدة. قال: وما هي؟ قال: تقول بفسخ الحجّ إلى العمرة! فقال: يا سلمة! كنت أرى لك عقلاً، عندي في ذلك أحد عشر حديثاً صحاحاً عن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، أتركها بقولك!*. انتهى.

*. [الف] باب عمرة التنعيم من أبواب العمرة. [ارشاد الساري ۳ / ۲۷۰].

و علامه ابن تیمیہ ہم این ارشاد باسداد احمد ذکر فرموده، لکن اعتراض سلمه و جواب احمد را رنگین تر از این آورده، یعنی از سلمه تصریح به اینکه احمد تقویت قلوب رافضه نموده، و از احمد تصریح صریح به احمق بودن سلمه نقل نموده، چنانچه در "منهاج السنه" - به مقام ذکر موافقت ائمه سنیہ با اهل حق در [برخی از] مسائل - گفته:

وكذلك أحمد بن حنبل يستحب المتعة : متعة الحجّ، ويأمر بها، ويستحب هو وغيره من الائمة - أئمة الحديث - لمن أحرم مفرداً أو قارناً أن يفسخ ذلك إلى العمرة ويصير متمتعاً؛ لأن الأحاديث الصحيحة جاءت بذلك حتى قال سلمة بن شبيب للإمام أحمد: [يا] (۱) أبا عبد الله قوّيت قلوب الرافضة لما أفتيت أهل خراسان بالمتعة، فقال: يا سلمة! كان يبلغني عنك أنك أحمق، وكنت أدفع عنك، والآن <1362> فقد ثبت عندي أنك أحمق، عندي أحد عشر حديثاً صحاحاً عن النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم أتركها لقولك!*

از این عبارت واضح است که: امام احمد بن حنبل قائل به استحباب متعة الحجّ بود، و حکم به آن می کرد، و نیز احمد بن حنبل و غیر او از ائمه

۱. الزيادة من المصدر.

*. [الف] جواب الوجه الخامس في بيان وجوب اتباع مذهب الإمامية من الفصل

الثاني، من فصول منهاج الكرامة. (۱۲). [منهاج السنة ۴ / ۱۵۱ - ۱۵۲].

حدیث فتوا به استحباب فسخ حج می دهند؛ زیرا که احادیث صحیحه در این باب وارد شده اند، و سلمة بن شیبب چون طعن بر امام احمد بن حنبل به سبب فتوا به متعه نمود، و زبان شکایت به ذکر تقویت قلوب رافضه گشود، امام احمد به جواب آن طاعن خائن از جا رفته، گرم شد، و اعاده تحمیق و تجهیل آن امام جلیل کرده^(۱)، ارشاد فرمود آنچه محصلش آن است که: می رسید مرا که تو احمق هستی و من از تو دفع می کردم، و الآن به تحقیق ثابت شد نزدیک من به درستی که تو احمق هستی، نزدیک من یازده حدیث صحاح از جناب رسالت مآب ﷺ است، آیا ترک کنم آن را به سبب قول تو؟! و محتجب نماید که این سلمة بن شیبب از اکابر ائمه مکثرین و رحاله جوالین و اعظام روات "صحاح" ایشان است، مسلم و ابوداود و نسایی و ترمذی و ابن ماجه از او در "صحاح" خود روایت ها نقل می کنند، ذهبی تصریح کرده به آنکه: او حافظ و حجت است، و ابوحاتم رازی و صالح بن محمد بغدادی ارشاد کرده اند که: او صدوق است، و ابن حبان او را در ثقات ذکر نموده، و ابن حجر عسقلانی تصریح کرده به آنکه: او ثقة است و از کبار طبقه حادیه عشره است.

ذهبی در "کاشف" گفته:

سلمة بن شیبب، أبو عبد الرحمن النیسابوری، الحافظ بمکة،

۱. در [الف] اشتباهاً: (گردیده) آمده است.

طعن يازدهم عمر (متعة الحج) / ٣٣٩

عن أبي أسامة ويزيد وعبد الرزاق؛ وعنه م عه* والرويانى،
حجّة، مات ٢٤٧(١).

و در "حاشيه كاشف" - كه از آن عبدالحق در "رجال مشكاة" نقل ها آورده -
بعد لفظ ابن شبيب مسطور است:

قال س: - أي النسائي - ما علمنا به بأساً، وقال أبو حاتم
الرازي وصالح بن محمد البغدادي: صدوق، ذكره ابن حبان في
الثقات، وقيل: مات سنة ست وأربعين ومأتين(٢).

و نیز در این حاشیه بعد لفظ ابو عبدالرحمن مسطور است:

المجري ، المسمعي ، أحد الأئمة المكثرين ،
والرحالة الجوالين(٣).

و ابن حجر عسقلانى در "تقريب التهذيب" گفته:

سلمة بن الشبيب المسمعي النيسابوري ، نزيل مكة ، ثقة من
كبار الحادية عشرة ، مات سنة بضع وأربعين(٤).

* [الف] يعني مسلم وأصحاب السنن الأربعة.

١. الكاشف ١ / ٤٥٣.

٢. حاشيه كاشف: وانظر: تاريخ مدينة دمشق لابن عساكر ٢٢ / ٧٦ / ٨٠، الجرح
والتعديل للرازي ٤ / ١٦٤.

٣. حاشيه كاشف: ، وانظر: تهذيب الكمال للمزي ١١ / ٢٨٤.

٤. تقريب التهذيب ١ / ٢٤٧.

و هرگاه امام احمد بن حنبل تحمیق و تسفیه چنین امام نبیه به سبب انکار فسخ حج کرده باشد، در حمق و سفاهت دیگر منکرین فسخ حج هم - به اولویت یا اشتراک علت - ریبی نمی ماند.

و نیز ابن القیم قسم شرعی به نام ایزد قهار یاد کرده، ارشاد نموده که: امر به فسخ حج در حیات آن حضرت منسوخ نشده و نه بعد آن حضرت، و حرفی واحد که معارض این امر باشد صحیح نشده، و نه آن حضرت اصحاب خود را به این امر مخصوص فرموده، بلکه حق تعالی جاری نمود بر زبان سراقه که سؤال کرد از آن حضرت که: آیا این امر مختص است به صحابه؟ پس جواب داد آن حضرت ﷺ که: «این ثابت است برای ابد».

و ابن قیم ارشاد می فرماید که: نمی دانیم که چه چیز مقدم کرده شود بر این احادیث؟! و این امر مؤکد است که به تحقیق غضب فرمود حضرت رسول خدا ﷺ بر کسی که مخالفت کرد آن را.

و نیز ابن القیم روایت مناظره ابن عباس با عبدالله بن الزبیر از ابن ابی شیبیه نقل کرده که از آن صراحتاً واضح است که ابن عباس بر ابن زبیر انکار شدید فرموده که **<1363>** به تأکید تمام عمای قلب او را ثابت نموده، یعنی صفت اهل ضلال و نفاق و کفر در حق او محقق ساخته؛ پس ظاهر شد که انکار فسخ حج به این مثابه قبیح و شنیع است که آن دلالت می کند بر اینکه قلب

منکر آن مبتلای عمی^(۱) است، پس معلوم شد که خلافت مآب نیز نزد ابن عباس اعمی القلب و ضال مضل بود که انکار فسخ حج می نمود. و از این روایت به کمال وضوح و لمعان این همه ظاهر می شود که حقیقت بیان ابن عباس به تصدیق مادر ابن زبیر ثابت و محقق گردید، و ابن زبیر سکوت بر آن کرد و تاب ردّ و ابطال یا تأویل آن - بما یذکره أهل الضلال - نیافت، پس بطلان ادعای اختصاص فسخ حج به آن زمان از افاده ابن عباس و والده ابن زبیر و سکوت ابن زبیر به نهایت وضوح ظاهر شد، والله الحمد علی ذلك.

و چون ظاهر است که ابن عباس تصدیق کلام بلاغت نظام خود به اثبات عمای قلب ابن زبیر نموده بود، و والده ماجده ابن زبیر تصدیق ابن عباس در کلامش فرموده، ثابت گردید که: ابن زبیر حسب افاده مادر بزرگوار خود هم اعمی القلب بود.

و نیز ابن القیم در "زاد المعاد" بعد این مقام گفته:

فصل؛ وأما ما في حديث أبي الأسود، عن عروة من فعل أبي بكر وعمر والمهاجرين والأنصار وابن عمر، فقد أجابه ابن عباس فأحسن جوابه، فيكتفي بجوابه؛ فروى الأعمش، عن فضيل بن عمرو، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس: تمتع

رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، فقال عروة: نهى أبو بكر وعمر عن المتعة! فقال ابن عباس: أراهم يهلكون! أقول: قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وتقول: قال أبو بكر وعمر*.

از این روایت ظاهر است که ابن عباس نهی ابوبکر و عمر را از متعه به جوی نمی خرید، و هرگز آن را حجت و دلیل و قابل اعتنا و لایق اصفا نمی فهمید، بلکه عروه را که احتجاج به نهی ایشان نموده و امثال او را هالک و خاسر و گمراه و مبتدع و حائر می دانست که مقابله ارشاد جناب رسالت مآب ﷺ به نهی شیخین می نمایند؛ پس از این متعه هر چه خواهند اراده کنند، خواه متعه نسا اراده سازند، و خواه تمتع، و خواه فسخ حج، در صور ثلاثه مطلوب اهل حق که اثبات خلاف خلافت مآب با جناب رسالت مآب ﷺ است مثل آفتاب نیمروز درخشان است.

و هرگاه نزد ابن عباس مُقتدیان شیخین در متعه هالک و خاسر باشند، خود آن هر دو بزرگ چگونه هالک و خاسر و ضال و جائز نباشند، بلکه بادی مصداق: «من سنّ سنة سيئة فعلیه وزرها ووزر من عمل بها^(۱)» می باشد، و

* [الف] فصول من مبحث فسخ الحج. [زاد المعاد ۲/۲۰۶].

۱. رواها الخاصة والعامّة بتعابير مختلفة، فراجع: المحاسن للبرقي ۲۷/۱، ثواب الأعمال: ۱۳۲، الأمالي للشيخ المفيد: ۱۹۱، الفصول المختارة: ۱۳۶، مکارم الأخلاق: ۴۵۴، وسائل الشيعة ۱۶/۱۷۴، مستدرک الوسائل ۱۲/۲۲۹، بحار الأنوار

طعن یازدهم عمر (متعة الحج) / ۳۴۳

عذاب جمله عاملین به حکم باطلش طوق گردن او خواهد بود.

و ابن قدامه حنبلی - علی ما نقل - در کتاب "مغنی" از سعید بن جبیر از ابن مسیب از ابن عباس نقل کرده:

قال: تمتع النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم، فقال عروة: نهى
أبو بكر وعمر عن المتعة، فقال ابن عباس: أراهم سيهلكون!
أقول: قال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ويقولون: نهى عنها
أبو بكر وعمر^(۱).

از این روایت هم پیداست که نهی شیخین از متعه مخالف ارشاد جناب رسالت مآب ﷺ بود، و مقابله عروه و غیر او نهی شیخین را با حکم جناب رسالت مآب ﷺ موجب هلاک و ضلال بوده، پس متعه را بر هر معنا که خواهند حمل کنند، مطلوب اهل حق که اثبات مخالفت خلافت مآب با حق می باشد ثابت است.

و نیز ابن القیم در "زاد المعاد" بعد روایت سابقه گفته: <1364>

➔ ۲۵۷/۶۸ - ۲۵۸، مستدرک سفینه البحار ۱۸۳/۵ - ۱۸۴ من الخاصة .
ومن العامة: مسند أحمد ۵۰۵/۲، و ۳۶۱/۴ - ۳۶۲، سنن الدارمی ۱۳۰/۱ - ۱۳۱،
صحیح البخاری ۱۵۱/۸، سنن ابن ماجه ۷۴/۱، سنن الترمذی ۱۴۹/۴، السنن الکبری
للبيهقي ۱۷۶/۴ مجمع الزوائد ۱۶۷/۱، کنز العمال ۷۷۹/۱۵ - ۷۹۰ .. و غیرها.
۱. المغنی ۲۳۹/۳.

قال عبد الرزاق: حدثنا معمر، عن أيوب، قال: قال عروة لابن عباس: ألا تتقي الله ترخص في المتعة؟! فقال ابن عباس: سل أمك باعدية^(۱)، فقال عروة: أمّا أبو بكر وعمر فلم يفعلوا، فقال ابن عباس: ما أراكم منتهين حتى يعذبكم الله، أحدثكم عن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وتحدثونا عن أبي بكر وعمر؟! فقال عروة: إنها أعلم بسنة رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وأتبع لها منك^(۲).

از این روایت نیز ظاهر است که ابن عباس عروه و اتباع او را به سبب مقابل و معارض ساختن ابی بکر و عمر با حکم جناب رسالت مآب ﷺ مستحق عقاب و عذاب الهی دانسته، و مخالفت و مضادّتشان با حکم جناب رسالت مآب ﷺ ظاهر کرده؛ پس استحقاق شیخین برای عذاب و عقاب ربّ الارباب که بنای مخالفت سرور کائنات در عالم گذاشتند، بالاولی متحقق باشد.

و نیز ابن القیم در "زاد المعاد" گفته:

وفي صحيح مسلم: عن أبي مليكة: أن عروة بن الزبير قال لرجل من أصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: تأمر الناس بالعمرة في هذا العشر وليس فيها عمرة؟! قال: أو لا تسأل

۱. في المصدر: (يا عرية).

۲. زاد المعاد ۲/ ۲۰۶.

أُمَّكَ عَنْ ذَلِكَ؟! قَالَ عُرْوَةُ: فَإِنْ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ لَمْ يَفْعَلَا ذَلِكَ. قَالَ الرَّجُلُ: مَنْ هَاهُنَا هَلَكْتُمْ! مَا أَرَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا سَيَعِذُّبِكُمْ، إِنْ بَدَأْتُكُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ وَتَخْبِرُونِي بِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ؟! قَالَ عُرْوَةُ: إِنَّهُمَا - وَاللَّهِ - كَانَا أَعْلَمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ مِنْكَ، فَسَكَتَ الرَّجُلُ (۱).

این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه: ابوبکر و عمر نزد ابن عباس در باب اعتمار در عشر مخالف جناب رسالت مآب ﷺ بودند، و ابن عباس، عروه و امثالش [را] به سبب تمسک به مخالفت شیخین با آن حضرت هالک و خاسر و مستحق عذاب و نکال ذوالجلال دانسته [است]؛ پس کسی که مشید ارکان خلاف و بادی طریقه جور و اعتساف بود بالاولی هالک و لایق تفضیح و تعیب و مستحق تنکیل و تعذیب باشد.

و اما تمسک عروه به اعلمیت شیخین به مقابله ابن عباس، پس ابن حزم جواب شافی از آن داده، چنانچه ابن القیم بعد نقل این روایت گفته:

ثُمَّ أَجَابَ أَبُو مُحَمَّدٍ بِنِ حَزْمٍ عُرْوَةَ عَنْ قَوْلِهِ هَذَا بِجَوَابٍ نَذَرَهُ (۲)، وَنَذَرَ جَوَاباً أَحْسَنَ مِنْهُ لِشَيْخِنَا، قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ: وَنَحْنُ نَقُولُ لِعُرْوَةَ: ابْنُ عَبَّاسٍ أَعْلَمُ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ وَبِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنْكَ، وَخَيْرُ مَنْكَ وَأَوْلَى بِهِمْ - ثَلَاثَتِهِمْ -

۱. زاد المعاد ۲/ ۲۰۶-۲۰۷.

۲. در [الف] اشتباهاً: (تذکره) آمده است.

منك، لا يشكّ في ذلك مسلم، وعائشة أمّ المؤمنين أعلم
 [و] ^(١)أصدق منك.. ثمّ ساق من طريق الثوري، عن أبي إسحاق
 السبيعي، عن عبد الله، قال: قالت عائشة: من استعمل على ^(٢)
 الموسم؟ قالوا: ابن عباس. قالت: هو أعلم الناس بالحجّ ^(٣).

و نیز ابن القیم در "زاد المعاد" گفته:

وقال عبد الله بن عمر - لمن سأله عنها، يعني عن متعة الفسخ،
 وقال له: إن أباك نهى عنها -: أفرسول الله
 صلى الله عليه [وآله] وسلم أحقّ أن يتبع أو أبي؟!؛

وقال ابن عباس - لمن كان يعارضه فيها بأبي بكر وعمر -:
 يوشك أن تنزل عليكم حجارة من السماء، أقول: قال رسول الله
 صلى الله عليه [وآله] وسلم، وتقولون: قال أبو بكر وعمر.

فهذا جواب العلماء، لا جواب من يقول: عثمان وأبو ذر أعلم
 برسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم منكم، فهلاً قال ابن عباس
 وعبد الله بن عمر: أبو بكر وعمر أعلم <1365> برسول الله
 صلى الله عليه [وآله] وسلم منّا، ولم يكن أحد من الصحابة ولا أحد
 من التابعين يرضى بهذا الجواب في دفع نصّ عن رسول الله

١. الزيادة من المصدر.

٢. در [الف] اشتباهاً: (عن) أمده است.

٣. زاد المعاد ٢/ ٢٠٧.

صلى الله عليه [وآله] وسلم، وهم كانوا أعلم بالله وبرسوله وأتقى له
من أن يقدّموا على قول المعصوم رأي غير المعصوم*.

از این عبارت ظاهر است که: ابن عباس به کسی که معارضه او به ابوبکر و
عمر می نمود می گفت: قریب است که نازل شود بر شما حجاره از آسمان که
می گویم: گفت رسول خدا ﷺ، و می گوید: گفت ابوبکر و عمر، یعنی قول
ابوبکر و عمر را مقابل و معارضه ارشاد جناب رسالت مآب ﷺ می گردانید؛
پس هرگاه متمسک به قول شیخین مستحق نزول حجاره عذاب، و اصطلاحاً به
شراره عقاب، و مستوجب تعذیب ربّ الارباب باشد، خود شیخین هم چرا
حظّ وافر از این غنیمت متکاثّر نداشته باشند که بر خلاف جناب
رسالت مآب ﷺ بدعت باطل در دین آغاز یکنند!

و نیز از این عبارت ابن قیّم ظاهر است که: تمسک به اعلمیت عثمان و
غیر او جواب علما نیست، بلکه طریقه جهلاست، و کسی از صحابه و کسی
از تابعین به این جواب در دفع نصی از جناب رسالت مآب ﷺ راضی
نمی تواند شد، و تمسک به این جواب خلاف تقواست، و خلاف علم به خدا
و رسول ﷺ است که آن تقدیم قول غیر معصوم است بر قول معصوم.

و چون جواب عروه - که در روایت مسلم مسطور است - همین تمسک به
اعلمیت شیخین است؛ لهذا کمال بطلان آن و نهایت شناعة آن نیز ظاهر

* [الف] فصل العذر الثاني.. إلى آخره من فصول مبحث فسح الحج. (۱۲).

گردید، و واضح شد که این جواب او خارج از طریقهٔ علما و موافق دأب جهلا بوده که کسی از صحابه و تابعین به آن رضانداشته که آن خلاف تدین و تقوا و بجانب رضای مولا و مضاد علم به خدا و رسول و عین ضلالت و جهالت نامعقول است، فإنه تقدیم قول غیر المعصوم علی قول المعصوم، ولا یصدر ذلك إلا من شیطان رجیم مرجوم الذي هو بالكفر والنفاق موسوم.

و دو حدیث ابن عباس که ابن القیم از "صحیح مسلم" نقل کرده دلالت صریحه دارد بر آنکه: منکرین فسخ حج به انکار سنت جناب خیر الانام - علیه وآله آلاف التحية والسلام - مستحق اذلال و ارغام و تهجین اهل اسلام اند، فیکون الثانی رئیس هؤلاء المستحقین للإرغام، ومقتدی هؤلاء الطغام الأقرام.

و اصل عبارت مسلم در "صحیح" چنین است:

حدَّثنا محمد بن مثنى، وابن بشار، قال ابن مثنى: حدَّثنا

محمد بن جعفر، قال: حدَّثنا شعبة، عن قتادة، قال: سمعت

أبا حسان الأعرج [قال] ^(۱): قال رجل من بني الهجيم لابن

عباس: ما هذه الفتيا التي قد تشعقت - أو تشعبت - بالناس: أن

من طاف بالبيت فقد حل؟! فقال: سنة نبيكم صلى الله عليه [وآله]

وسلم وإن رغمتم.

وحدَّثني أحمد بن سعيد الدارمي، حدَّثنا أحمد بن إسحاق،

حدَّثنا همام بن يحيى، عن قتادة، عن أبي حسان، قال: قيل لابن عباس: إن هذا الأمر قد تشعَّع^(۱) به الناس: من طاف بالبيت فقد حلَّ الطواف عمرة! فقال: سنة نبيكم وإن رغمتكم*.

و روایت ابن عباس که عبدالرزاق نقل کرده نیز صریح است در آنکه: ابن عباس بر منکرین فسخ حج تشنیع بلیغ نموده.

و قول ابن القیم: (وقد روى هذا عن النبيّ..). إلى آخره صریح است در آنکه جواز فسخ حج از جناب رسالت مآب ﷺ به نقل قطعی ثابت شده که رافع شک و موجب یقین است، و ممکن **<1366>** نیست که کسی انکار آن کند و بگوید که: آن واقع نشده.

و از قول ابن القیم: (وهو مذهب أهل بيت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم) ظاهر است که جواز فسخ حج مذهب اهل بیت حضرت رسول خدا ﷺ است؛ پس بحمد الله مخالفت عمر با اهل بیت ﷺ هم در کمال وضوح و ظهور ثابت شد، و حالا هیچ مؤمنی و مسلمی را ریب در هلاک و ضلال او نماند.

خود مخاطب در باب چهارم این کتاب گفته است:

۱. في المصدر: (تشعَّع).

* [الف] باب قوله لابن عباس: ما هذه الفتيا التي قد تشعَّعت بالناس من كتاب

الحج. (۱۲). [صحيح مسلم ۴/۵۸].

باید دانست که به اتفاق شیعه و سنی این حدیث ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلم فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله وعترتي أهل بيتي».

پس معلوم شد که در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر [ﷺ] حواله به این دو چیز عظیم القدر فرموده است، پس مذهبی که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیده و عملاً باطل و نامعتبر است، و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین. (۱) انتهى.

پس انصاف باید کرد که آیا - بنابر این افاده سدیده مخاطب - مذهب خلافت مآب و اتباع و اشیاع او که مخالف اهل بیت [ﷺ] در تحریم فسخ حج اند باطل و نامعتبر است یا نه؟!

و نیز مخاطب در باب امامت به جواب حدیث ثقلین بعد نفی دلالت آن بر امامت گفته:

و همین قسم حدیث:

«مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح، من ركبها نجي ومن

تخلف عنها غرق»

دلالت نمی کند مگر بر آنکه فلاح و هدایت مربوط به دوستی ایشان و

طعن یازدهم عمر (متعة الحج) / ۳۵۱

منوط به اتباع ایشان است، و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب هلاک.* انتهى.

این عبارت هم برای اثبات هلاک، و عدم فلاح و هدایت خلافت مآب و اتباع ذوی الاذنب او که تخلف از اتباع اهل بیت علیهم السلام در تحریم فسخ حج نمودند کافی است، والله الحمد على ذلك.

و کابلی در "صواعق" بعد رد دلالت حدیث ثقلین بر امامت گفته:

وكذلك حديث: «مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح، من تمسك بها نجى ومن تخلف عنها هلك» لا يدل على هذا المدعى، ولا شك أن الفلاح منوط بولائهم وهديتهم والهلاك بالتخلف، ومن ثمة كان الخلفاء والصحابة يرجعون إلى أفضلهم في ما أشكل عليهم من المسائل، وذلك لأن ولاءهم واجب، وهديتهم هدي النبي صلى الله عليه وآله وسلم**.

این عبارت هم - که مخاطب تلخیص آن به حذف ذکر رجوع خلفا و صحابه به افضل اهل بیت امجاد علیهم السلام (۱) نموده - صریح است در آنکه:

* [الف] حدیث دوازدهم از احادیث امامت جناب امیر علیه السلام. [تحفة اثناعشریه:

[۲۱۹].

** [الف] الحدیث الثانی عشر من المطلب الرابع من المقصد الرابع فی الإمامة.

[الصواعق، ورق: ۲۵۰ - ۲۵۱].

۱. در [الف] اشتباهاً: (اهل بیت علیهم السلام و امجاد) آمده است.

اهل بیت علیهم السلام واجب الإیتباع اند، و هَدَى^(۱) ایشان هَدَى جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله است، و فلاح منوط به ولا و هَدَى ایشان است، و متخلف از ایشان هالک است، و به همین سبب خلفا و صحابه رجوع به افضل اهل بیت علیهم السلام در مشکلات می نمودند؛ پس کمال عجب است که خلافت مآب در این مسأله رجوع به افضل اهل بیت علیهم السلام نیاورد و به ترک إیتباع آن حضرت و تخلف از اطاعت آن جناب در گرداب هلاک و ضلال افتاد.

بالجمله؛ از افادات ابن القیم و دیگر عبارات او که می آید به نهایت وضوح و ظهور درخشان است که فسخ حج به عمره سنت ثابتة مستقره و شریعت محققه دائمه است، و هرگز اختصاص به حجة الوداع نداشته، و تحریم و ابطال آن محض مخالفت حق صراح و عین ضلال بواح است؛ پس بنابر این افادات رشیکه و تحقیقات انیقۀ او ثابت شد که خلافت مآب در تحریم فسخ حج هم مخالفت و معاندت ارشاد جناب **<1367>** رسالت مآب صلی الله علیه و آله کرده. و اصلاً مخاطب و اسلاف او را فرار از اقرار به تحریم خلافت مآب تمتع

➤ و پس از آن اشتباهاً قسمتی از عبارت بعد، تکرار شده و آمده است: (هدی ایشان با هدی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله).
 ۱. هَدَى: روش، سیره. قال الجوهری: هَدَى هَدَى فلان.. أي سار سیرته.

را، و ایثار انکار فسخ حج نفعی نمی‌رساند که هر دو امر قطعاً و حتماً ثابت است، و ابطال و تحریم هر دو ناجایز و نارواست.

و نیز از این افادات ظاهر است که: حضرات اهل سنت در تحریم فسخ حج که اقتدای خلافت مآب برگزیده‌اند، نزد ابن القیم به ضلال محض رفته‌اند، و مخالفت صریح احادیث صحیح پسندیده، و علامه ابن حزم که بعضی از مدایح و مناقب او بر زبان امام اهل حدیث - اعنی علامه ذهبی - سابقاً شنیدی، و خود مخاطب هم در باب امامت او را از علمای اهل سنت می‌داند و به کتاب "الفیصل"^(۱) او در دفع مطاعن جناب امیر المؤمنین علیه السلام حواله می‌نماید^(۲)، و ابن تیمیه هم در "منهاج" به کلمات او متمسک می‌شود^(۳)، سعی بلیغ در اثبات فسخ حج نموده، و تحریم آن را به بیان بلیغ و مبسوط باطل ساخته.

ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبی در "مختصر محلی" تصنیف ابن حزم می‌گوید:

۱. در [الف] و مصدر (الفیصل) آمده است، ولی (الفصل) صحیح است، نام کتاب او "الفصل فی الملل والأهواء" است.

۲. تحفة اثناعشریه: ۲۲۷.

۳. مراجعه شود به منهاج السنة: ۱/۴۹۳، ۵۰۲ و ۲/۲۱۷، ۲۲۰، ۵۰۲-۵۰۴ و ۳/۴۰۱، ۴۵۶ و ۴/۱۸۲، ۵۳۸ و ۵/۸۷، ۲۰۲، ۲۲۵، ۲۲۵، ۲۴۹، ۴۴۳ و ۶/۳۰، ۲۰۵، ۳۳۳، ۳۳۷ و ۷/۵۵، ۳۲۰-۳۲۱، ۳۵۴، ۴۸۱، ۵۱۷ و ۸/۷۳، ۸۷، ۲۸۰، ۲۹۷، ۳۶۲، ۴۶۶، ۵۰۵.

باب كيفية إحرام مريد الحجّ إذا جاء إلى الميقات، وأنواع الإحرام به، وأبيها أفضل: القران أو الإفراد أو التمتع، وإشعار الهدى وتقليده، ومن أيّ شيء يكون الاشتراط في الحجّ، وهل يجوز فسخ الحجّ إلى العمرة أم لا؟

وأما من أراد الحجّ فإنه إذا جاء إلى الميقات - كما ذكرنا - فلا يخلو من أن يكون معه هدي، والهدى إمّا من الإبل أو البقر أو الغنم.

فإن كان لا هدي معه - وهذا هو الأفضل - ففرض عليه أن يحرم بعمرة مفردة، ولا بدّ لا يجوز له غير ذلك؛ فإن أحرم بحجّ أو بقران حجّ وعمرة، ففرض عليه أن يفسخ إهلاله ذلك بعمرة يحلّ إذا أتمّها لا يجزيه غير ذلك، ثمّ إذا أحلّ منها ابتداء الإهلال بالحجّ مفرداً من مكّة، وهذا يسمّى: متمتّعاً.

وإن كان معه هدي ساقه مع نفسه، ويستحبّ له أن يشعر هديه إن كان من الإبل، وهو: أن يضربه بحديدة في الجانب الأيمن من جسده حتّى يدميه، ثمّ يقلّده، وهو: أن يربط نعلًا في حبل، ويعلّقها في عنق الهدى، وإن جلّله بجلّ فحسن.

فإن كان الهدى من الغنم فلا إشعار فيه، لكن يقلّده رقعة جلد في عنقه.

فإن كان من البقر فلا إشعار [فيه] ^(١) ولا تقليد، كانت لها ^(٢) أسنمة* أو لم يكن.

ثم يقول: لبيك بعمره وحجّ معاً.. لا يجزيه إلا ذلك ولا بدّ، فإن قال: لبيك بحجّ وعمره، أو: لبيك عمرة وحجّاً، أو: حجة وعمره، أو: نوى كلّ ذلك في نفسه ولم ينطق به، فكلّ ذلك جائز، وهذا يسمّى: القرآن.

ومن ساق من المعتمرين الهدى فعل فيه من الإشعار والتقليد ما ذكرنا، ويجب ^(٣) له في كلّ ما ذكرنا أن يشترط فيقول عند إهلاله: اللهم أنت محلي حيث تحبّسني.. فإن قال ذلك فأصابه أمر ما يعوقه عن تمام ما خرج إليه من حجّ أو عمرة أحلّ، ولا شيء عليه لا هدي ولا قضاء إلا أن كان لم يحجّ قطّ ولا اعتمر، فعليه أن يحجّ حجة الإسلام وعمرته، برهان ما ذكرناه ما روى مسلم، عن عائشة، قالت: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: «من أراد منكم أن يهّل بحجّ وعمرة فليفعل، ومن أراد أن يهّل بحجّ فليهّل، ومن أراد أن يهّل بعمره فليهّل».

١. الزيادة من المحلّي.

٢. في المحلّي: (له).

* [الف] والسنام - بفتح السين -: واحد أسنمة الإبل، وهو كالإلية للغنم. (١٢)

مجمع البحرين. [٢/٤٣٦].

٣. في المحلّي: (ونحبّ).

قالت عائشة: فأهلّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم [عليه وآله وسلم] بالحجّ، وأهلّ ناس معه به، وأهلّ ناس بالحجّ والعمرة، وأهلّ ناس بعمرة.

فهذا أول أمره عليه [وآله] السلام بذي الحليفة عند ابتداء إحرامهم، وإرادتهم الإهلال بلاشك، <1368> وهونصّ الحديث.

وروى مسلم، عن جابر بن عبد الله: أنه حجّ مع رسول الله [ﷺ] عام ساق الهدي معه، وقد أهلّوا بالحجّ مفرداً، فقال رسول الله [ﷺ]: «أحلّوا من إحرامكم، فطوفوا بالبيت، وبين الصفا والمروة، وقصّروا، وأقيموا حلالاً حتى إذا كان يوم التروية فأهلّوا بالحجّ، واجعلوا التي قدّمتم بها متعة».

وفي لفظ لمسلم عنه: أنه أخبر عن حجة النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم فقال: حتى إذا كان آخر طواف على المروة، قال عليه [وآله] السلام: «لو أني استقبلتُ من أمري ما استدبرتُ لم أسق الهدي وجعلتها عمرة، فمن كان منكم ليس معه هدي فليحلّ وليجعلها عمرة».

فقام سراقه بن مالك بن جعشم فقال: يا رسول الله! لعامنا هذا أم للأبد؟ فشبك رسول الله أصابعه واحدة في الأخرى وقال: دخلت العمرة في الحجّ - مرّتين - لا، بل للأبد أبد.

وروى البخاري، عن أنس بن مالك، قال: صلّى رسول الله

صلى الله عليه [وآله] وسلم - ونحن معه - بالمدينة الظهر أربعاً
والعصر بذى الحليفة ركعتين، ثمّ بات بها حتى أصبح، ثمّ ركب
حتى استوت به راحلته على البيداء حمد الله وسبّح، ثمّ أهلّ بحجّ
وعمره، وأهلّ الناس بهما، فلما قدمنا أمرّ الناس فحلّوا حتى إذا
كان يوم التروية أهلّوا بالحجّ.

وروى عبد الرزاق، عن عائشة، قالت: خرجنا مع
رسول الله [ﷺ] عام حجّة الوداع، فأهللنا بعمره، ثمّ قال
رسول الله [ﷺ]: «من كان معه هدي فليهلّ بالحجّ مع العمرة،
ولا يحلّ حتى يحلّ منها جميعاً».

ففي هذه الأحاديث برهان كلّ ما قلنا، وهي أربعة أحاديث،
ففي الأول: أمر النبيّ عليه [وآله] السلام من أهلّ بحجّ مفرد ولا
هدي معه بأن يحلّ بعمره ولا بد، ثمّ يهلّ بالحجّ يوم التروية
فيصير متمّعاً.

وفي الثالث - الذي^(١) من طريق أنس - : أمره عليه [وآله]
السلام من أهلّ بحجّ^(٢) وعمره قارناً ولا هدي معه أن يحلّ بعمره
ولا بد، ثمّ يهلّ بالحجّ يوم التروية فيصير متمّعاً.

١. در [الف] اشتباهاً: (الذين) آمده است.

٢. در [الف] اشتباهاً: (يحجّ) آمده است.

وفي الحديث الثاني - الذي من طريق جابر - : أمره عليه [وآله] السلام كلّ من لا هدي معه عموماً بأن يحلّ بعمره، وإن هذا هو آخر أمره على الصفا بمكة، وأنه عليه [وآله] السلام أخبر بأن التمتع أفضل من سوق الهدي معه، وتأسّف إذ لم يفعل ذلك هو، وأن هذا الحكم باقٍ إلى يوم القيامة، وما كان هكذا فقد أمنا أن ينسخ أبداً، ومن أجاز نسخ ما هذه صفته فقد أجاز الكذب على رسول الله ﷺ، وهذا ممن^(١) تعمّده كفر مجرد.

وفيه: أن العمرة دخلت في الحجّ، وهذا قولنا: إن الحجّ لا يجوز إلاّ بعمره متقدمة له يكون بها متمتّعاً أو بعمره مقرونة معه ولا مزيد.

وفي الحديث الرابع - الذي من طريق عائشة - : أمره صلى الله عليه [وآله] وسلم من معه هدي أن يقرن بين الحجّ والعمرة، وبه يقول ابن عباس ومجاهد وعطا وإسحاق بن راهويه.. وغيرهم.

وعن ابن جريج: أخبرني عطا، قال: كان ابن عباس يقول: لا يطوف بالبيت حاجّ ولا غير حاجّ إلاّ حلّ.

قلت لعطا: من أين^(٢) تقول ذلك؟ قال: من قول الله تعالى:

١. في المحلّي: (من).

٢. در [الف] كلمه (أني) خوانا نيست.

﴿ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^(١)، قلت: فإن ذلك بعد المعرف^(٢)، قال: كان ابن عباس يقول: هو بعد المعرف وقبله، وكان يأخذ ذلك من أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حين أمرهم أن يحلّوا في حجة الوداع.

ومن طريق عطا، ومجاهد: أن ابن عباس كان يأمر القارن أن يجعلها عمرة إذا لم يكن <1369> ساق الهدي.

ومن طريق طاووس: عن ابن عباس: والله ما تمت حجة رجل قطّ إلا بمتعة^(٣) إلا رجل اعتمر في وسط السنة.

وروى النسائي، عن أبي موسى الأشعري، قال: قدمت على رسول الله [ﷺ] وهو بالبطحاء فقال: «بم أهللت؟» قلت: بإهلال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم. قال: «هل سقت من هدي؟» قلت: لا. قال: «فطف بالبيت والصفاء والمروة، ثم حلّ». فطفت بالبيت، وبالصفاء والمروة، ثم أتيت امرأة من قومي، فشطّنتني وغسّلت رأسي، فكنت أفتي الناس بذلك في إمارة

١. الحج (٢٢): ٣٣.

٢. قال الفيروزآبادي: والمعرف - كمعظم - الموقف بالعرفات.

انظر: القاموس المحيط ١٧٥/٣، وراجع أيضاً: معجم البلدان ١٥٥/٥، النهاية ٢١٨/٣،

لسان العرب ٢٤٢/٩.

٣. لم يكن في المحلّي: (الإبمتعة).

أبي بكر وإمارة عمر، فإني لقايم بالموسم إذ جاءني رجل فقال: إنك لا تدري ما أحدث أمير المؤمنين في شأن النسك؟! قلت: يا أيها الناس! من كنا أفتيناه بشيء فليئتد؛ فإن أمير المؤمنين قادم عليكم، فائتموا به.. فلما قدم قلت: يا أمير المؤمنين! ما الذي أحدثت في شأن النسك؟ قال: إن تأخذ بكتاب الله، فإن الله تعالى قال: ﴿وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(١)، وإن تأخذ بسنة نبينا فإنه لم يحل حتى نحر الهدى.

فهذا أبو موسى قد أفتى بما قلنا مدة إمارة أبي بكر وصدراً من إمارة عمر، وليس توقفه لما شاء الله أن يتوقف له حجة على ما روى عن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم، وحسبنا قوله لعمر: (ما الذي أحدثت في شأن النسك)، فلم ينكر ذلك عمر.

وأما قول عمر... في قول الله تعالى: ﴿وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾^(٢)، فلا إتمام لهما إلا ما علمه رسول الله [ﷺ] الناس، وهو الذي أنزلت عليه الآية، وأمر ببيان ما أنزل عليه من ذلك. وأما كونه عليه [وآله] السلام لم يحل حتى نحر الهدى، فإن أم المؤمنين - ابنته حفصة... - روت^(٣) عن النبي صلى الله عليه

١. البقرة (٢): ١٩٦.

٢. البقرة (٢): ١٩٦.

٣. در [الف] اشتباهاً: (روى) أمده است.

[وآله] وسلم بیان فعله علیه [وآله] السلام، وآنہا قالت لرسول
الله ﷺ: ما شأن الناس حلّوا ولم تحلّ أنت من عمرتك؟! قال:
«إني لبدت رأسي، وقلدت هديي، فلا أحلّ حتى أنحر». رواه
مالك، ورواه - أيضاً - علي [رضي الله عنه]، كما روينا من طريق النسائي
من علي بن أبي طالب [رضي الله عنه]: أن رسول الله
صلى الله عليه [وآله] وسلم قال له: «إني سقت الهدى وقرنت». .
فهذا أولى أن يتبع من رأي رآه عمر، وقد صحّ رجوعه عنه،
وقد خالفوه فيه - أيضاً - كما نذكر بعد هذا إن شاء الله .

وروينا عن منصور بن المعتمر، قال: حجّ الحسن البصري،
وحججت في ذلك العام، فلما قدمنا مكة جاء رجل إلى الحسن
فقال: يا أبا سعيد! إني رجل بعيد الشقة، من أهل خراسان،
قدمت مهلاً بالحجّ، فقال له الحسن: اجعلها عمرة وأحلّ. فأنكر
الناس ذلك على الحسن، وشاع قوله بمكة، فأتى عطاء بن أبي رباح
فذكر ذلك له، فقال: صدق الشيخ، ولكننا نفرق أن نتكلم بذلك .

قلنا: ليس إنكار أهل الجهل حجّة على سنن رسول الله ﷺ!!
وعن عطاء: من أهلّ من خلق الله تعالى ممّن^(۱) له متعة بالحجّ
خالصاً أو بحجّة وعمرة فهي متعة سنّه الله تعالى ورسوله ﷺ .

وعن عطا ، ومجاهد: أن ابن عباس كان يأمر القارن أن يجعلها
 عمرة إذا لم يكن ساق الهدى .
 وهو قول إسحاق بن راهويه .

وقال عبيد الله بن الحسن القاضي وأحمد بن حنبل بإباحة فسخ
 الحج لا بإيجابه، ومنع منه أبو حنيفة ومالك والشافعي،
 وقد <1370> روى أمر رسول الله ﷺ [من لا هدي معه بأن
 يفسخ حجّه بعمرة خمسة عشر من الصحابة، ورواه عنهم تيف
 وعشرون من التابعين، ورواه عن هؤلاء من لا يحصيه إلا الله، فلا
 يسع أحداً الخروج عن هذا* .

از این عبارت ظاهر است که: امر به فسخ از احادیث متعدده ثابت است، و
 آن حضرت ﷺ اخبار از افضلیت تمتع فرموده، و نیز آن حضرت اخبار
 فرموده که: «حکم فسخ حج باقی است تا روز قیامت»؛ پس به این اخبار
 سرور مختار - صلی الله علیه وآله الاطهار - امان ابدی از نسخ آن حاصل شد، و
 مجوز نسخ این حکم در حقیقت تجویز کذب بر جناب رسالت مآب ﷺ
 می نماید، و تعمد این معنا کفر صراح و ضلال بواح است .

و نیز از آن ظاهر است که: ابو موسی اشعری به فسخ حج در تمام مدت
 امارت ابی بکر و شروع امارت عمر فتوا می داد، و توقف او بعد این، حجت

* [الف] کتاب الحج، قوبل علی أصل مختصر محلی، ونسخته الحاضرة بخط
 العرب. (۱۲). [انظر المحلّی ۷/ ۹۹-۱۰۳].

نمی تواند شد، و موجب ترک روایت او از جناب رسالت مآب ﷺ نمی تواند گردید، و قول ابوموسی که به عمر گفته: (ما الذي أحدثت في شأن النسك؟) و عمر انکار آن نکرده کافی است، یعنی برای اثبات بطلان این حکم عمر، و عدم صحت آن و نبودن آن در عهد سابق وافی [است].

و تثبیت خلافت مآب به آیه کریمه: «وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ»^(۱) مدفوع است به آنکه اتمام حج و عمره همان است که جناب رسالت مآب ﷺ تعلیم آن فرموده باشد، و بر آن جناب این آیه نازل شده، و آن حضرت مأمور شده [به] بیان چیزی که نازل شده بر آن حضرت؛ حاصل آنکه تفسیر خلافت مآب اتمام حج و عمره را به مزعوم خود [مخالف با] ارشاد جناب رسالت مآب ﷺ است، پس اصغارا نشاید، و تمسک به آن نباید.

و اما تمسک خلافت مآب به عدم احلال جناب سرور کائنات ﷺ قبل نحر هدی در منع فسخ حج؛ پس جواب آن [را] دختر نیک اختر خود خلافت مآب از جناب رسالت مآب ﷺ نقل فرموده، عجب که خلافت مآب به حضرت حفصه هم رجوع نیاوردند، و مثل استعلام مسأله مدت صبر زنی که زوج او غائب باشد^(۲)، استفسار این مسأله از آن ملاذ الخلیفه نفرمودند!

۱. البقرة (۲): ۱۹۶.

۲. در طعن چهارم عمر گذشت، مراجعه شود به: السنن الكبرى للبيهقي ۲۹/۹،

کنز العمال ۱۶ / ۵۷۳.

و نیز از این عبارت ظاهر است که: حسن بصری هم مردی را^(۱) فتوا به فسخ حج داده و هرگاه مردم انکار این فتوا بر حسن بصری نمودند و قول او در مکه شایع شد، آن مرد نزد عطا بن ابی رباح حاضر شد و قصه را پیش او بیان کرد، ابن ابی رباح هم تصدیق حسن بصری نمود و کلمه (صدق الشیخ) بر زبان راند، ...^(۲) و عذر تقیه و خوف از مردم منکرین به میان آورد.

و از اینجا و امثال آن بطلان خرافات ائمه سنی در تصحیح بدعات خلفا به عدم نکیر به کمال مرتبه وضوح می رسد، و صدق دعوی اهل حق که بدعات خلفا چندان رواج داشت که مردم از انکار و رد آن می ترسیدند به کمال وضوح ظاهر است.

و ابن حزم را تاب ضبط نمانده، محرّمین فسخ را - که عطا خوف از ایشان نموده - به اهل جهل تعبیر نموده، فله درّه و علیه أجره.

و نیز قول عطا: (من أهلّ ..) إلى آخره دلیل صریح است بر آنکه: فسخ حج سنت خدا و رسول ﷺ است، و عطا و مجاهد هر دو، امر ابن عباس قارن غیر سائقِ هدی را به فسخ حج نقل کرده اند، و اسحاق بن راهویه هم به آن قائل است، و عبیدالله بن الحسن القاضی و احمد بن حنبل به اباحه فسخ قائل اند.

و از قول او: (قد روی ..) إلى آخره ظاهر است که: امر جناب

۱. در [الف] اشتباهاً اینجا: (که) آمده است.

۲. در [الف] به اندازه یک کلمه سفید است.

رسالت مآب ﷺ [را] به فسخ حج پانزده صحابی روایت کرده‌اند، و از ایشان زیاده از بیست تابعی ^(۱) <1371> روایت کرده‌اند، و از این تابعین مردم بسیار - که احصایشان جز خدا نمی‌کند - روایت کرده‌اند، و هیچ کس را خروج از این امر سمتی از جواز ندارد.

و ابن حزم در "محلّی" - علی ما فی إحقاق الحق - گفته:

فقد روی أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لمن لا هدي معه بأن يفسخ حجّه بعمرة ويحلّ بأوكد أمر جابر بن عبد الله، وعائشة أم المؤمنين، وحفصة أم المؤمنين، [وفاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، وعلي عليه السلام] ^(۲) وأسما بنت أبي بكر الصديق، وأبو موسى الأشعري، وأبو سعيد الخدري، وأنس، وابن عباس، وابن عمر، وسبرة بن معبد، والبراء بن عازب، وسراقة بن مالك، ومعقل بن يسار [خمسة عشر] ^(۳) من الصحابة، ورواه عن هؤلاء نيف وعشرون من التابعين، ورواه عن هؤلاء من لا يحصيه إلا الله تعالى، فلم يسع أحداً الخروج عن هذا، واحتجّ من خالف كلّ هذا بأخبار لا حجّة لهم في شيء منها ^(۴).

۱. در [الف] اشتباهاً: (صحابی) آمده است.

۲. الزيادة من المحلّی.

۳. الزيادة من المحلّی.

۴. إحقاق الحق: ۴۱۰، ولاحظ: المحلّی ۷/۱۰۳-۱۰۴.

فهرست جلد دهم

تشییید المطاعن لكشف الضغائن

مطاعن عمر قسمت دوم : طعن یازدهم متعة الحج

روایات منع عمر از متعة الحج . ۱۹	اول : ۸۳
ادله بطلان افضلیت افراد	دوم : ۸۴
	سوم : ۸۵
	چهارم : ۸۵
	پنجم : ۸۷
	ششم : ۱۰۰
	هفتم : ۱۰۱
	هشتم : ۱۰۴
وجوه بطلان استدلال به موافقت اتباع عمر در برابر شیعه	اول : ۱۱۳
	دوم : ۱۱۳
	سوم : ۱۱۴
	چهارم : ۱۱۴
	پنجم : ۱۱۷
	ششم : ۱۱۷
	هفتم : ۱۱۹
	هشتم : ۱۲۰
	نهم : ۱۲۱
	دهم : ۱۲۱
وجوه ناتمام بودن استدلال به آیه : ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾	اول : ۱۲۲
	دوم : ۱۲۵
	سوم : ۱۲۵
	چهارم : ۱۲۵
	پنجم : ۱۲۸
	ششم : ۱۲۸
	هفتم : ۱۲۹
	هشتم : ۱۲۹
	نهم : ۱۳۱
	دهم : ۱۳۱
	یازدهم : ۱۳۲
	دوازدهم : ۱۳۳
اشکالات کلام قره العینین ۱۴۱	
بطلان استدلال بر تفضیل افراد به روایت : (إتمامهما أن تحرم لهما من دویره أهلك)	اول : ۱۵۴
	دوم : ۱۵۵

ششم: ۲۶۵

بطلان استدلال عقلی

بر افضلیت افراد

اول: ۲۷۱

دوم: ۲۷۲

سوم: ۲۷۳

چهارم: ۲۷۵

پنجم: ۲۷۶

ششم: ۲۷۸

هفتم: ۲۷۹

هشتم: ۲۸۰

نهم: ۲۸۱

مع الفارق بودن قیاس افضلیت

وضو برای هر نماز به

افضلیت حج افراد بر حج تمتع

اول: ۲۸۶

دوم: ۲۸۶

سوم: ۲۸۶

چهارم: ۲۸۷

پنجم: ۲۸۷

ششم: ۲۸۷

توجیه نهی از حج تمتع به نهی

از فسخ حج و ابطال آن ۲۸۷

عمر از فسخ حج هم نهی کرده،

روایات و اقوال در جواز آن .. ۲۹۷

سوم: ۱۵۵

چهارم: ۱۵۵

پنجم: ۱۵۵

ششم: ۱۵۷

هفتم: ۱۵۷

هشتم: ۱۵۸

نهم: ۱۶۰

دهم: ۱۶۱

بطلان استدلال به افراد حج نمودن

پیامبر ﷺ در حجة الوداع

اول: ۱۷۵

دوم: ۱۷۶

سوم: ۱۷۸

چهارم: ۱۷۹

پنجم: ۱۸۶

ششم: ۱۸۷

هفتم: ۱۸۹

هشتم: ۱۹۰

نهم: ۱۹۰

دهم: ۱۹۰

بطلان استدلال به

افراد عمره نمودن پیامبر ﷺ

در عمره القضاء و عمره جعرا نه

اول: ۲۶۱

دوم: ۲۶۲

سوم: ۲۶۳

چهارم: ۲۶۳

پنجم: ۲۶۴